

انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

# جامع ادله

به قلم

عبدالرزاق هاشم

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

نام کتاب	جامع ادله
نویسنده	عبدالرزاق هاشم
مترجم	گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>
انتشار کتاب اصلی	۱۴۳۵ ق / ۲۰۱۴ م
انتشار ترجمه	۱۴۰۰
نوبت انتشار	اول
کد کتاب	۱۰۳۵/۱
ویرایش ترجمه	اول

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه فرمایید .

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## فهرست

۷	پیشگفتار چاپ دوم
۹	پیشگفتار چاپ اول
۱۷	عقیده مهدیون <small>علیهم السلام</small>
۲۵	نتایج و تحقیقات
۲۵	برخی تحقیقات
۲۵	تواتر روایات مهدیون <small>علیهم السلام</small>
۲۷	مهدیون بعد از ائمه <small>علیهم السلام</small> هستند
۳۰	قومی از شیعیان ما
۳۳	تعارض میان روایات مهدیون و روایات رجعت
۳۸	تعارض با روایاتی که بر دوازده امام دلالت می‌کنند
۴۲	خاتم اوصیا و آخرین اوصیا
۴۵	آن مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود
۴۸	مهدی آخرالزمان، موضوع امتحان آخرالزمان
۵۲	دعوت قائم <small>علیه السلام</small>
۶۳	روایاتی که مهدی آخرالزمان را به ما می‌شناساند
۹۰	دلایل دیگری که وجود مهدی آخرالزمان را ثابت می‌کنند
۱۰۷	دلایل و اشارات دیگری که شخصیت قائم را مشخص می‌کند
۱۲۹	یمانی، قائم آل محمد <small>علیهم السلام</small> است
۱۲۹	یمانی کیست؟
۱۳۹	آیا یمانی از یمن است؟
۱۴۰	بررسی نخستین خاستگاه این شبهه
۱۴۴	بررسی دومین خاستگاه این شبهه
۱۵۵	دلایل و قراینی که دلالت می‌کنند خروج یمانی از یمن نیست
۱۵۸	راه درست شناخت یمانی
۱۷۲	یمانی، همان قائم آل محمد و مهدی آخرالزمان است
۱۷۷	سید احمد الحسن، قائم آل محمد و یمانی موعود است
۱۸۲	وصیت
۱۹۵	علم

- ۱۹۷.....حاکمیت خدا.
- ۱۹۹.....دلایل دیگر صدق دعوت سید احمد الحسن علیه السلام.
- ۱۹۹.....الف. رؤیا
- ۲۰۲.....رابطه رؤیا با قائم
- ۲۰۳.....ب. استخاره.
- ۲۰۷.....شبهات و پاسخ‌های توقیع سمری
- ۲۱۷.....دجال بصره
- ۲۲۱.....کسی از بصره همراه وی خروج نمی‌کند



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سپاس و ستایش تنها از آنِ خداوند، آن پروردگار جهانیان است!

و سلام و صلوات تام و تمام خداوند بر محمد و آل محمد، آن برگزیدگان پاک و طاهر و معصوم باد!

چاپ دوم کتاب «جامع ادله» که در بسیاری جزئیات با چاپ نخست این کتاب تفاوت‌های بسیاری دارد و چه بسا مهم‌ترین شاخصه‌ای که آن را از چاپ نخست متمایز کرده است، وفادارماندن این نسخه به شالوده اصلی این کتاب، اکتفا به ضروریات و توجه به جزئیات باشد؛ تا آنجا که بعضی از خوانندگان تصور می‌کنند که کتابی جدید پیش رویشان قرار گرفته است. در حقیقت انگیزه‌هایی برای خلاصه کردن و نیز در جهت آسان کردن مطالعه این کتاب وجود داشت و به علاوه ایده‌های جدیدی نیز در تألیف این نسخه گنجانده شده است.

از خداوند خواستارم آنچه را که از این کتاب انتظار می‌رود محقق بدارد و آن را برای مطالعه‌کنندگان سودمند قرار دهد.

عبدالرزاق هاشم

۱۰/۳/۲۰۱۴ م





## پیشگفتار چاپ اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، مَالِكِ الْمُلْكِ، مُجْرِي الْفُلْكِ، مُسَخِّرِ الرِّيَّاحِ، فَالِقِ الْإِصْبَاحِ،  
دَيَّانِ الدِّينِ، رَبِّ الْعَالَمِينَ

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت،  
روان کننده کشتی (وجود)، مُسَخِّر کننده بادهای، شکافنده سپیده صبح، حکم فرمای روز جزا و  
پروردگار جهانیان است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشْيَتِهِ تَزَعَدُ السَّمَاءُ وَ سُكَّانُهَا، وَ تَزَجِفُ الْأَرْضُ وَ عَمَّارُهَا، وَ تَمُوجُ  
الْبِحَارُ وَ مَنْ يَسْبِحُ فِي عَمْرَاتِهَا

سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می غزند و  
زمین و آبادکنندگانش می لرزند، و دریاها و هرآن که در اعماقش غوطه‌ور است به خروش  
می آیند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، الْفُلْكِ الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ، يَا مَنْ مِنْ رَكِبِهَا وَ  
يَغْرِقُ مَنْ تَرَكَهَا، أَلْتَقَدَّمْ لَهُمْ مَارِقَ، وَ أَلْتَأَخَّرْ عَنْهُمْ زَاهِقَ، وَ أَللَّازِمِ لَهُمْ لَاحِقَ.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ همان کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛  
هرکه بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هرکه آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش  
افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق  
به آن‌هاست.

سید احمد الحسن علیه السلام در کتاب «نصیحتی به طلبه‌های حوزه علمیه و همه حق خواهان» می‌فرماید:

«ابو خدیجه از ابو عبد الله امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «وقتی قائم علیه السلام قیام کند امری جدید می‌آورد؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای اسلام به امری جدید دعوت فرمودند.»<sup>۱</sup>

وقتی هر انسان جو‌بای حقی این روایت را می‌خواند باید خود را برای پذیرفتن امری جدید - غیر از آنچه به آن خو کرده است - آماده کند؛ حتی برخی روایات، امر قائم علیه السلام را غریب و اصحابش را غُرباً (غریبان) توصیف کرده‌اند: «اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان!»<sup>۲</sup>

ولی متأسفانه هر حزب و گروهی می‌خواهد امام علیه السلام موافق با برداشت خودش و طبق طرح و نقشه‌ای که خودش برای قیام آن حضرت علیه السلام برنامه‌ریزی کرده است بیاید؛ حتی امام علیه السلام باید از طریق کسانی بیاید که برای پیروی از آن حضرت برنامه‌ریزی کرده‌اند، و به این ترتیب: ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾<sup>۳</sup> (و هر فرقه‌ای به آنچه نزدشان بود دل خوش کردند). بنابراین اگر امام از طریقی دیگر بیاید: ﴿قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾<sup>۴</sup> (گفتند: چرا این قرآن بر بزرگ‌مردی از آن دو شهر نازل نشده است؟).

و اگر با طرح و برنامه‌ای که به ذهن آن‌ها خطور نکرده است بیاید و امری جدید بیاورد، از نظر آن‌ها امام محسوب نمی‌شود و باید با تکذیب، تمسخر و استهزا مواجه شود؛ و گویا این

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام، ج ۴، ص ۵۳.

۲. نیل الاوطار شوکانی، ج ۹، ص ۲۲۹؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۴؛ دایرة المعارف احادیث اهل بیت علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۳۸.

۳. مؤمنون، ۵۳.

۴. زخرف، ۳۱.

گفتار حق تعالی نه به گوش هایشان رسیده و نه به آن‌ها ربطی دارد: ﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۱</sup> (ای دریغ بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای به سوی آن‌ها نیامد، مگر آنکه به سخره‌اش گرفتند!) وضعیت به همین صورت بوده، هست و خواهد بود؛ تا آنجا که کار برای آن‌ها به پیکار با امام مهدی علیه السلام بینجامد.

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «هنگامی که قائم علیه السلام به پا خیزد به سوی کوفه می‌رود. چند ده هزار نفر از بتریه که با خود سلاح دارند به او می‌گویند: به همان جا که آمده‌ای برگرد که ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس شمشیر را در میانشان حاکم می‌کند تا آنجا که آخرینشان را می‌کشد. سپس به کوفه داخل شده، تمام منافقین شکاک را از بین می‌برد، کاخ‌هایشان را ویران می‌کند و مبارزان‌شان را می‌کشد تا خداوند عزوجل راضی شود.»<sup>۲</sup>

و این اندرزی است برای هرکسی که از بازگشت می‌ترسد و نمی‌خواهد در حالی که این سخن را بر زبان می‌راند «ای پسر فاطمه برگرد.» با امام علیه السلام مواجه شود.»

در حقیقت مردم نباید تصور کنند که «پیروی از فقهای آخرالزمان همان طوق نجاتی است که آن‌ها را از شر فتنه‌ها در امان نگه می‌دارد» و چه بسا حقیقت درست در جهت عکس آن باشد؛ و واقعاً هم به همین صورت است. سخنی که امام صادق علیه السلام فرموده به‌عنوان برهانی درخشان، کافی است: «قائم علیه السلام پیش می‌آید تا به نجف می‌رسد. لشکر سفیانی و یارانش به سوی او خارج می‌شوند؛ در حالی که مردم همراهش هستند. آن روز، چهارشنبه است. قائم علیه السلام آن‌ها را فرامی‌خواند و حق خودش را از آن‌ها درخواست می‌کند و اعلام می‌کند که او مظلوم و مقهور بوده است و می‌فرماید: هرکس درباره‌ی خدا با من احتجاج کند من اولی‌ترین و سزاوارترین مردم به خدا هستم... و آن‌ها به او می‌گویند: از همان جایی که آمدی برگرد که

۱. یس، ۳۰.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۳۳۸؛ معجم احادیث امام مهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۳۰۸.

ما به تو نیازی نداریم. بدانید که شما را از پیش خبر داده‌ایم و شما را آزموده‌ایم.»<sup>۱</sup>

می‌بینیم که در کوفه مردم از سفیانی پیروی می‌کنند و به قائم می‌گویند: از همان جایی که آمده‌ای برگرد. آن‌گونه که خود آن‌ها می‌گویند کوفه یا نجف، پایتخت شیعه و مرکز مراجع و حوزه‌های علمیه است؛ پس چگونه این شهر با سفیانی در یک صف رودرروی قائم علیه السلام خواهد ایستاد؟! آیا این وضعیت جز ماحصل رهنمودهای فقهای منحرفی خواهد بود که مردم پیرویشان می‌کنند؟!

تا آنجا که فقهای گمراهی، خود پیش‌قراولان کسانی هستند که به قائم می‌گویند: برگرد ای پسر فاطمه!

از اباجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «به‌سوی کوفه می‌رود. از آنجا شانزده‌هزار نفر از بتریه که قاریان قرآن و فقهای دین هستند مسلح به سلاح خارج می‌شوند. پیشانی‌های آنان پینه بسته است. چهره‌هایشان در اثر شب‌زنده‌داری زرد شده است. نفاق آنان را دربرگرفته است. همهٔ آنان می‌گویند: ای فرزند فاطمه! برگرد که ما به تو نیازی نداریم. او در پشت نجف، در روز دوشنبه از عصر تا عشا شمشیر را حاکم بر آنان می‌کند و آنان را سریع‌تر از کشتن قربانی می‌کشد. هیچ مردی را از آنان باقی نمی‌گذارد در حالی که به هیچ‌یک از یارانش آسیبی نمی‌رسد. ریختن خون‌های آنان باعث نزدیکی به خداوند است. سپس وارد کوفه می‌شود و جنگجویانش را می‌کشد تا آنجا که خداوند عزوجل خشنود می‌شود.»<sup>۲</sup>

پس ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید و دل‌های خود را شنوا بدارید و زنه‌ار که سخنان پوچ و باطل شما را علیه خداوند فریب ندهد!

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷.

۲. دلائل الامامة، ص ۴۵۵ و ۴۵۶.

\* \* \*

پایه و اساسی که این دعوت مبارک بر آن استوار است تنها در یک عبارت خلاصه می‌شود؛ اینکه: «سید احمد الحسن علیه السلام وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام و یمانی موعود است»؛ عبارتی که بیان می‌دارد آن قائمی که زمین را پاک‌سازی می‌کند، شخصیتی است که امام مهدی علیه السلام گسیلش می‌دارد، و این همان سرّ و راز ظهور است که از دید همه کسانی که در قضیه امام مهدی قلم‌فرسایی کرده‌اند مخفی مانده بود، تا هنگامی که صاحب این راز، خودش آن را فاش کند.

این در حالی است که تصور سنتی یا تصور رایج در بین مردم بر این ایده استوار بوده است که قائم، خود امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام خواهد بود.

به‌طور قطع تفاوت بین این دو دیدگاه بر رویکردی که هر کدام از دو طرف در تحقیق مورد نظر خود اتخاذ می‌کنند منعکس خواهد شد. اگرچه به‌نظر می‌رسد که تصور سنتی، خود را به‌طور کامل-بی‌نیاز از پرداختن به مسئله تشخیص شخصیت قائم و تلاش برای شناخت وی می‌داند- زیرا تصور می‌کند که این مسئله برایش ثابت‌شده و حل‌شده است و نیازی به تحقیق ندارد- اما این مسئله، محور و کانونی است که این پژوهش-در زمینه تصور نوین درستی که این دعوت مبارک یمانی ارائه کرده- بر آن متمرکز شده است.

به‌راستی که مطالعه عمیق روایات اهل بیت علیهم السلام ما را در برابر ناتوانی و تناقض آشکاری قرار می‌دهد که تصور سنتی در خود پیچیده است و به‌وضوح روشن می‌شود که این تصور به سکون فکری و تساهل و حتی در پاره‌ای از مسائل، به بی‌توجهی در تحقیق نزدیک‌تر خواهد بود تا به حقیقت.

تصور سنتی بر این طرز تفکر از پیش پذیرفته‌شده استوار بوده است که شخصیت قائم، به‌طور مشخص امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام است، نه شخصیتی که از طرف ایشان ارسال می‌شود و تسلیم این طرز تفکر شدن بدون هیچ تحقیق و پژوهشی رَوند تحقیقاتی

مشخصی را بر این تصور سنتی حتمی می‌کند و حتی در رویکرد اصلی تحقیق در علامت‌های دالّ بر عصر ظهور، جریانات این دوران و وقایعش، ملاحظات مربوط به محدودهٔ جغرافیایی حرکت ظهور و چگونگی نقش‌هایی که اقوام مختلف در این میدان ایفا می‌کنند تأثیر بسزایی خواهد داشت. چنین تحقیقی به‌طور کامل رویکرد یک تحقیق تاریخی صرفاً نظری را به خود خواهد گرفت که به‌طور کامل از وظیفه و تکلیف هر فرد در عصر ظهور به‌دور خواهد بود و حتی در غالب مسائل، چنین تحقیقی رنگ‌وبوی جمع‌بستن و توجیه روایاتی را به خود می‌گیرد که در خصوص علامت یا حادثه‌ای معین صحبت می‌کنند تا در نهایت نتیجهٔ چنین تحقیقی شکل و قالبی برای گردآوری و مرتب‌کردن روایات به خود بگیرد و نه بیشتر.

چنین ماهیت فکری که مشخصهٔ تصور رایج سنتی است، این تصور را در رویاروشدن با متون روایی در حد لمس کردن مضمون عمومی و کلی روایات، متوقف می‌نماید و از پرداختن به جزئیات، حقایق و ظرافت‌های نهفته در این روایات به‌طور کلی به‌دور می‌کند؛ وضعیتی که آثاری را به دنبال داشته که خسارت‌های بسیاری را به حقیقت وارد و آگاهی عمومی را از رسیدن به حقیقت دور کرده است. روشن است که تمرکز بر دلالت‌های سطحی و عمومی روایات، دلالت‌های حقیقی عمیق آن‌ها را پوشیده می‌دارد. همان‌طور که انتظار می‌رود، جمع‌بستن بین روایات بدون پیش‌داوری صورت نمی‌گیرد، و به‌طور معمول -چه پیروان این طرز تفکر متوجه باشند و چه نباشند- تنها دلیل این پیش‌داوری از این تصور ناشی می‌شود که دلالت عمومی یا اجمالی، دلالت را -تمام و کمال- منعکس می‌سازد.

در حقیقت، تمرکز روی شواهد و نشانه‌های عمومی واردشده در متون روایی، و چشم‌پوشی از مضامین تفصیلی آن‌ها، ناکامی و شکست این تصور (سنتی) را در پی‌بردن به راز عصر ظهور، و ناآگاهی واضح این طرز تفکر را نسبت به واقعیت ظهور قائم به‌عنوان یک مقطع استراتژیک و سرنوشت‌ساز در خط سیر دعوت الهی در زمین- به دنبال داشته است؛ در حالی که این واقعیت یعنی واقعیت ظهور قائم- مقطعی خواهد بود که امتحان مردم و غربال و جداکردن سره از ناسره را به‌دنبال خواهد داشت. در بطن این پژوهش مشخص خواهد شد

که یمانی، دعوتی با خود به همراه دارد، و اینکه فقط کسی که زیر پرچم او قرار بگیرد رستگار و هدایت، و کسی که راه عناد با این دعوت را در پیش گیرد از دایره ولایت آل محمد علیهم السلام و در نتیجه از رحمت الهی خارج خواهد شد.

دست یافتن به این نتایج خطیر در سطح اعتقادی، از طریق تصور نوینی که این دعوت مبارک ارائه داده است امکان پذیر خواهد بود. بر این اساس، رویکردی که این تحقیق در پیش می گیرد با هدف روشن کردن این حقیقت و ارائه دلایل بر درستی آن و زدودن شبهاتی خواهد بود که باطل پیشگان با آن ها بر این حقیقت اعتراض کرده اند.

بنابراین شالوده اصلی این پژوهش روشن ساختن حقیقت این فرستاده فوق الذکر یا همان قائمی خواهد بود که امام مهدی علیه السلام می فرستد و این روشنگری ابتدا با زدودن غبار شبهات از درک و آگاهی خواننده انجام خواهد شد. به ویژه شبهه نپذیرفتن این دعوت -طبق پندار آن ها- بر اساس «توقیع سمری»- و سپس حقیقت وجود مهدیون اثبات خواهد شد که در دولت عدل الهی حکمرانی خواهند کرد و در ادامه وارد اصل موضوع خواهیم شد؛ و خداوند یاری رسان است.

بنده این کتاب را «جامع ادله» نامیدم از این جهت که مباحث این کتاب بر اساس چهارچوبی منظم شده است که دلایل دعوت یمانی را به تصویر می کشد، نه اینکه این کتاب تمامی دلایل را در خود جا داده باشد؛ و دلایل رسیدن به خدا به مقدار جان های تمامی خلائق است.

والحمد لله وحده وحده وحده





## عقیده مهدیون (علیه السلام)

از مهم‌ترین مسائلی که دعوت مبارک یمانی با برهان‌ها و دلایل قاطع و محکم به اثبات رسانده اعتقاد به وجود اوصیای بعد از امام مهدی (علیه السلام) است؛ اینکه آن‌ها دوازده نفر هستند و روایات از این عده با اسم «مهدیون» نام برده‌اند.

برخی از روایاتی که بر مهدیون دلالت می‌کنند:<sup>۱</sup>

۱. وصیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شب وفاتش: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در شبی که از دنیا رفتند به علی (علیه السلام) فرمودند: ای اباالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت (صلی الله علیه و آله و سلم) وصیتشان را به امیرالمؤمنین (علیه السلام) املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای «علی» اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل‌بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی‌گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق بدهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه‌ام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر «حسن» که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم «حسین» پاک و شهید بسپارد؛ و وقتی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثقات (دارای پینه‌های عبادت) «علی» واگذار نماید؛ و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» باقر تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به

---

۱. جهت کسب اطلاعات بیشتر می‌توانید به کتاب «چهل حدیث» شیخ ناظم عقیلی و کتاب «بعد از دوازده امام» از همین مؤلف مراجعه فرمایید.

پسرش «جعفر» صادق بسپارد؛ و آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش «موسی» کاظم واگذار کند؛ و وقتی وفات او فرارسید به فرزندش «علی» رضا تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» ثقه تقی بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «علی» ناصح واگذار نماید؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «حسن» فاضل بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «محمد» که نگهداشته شده از آل محمد علیهم السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیون و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و «احمد» است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»<sup>۱</sup>

۲. ابوبصیر می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: ای پسر رسول خدا، من از پدرت علیه السلام شنیدم که می فرمود: پس از قائم دوازده امام است. امام صادق علیه السلام فرمود: «فرمود دوازده مهدی و نگفته است دوازده امام، و آن ها گروهی از شیعیان ما هستند که مردم را به موالات و دوستی ما و شناخت حق ما دعوت می کنند.»<sup>۲</sup>

۳. اباعبدالله امام صادق علیه السلام: «همانا از ما بعد از قائم، دوازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهند بود.»<sup>۳</sup>

۴. ابوبکر حضرمی می گوید: به امام باقر علیه السلام یا امام صادق علیه السلام عرض کردم: کدام سرزمین پس از حرم خدا و حرم پیامبرش بافضیلت تر است؟ حضرت فرمود: «ای ابابکر، سرزمین کوفه که جایگاهی پاک و طاهر است و در آن قبرهای پیامبران مرسل و غیرمرسل و

۱. غیبت طوسی، ص ۱۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۴۷.

۲. کمال الدین، ص ۳۵۸.

۳. منتخب انوار المصیبه، ص ۳۵۳ و ۳۵۴.

اوصیای صادق قرار دارد، و در آن مسجد سهیل قرار دارد که خداوند پیامبری را مبعوث نکرد، مگر اینکه در آن مسجد نماز خواند، و از آنجا عدل خداوند پدیدار می‌شود و در آن است قائمش و قائمان پس از او، و آن منزلگاه انبیا و اوصیا و صالحین است.»<sup>۱</sup>

در این روایت امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام مهدیون را با لفظ «و قائمان پس از او» یعنی بعد از «قائم» یاد می‌کند و «قائمان» جمع «قائم» است؛ به عبارت دیگر همه آن‌ها «قائم» نامیده می‌شوند.

۵. حبهٔ عرنی می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام به سمت حیره خارج شد و فرمود: «این به این متصل خواهد شد و با دستش به کوفه و حیره اشاره فرمود. به طوری که هر ذراع از زمین بین این دو به دینارها معامله خواهد شد و در حیره مسجدی ساخته می‌شود که پانصد درب خواهد داشت، خلیفهٔ قائم علیه السلام در آن نماز اقامه خواهد کرد؛ زیرا مسجد کوفه برای آن‌ها کوچک خواهد بود و دوازده امام عادل در آن نماز خواهند گزارد.» عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آیا در آن زمان مسجد کوفه گنجایش این همه آدم را که توصیف می‌فرمایید دارد؟! فرمود: «چهار مسجد در آنجا ساخته می‌شود که مسجد کوفه از همه آن‌ها کوچک‌تر است. و این مسجد و دو مسجد دیگر احداث خواهد شد که در دو سوی شهر کوفه قرار می‌گیرند.» آنگاه حضرت به سوی رودخانهٔ بصرین و غریین اشاره فرمود.<sup>۲</sup>

۶. از اباحمزه نقل است که امام صادق علیه السلام در حدیثی طولانی فرمود: «ای اباحمزه، از ما بعد از قائم، یازده مهدی<sup>۳</sup> از فرزندان حسین علیه السلام خواهد بود.»<sup>۴</sup>

۱. کامل‌الزیارات، ص ۷۶.

۲. تهذیب‌الاحکام، ج ۳، ص ۲۵۳.

۳. منظور از قائم در این روایت اولین مهدیون «احمد» است که توضیحات این نکتهٔ محوری مهم خواهد آمد.

۴. غیبت طوسی، ص ۴۷۸ و ۴۷۹.

۷. امام سجاد علیه السلام فرمود: «قائم ما (مهدی علیه السلام) قیام می کند و بعد از او دوازده مهدی می آیند، امامان از فرزندان او.»<sup>۱</sup>

۸. دعای ضراب که دعایی است طولانی و در آن آمده است: «... اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ عَلَيَّ الْمُزْتَضَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ الْحَسَنَ الرَّضَا وَ الْحُسَيْنَ الْمُصْطَفَى وَ جَمِيعِ الْأَوْصِيَاءِ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلَامِ الْهُدَى وَ مَنَارِ النَّقَى وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ الْحَبْلِ الْمَتِينِ وَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَ صَلِّ عَلَيَّ وَ وَلِيِّكَ وَ وِلَاةَ عَهْدِهِ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِهِ وَ مَدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي أَجَالِهِمْ وَ بَلِّغْهُمْ أَقْصَى أَمَالِهِمْ دِينًا وَ دُنْيَا وَ آخِرَةً إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۲</sup> «خدایا، درود فرست بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا، و حسن خشنود از قضا و حسین پاک گشته و همه اوصیایی که چراغ های تاریکی و نشانه های هدایت و مشعل های فروزان تقوا و دستاویز و رشته استوار و راه راست هستند؛ و درود فرست بر ولی ات و والیان عهدش و امامان از فرزندانش، و به عمرشان بیفزای و به طول حیاتشان فزونی بخش، و آن ها را به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی شان برسان که یقیناً تو بر هر چیز توانایی.»

در این دعا امام مهدی علیه السلام بر پدراناش درود می فرستد و پس از آن به درود و صلوات بر مهدیون می پردازد که آن ها را به عبارت های «والیان عهدش» و «امامان از فرزنداناش» نام می برد.

۹. در دعای سوم شعبان المعظم وارد شده از امام حسن عسکری علیه السلام در شأن مهدیون آمده است: «مولایمان حسین علیه السلام روز پنجشنبه سوم شعبان متولد شد؛ پس آن روز را روزه بگیر و این دعا را بخوان... تا اینجا که می فرماید: "وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمَعْوُضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ الْأَيْمَةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءِ فِي نَزْبَتِهِ وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أُوبَتِهِ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَ يَتَأَرَوْا النَّارَ وَ يَرْضُوا الْجَبَّارَ وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ"

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۰۰.

۲. غیبت طوسی، ص ۲۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۲ و ج ۹۱، ص ۸۳.

«سرور خاندان، مددیافته به یاری در روز بازگشت، پاداش شهادتش این است که امامان از نسل او هستند، و شفا در تربت اوست و پیروزی با اوست در هنگام بازگشتش، و جانشینان از خاندانش پس از قیام‌کننده‌شان و غیبت او، تا انتقام گیرند و خونخواهی کنند، و جبار را خشنود سازند و بهترین یاران دین حق شوند.»<sup>۱</sup> در این دعا تصریحی بر وجود اوصیای قائم علیهم السلام وجود دارد؛ آنجا که می‌فرماید: «و جانشینان از خاندانش پس از قیام‌کننده‌شان و غیبت او.»

۱۰. دعای واردشده از امام رضا علیه السلام: «بسم الله الرحمن الرحيم. بارخدايا! صلوات و درود فرست بر محمد سرور فرستادگان، خاتم پیامبران، حجت پرودگار جهانیان، برگزیده در میثاق، انتخاب‌شده در سایه‌ها، پاک‌شده از هر آفت، مبرا از هر عیب، امید بسته‌شده برای نجات، امیدوار به شفاعتت و آن‌که دین خدا به او داده شد و کسی که دین خدا به او واگذار شد...؛ تا آنجا که می‌فرماید: بارخدايا! به او عطا کن برای خودش و فرزندانش و پیروانش و رعیتش و خاصه‌اش و همه آنان که فرمانش برند و دشمنانش و همه اهل دنیا؛ آنچه را که دیدگانش را به آن روشن کنی و دلش را به آن شاد کنی، و او را به بالاترین آرزویش در دنیا و آخرت برسان که به‌راستی تو بر هر چیز توانایی... و سپس می‌فرماید: و درود فرست بر ولی‌ات و والیان عهدش و امامان از فرزندانش، و بر عمرشان بیفزا و طول حیاتشان را فزونی بخش، و به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی‌شان برسان که به یقین تو بر هر چیز توانایی»<sup>۲</sup> و در این دعا، دعا برای قائم و والیان عهدش و ائمه از فرزندانش به‌جهت زیادشدن عمر و مهلتشان [در این دنیا] واضح و روشن است.

۱۱. علامه مجلسی در بحارالانوار روایت کرده، می‌گوید: «در منابع اصلی قدیمی از تألیفات پیشینیان ما آمده است: وقتی نماز صبح روز جمعه را به‌جا آوردی با این شهادت شروع

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۴؛ اقبال، سید بن طاووس، ص ۶۸۹؛ مصباح، کفعمی، ص ۵۴۳؛ بلد الامین، ص ۱۸۵؛ مصباح‌المتجهد، شیخ طوسی، ص ۸۲۶.

۲. مصباح‌المتجهد، ص ۴۰۵ تا ۴۱۱؛ غیبت طوسی، ص ۲۷۳ و بعد از آن؛ جمال‌الاسوع، سید بن طاووس، ص ۳۰۱ و پس از آن؛ إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، شیخ علی یزدی حائری، ج ۱، ص ۳۳۱.

کن؛ سپس با درود بر محمد و آل محمد که به صورت زیر است:

بارخدايا! تو پروردگار من هستی و پروردگار هرچیز و آفریننده هرچیز، به تو ایمان آوردم و به ملائکهات و به فرشتگان و به فرستادگان، و به ساعت بعثت و روز قیامت، و به دیدار تو، و به حساب و به وعده و وعید تو و به مغفرت و عذاب و به قدرت تو و به قضای تو. تو را به عنوان پروردگار برگزیدم، اسلام را دینم، محمد را پیامبر، قرآن را کتاب و حکم، کعبه را قبله، حجت‌های بر خلقت را به عنوان حجت‌ها و امامانم و مؤمنان را برادرانم. به جبت و طاغوت و به لات و عزی و به تمامی آنچه به غیر از تو پرستیده می‌شوند کافر شدم. به آن رشته استواری خداوندا! برای ولی خودت در خلقت، سرپرست و نگهدار و پیشوا و یاور باش تا آنکه اطاعتش را در سراسر زمینت پایدار گردانی و او را دورانی طولانی بهره‌مند سازی و او و فرزندانش را امامان وارث بگردانی و پراکندگی‌اش را جمع کن و امرش را کامل فرما و رعیتش را برای وی فراهم نما...»<sup>۱</sup> مهدیون علیهم‌السلام در این دعا، همان امامان وارث از فرزندان امام مهدی علیه‌السلام هستند.

۱۲. در شرح الاخبار آمده است: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مهدی علیه‌السلام و آنچه خدا از خوبی‌ها و گشایش‌ها به دست او به وجود می‌آید یادی فرمود. به ایشان گفته شد: ای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم همه این امور را خدا برای او جمع می‌کند؟ فرمود: «بله، و آنچه در (زمان) زندگی و روزگار او نباشد در روزگار امامان بعد از او از فرزندان او خواهد بود.»<sup>۲</sup> این حدیث واضح است و نیاز به توضیح ندارد.

۱۳. علامه مجلسی در بحار روایت کرده است: کتاب «المحتضر»: حسن بن سلمان شاگرد شهید (رحمت خدا بر آنها) روایت کرده است که حدیثی به خط مولایمان ابو محمد

۱. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۳۳ و پس از آن.

۲. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج ۲، ص ۴۲.

عسکری علیه السلام با مضمون زیر یافته است:

«به راستی که ما عالی ترین مراتب حقیقت را با گام های نبوت و ولایت پیموده ایم، و طبقات هفت گانه را با نشانه های جوانمردی نورانی ساختیم. پس ما شیران بیشه شجاعت و ابرهای رحمت و سخاوت هستیم. در این جهان گذرا شمشیر و قلم، و در آن جهان باقی پرچم حمد و دانش در میان ماست. نوادگان ما جانشینان دین، یاوران یقین، چراغ های امت ها و کلیدهای جود و کرم هستند. موسای کلیم، آن هنگامی که ما عهد وفاداری را از او ستاندیم جامه برگزیدگان را به تن کرد، و روح القدس در «صاقوره» [بهشت آسمان سوم] از نوبرانه های باغ های ما چشید، و شیعیان ما - که گروه نجات یافته و فرقه تزکیه شده هستند - سپر و حافظ ما، و در برابر ظالمان به صورت انفرادی یا جمعی - حامی و یاور ما هستند. به زودی پس از آنکه شعله های آتش فراوان آن ها را احاطه کرده است و پس از سال های جنگ و بلا و سختی، برای آن ها چشمه های آب حیات از زمین خواهد جوشید.»<sup>۱</sup>

شاهد ما در این حدیث: «**نوادگان ما جانشینان دین...**» و نوادگان، فرزندان فرزند هستند. امام مهدی، فرزند امام حسن عسکری است و مهدیون، نوادگانش هستند.

۱۴. در کتاب مرجع محمد بن مثنی بن قسم حضرمی آمده است: جعفر از ذریح محاربی نقل می کند: از امام صادق علیه السلام درباره امامان بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدم. فرمود: «بله، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام امام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بود. سپس علی بن حسین علیه السلام، سپس محمد بن علی علیه السلام، سپس امام امروز شما. هرکس این را انکار کند مانند کسی است که شناخت خدا و پیامبرش را انکار کرده است...». سپس عرض کردم: شما امروز امام هستید، خدا مرا فدای شما گرداند... تا این سخن امام علیه السلام: «سپس بعد از قائم، یازده مهدی از فرزندان حسین علیه السلام خواهند بود.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۲۱ و ج ۷۵، ص ۳۷۸.

۲. اصول شانزده گانه، تعدادی از محدثین، ص ۸۹ تا ۹۱.





## تاج و تحقیقات

از آنچه تقدیم شد چندین نتیجه حاصل می‌شود که تنها به ذکر چند مورد بسنده می‌کنیم:

**اول:** مهدیون علیهم‌السلام اوصیای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در نتیجه حجت‌های خدا بر بندگان هستند و پس از گروه اول - که امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام هستند - گروه دوم [از اوصیا] را تشکیل می‌دهند؛

**دوم:** آن‌گونه که برخی روایات تصریح دارند مهدیون دارای مقام امامت هستند؛

**سوم:** روایات از این خلفا با اصطلاح‌های «مهدیون»، «قائمان»، «والیان عهد» و «ائمه» یاد کرده‌اند؛ در نتیجه می‌توان به هر کدام از آن‌ها لفظ «قائم» را اطلاق کرد؛ همچنان که می‌توان برای هر کدام، عناوینی مثل مهدی، امام و ولیعهد نیز به کار برد؛

**چهارم:** برخی روایات مهدیون را به امام حسین علیه‌السلام نسبت داده‌اند و برخی نیز به امام مهدی علیه‌السلام یا قائم علیه‌السلام، و بدیهی است که در اینجا تعارضی وجود ندارد؛ چراکه فرزندان مهدی علیه‌السلام فرزندان حسین علیه‌السلام نیز هستند؛ فرزندان از نسل یکدیگر.

## برخی تحقیقات

### تواتر روایات مهدیون علیهم‌السلام

ملاحظه می‌شود که روایات مهدیون، تواتر معنوی دارند؛ اما دشمنان - طبق رویه معمول خود- برای هر حقی، باطلی می‌تراشند تا بر این تواتر اشکال بگیرند؛ با این ادعا که اثبات تواتر معنوی به معنی ثابت کردن آن در تمام طبقات [راویان] است!<sup>۱</sup>

---

۱. معنای طبقه در علم حدیث: در علم حدیث‌شناسی، راویان حدیث، از جهات مختلف مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند که یکی از آن‌ها، از جهت زمان حیات و زندگی راوی در عصر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امام معصوم علیه‌السلام و نیز اینکه او از چه کسی نقل حدیث کرده و چه کسی از او نقل حدیث نموده، او شاگرد چه کسی بوده و چه کسانی شاگرد وی بوده‌اند و اسم پدرش چه بوده، بحث می‌شود. از این جهت، طبقه یک راوی مشخص می‌شود. کسانی که با هم در یک

توضیح این مسئله:

تواتر اقسامی دارد:

**تواتر لفظی:** اینکه تعداد بسیاری از روایان خبری معین را با یک لفظ نقل کرده باشند.

**تواتر معنوی:** اینکه روایان بر نقل یک معنی اتفاق نظر داشته باشند؛ ولی با الفاظ مختلف. برخی این نوع تواتر را تواتر اجمالی (کلی) نام نهاده‌اند.

در خصوص روایات مهذبون (علیه السلام)، این تواتر از نوع معنوی است، نه لفظی.

آن‌ها در شبهه خود می‌گویند اثبات این نوع تواتر، مستلزم اثبات آن در تمامی طبقات از طبقه‌های روایان است و این جهل مطلق آن‌ها نسبت به این شبهه را می‌رساند؛ زیرا خبر تنها یک مرتبه از یک منبع - که گوینده آن خبر است - صادر می‌شود و برای اینکه تواتر در این حالت ثابت شود باید این خبر از نقل جماعت بسیاری به ما برسد که خود از عده بسیار دیگری نقل کرده‌اند و به همین ترتیب تا منبع اولیه خبر؛ و بار دیگر صادر شدن این خبر از همان منبع به تعداد بسیار یا متواتر تکرار می‌شود و در این حالت با آشکار شدن این خبر از یک منبع به دفعات، تواتر به اثبات می‌رسد.

وضعیت اول بر تواتر لفظی منطبق می‌شود؛ به طوری که یک خبر یک مرتبه از سوی گوینده صادر می‌شود و جماعتی از او نقل می‌کنند و جماعتی دیگر از طرف جماعت قبلی تا به نویسنده کتاب می‌رسد و وی آن خبر را در کتاب خود درج می‌کند. در این حالت باید از همه

عصر زندگی می‌کردند، در طبقه اول قرار می‌گرفتند. کسانی که در عصر بعدی زندگی می‌کنند و از این‌ها نقل روایت می‌کنند، در طبقه دوم و همین‌طور تا طبقات بعدی؛ مثلاً صحابی پیامبر (علیه السلام) مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و نیز نخبه‌هایی از تابعین (مانند سلیم بن قیس هلالی و زید بن وهب جهنی) در طبقه اول قرار دارند. افرادی (مانند جابر بن یزید بن حارث جعفی، زیاد بن مندر، لوط بن یحیی بن سعید و...) در طبقه دوم قرار دارند و... (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

طبقات راویان اطمینان داشته باشیم؛ زیرا ممکن است این خبر از سوی جماعتی نقل شده باشد و این جماعت خود از طرف جماعتی دیگر نقل کرده باشند؛ اما در یکی از طبقات تنها از یک نفر نقل شده باشد که در این صورت متواتر محسوب نمی‌شود و جزو «اخبار آحاد» به حساب خواهد آمد. چنین ملاحظه‌ای در خصوص تواتر معنوی وجود ندارد؛ چراکه این نوع تواتر، از بسیار بودن ناقلان خبر نتیجه نمی‌شود؛ بلکه به بسیار بودن صادرشدن خبر مربوط است.

### مهدیون بعد از ائمه علیهم السلام هستند

روایات بیان می‌دارند که مهدیون بعد از امامان خواهند بود. این «بعد از» چه معنایی می‌دهد؟ و آیا این نکته مستلزم این است که مهدیون در دوران ائمه هیچ وجود یا حجیتی نداشته باشند؟

### توضیح این مسئله:

اینکه مهدیون بعد از امامان هستند به این معنا نخواهد بود که بعضی از آن‌ها نمی‌توانند در زمان یکی از امامان حضور داشته باشند؛ به عبارت دیگر این جمله چنین معنایی را نمی‌رساند که هیچ بازه زمانی مشترکی بین برخی از مهدیون علیهم السلام و بعضی از ائمه علیهم السلام وجود نداشته باشد. عرض می‌کنم: «چنین معنایی ندارد» و منظورم این است که عبارت «بعد از» مانع از حضور داشتن مهدیون علیهم السلام و ائمه علیهم السلام در یک بازه زمانی خاص نمی‌شود و این همان خواسته و مطلوبی است که بنده در پی‌اش هستم؛ زیرا در صدد روشن‌گری و توضیح همین مسئله هستم؛ اینکه: آیا عبارت «بعد از» چنین لازم می‌دارد که تمامی مهدیون بعد از همه ائمه باشند؛ به طوری که هیچ کدام از مهدیون با هیچ‌یک از امامان در هیچ بازه زمانی مشترکی حضور نداشته باشند؟

اکنون بیابید در یکی از قسمت‌های روایت وصیت مقدس تأملی داشته باشیم؛ آنجا که

می‌فرماید: «ای علی! پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای علی، اولین نفر از دوازده امام هستی...» روشن است که امامان دوازده‌گانه علیهم‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند و علی علیه‌السلام جزو ائمه است. اگر کلمه «بعد از» چنین لازم می‌کرد که هیچ‌یک از امامان با پیامبر در هیچ بازه زمانی مشترک نباشند زیرا آن‌ها امامان بعد از ایشان بوده‌اند. در این صورت علی علیه‌السلام - که یکی از ائمه است - نباید در هیچ بازه زمانی با پیامبر اشتراک داشته باشد؛ اما جمله نتیجه نهایی، باطل است و در نتیجه جمله شرط (یعنی عبارت اول) نیز باطل خواهد بود؛ به عبارت دیگر ثابت شده است که علی علیه‌السلام و نیز حسن و حسین علیهم‌السلام معاصر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده‌اند؛ بنابراین کلمه «بعد از» دلالتی بر ممنوعیت معاصر شدن برخی از بعدی‌ها با قبلی‌ها نخواهد داشت؛ پس چنین نتیجه‌ای به دنبال نخواهد داشت که دلالتی بر منع وجود برخی از مهدیون در زمان برخی از امامان داشته باشد.

به‌علاوه روایاتی در دست داریم که بیان می‌دارند علی علیه‌السلام در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حجیت داشت و کلمه «بعد از» مانع از این حجیت بودن نمی‌شده است؛ در نتیجه این کلمه یعنی «بعد از» - نمی‌تواند مانعی برای حجیت‌داشتن بعضی از مهدیون در زمان بعضی از امامان محسوب شود. روایاتی که به این نکته اشاره می‌کنند تقدیم می‌شود:

شیخ صدوق روایت کرده است: از احمد بن اسحاق بن سعد، از بکر بن محمد ازدی، از بعضی از اصحاب ما، از اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: من از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ده خصلت نصیب برده‌ام که اگر آنچه آفتاب بر آن طلوع و غروب می‌کند به جای یکی از آن‌ها می‌بود آن‌گونه خوشحال نمی‌شدم. فرمود: ای علی! تو برادر من در دنیا و آخرت هستی. تو در روز قیامت نسبت به بقیه مردم در نزدیک‌ترین جایگاه به من خواهی بود، و خانه تو روبه‌روی خانه من در بهشت خواهد بود؛ همان‌گونه که دو برادر در راه خدا روبه‌روی یکدیگر قرار می‌گیرند. تو پرچم‌دار من در دنیا و آخرت هستی. تو وصی و وارث من بر اموال و دارایی‌های من و اهل بیت من و مسلمانان در هر نبود من هستی. شفاعت تو شفاعت من است. دوستدار تو دوستدار من و دوستدار من دوستدار خدا، و دشمن

تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.»<sup>۱</sup>

همچنین صدوق روایت کرده است: پدرم و محمد بن حسن بن احمد بن ولید (خدا از آن دو راضی باشد) گفتند: سعد بن عبدالله به ما گفت: محمد بن حسین بن ابی‌خطاب به ما گفت: از حکم بن مسکین ثقفی، از ابوجارود و هشام ابی‌ساسان و ابوطارق سراج، از عامر بن وائله که گفت: من در روز شورا (بعد از عمر) در آن خانه بودم. شنیدم علی علیه السلام می‌فرمود: «ابوبکر خلیفه مردم شد و به خدا سوگند که من به امر خلافت مُجَقِّق تر و نسبت به او شایسته‌تر بودم...؛ سپس فرمود: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در باره‌اش فرموده باشد: تو وصی و وارث من بر اموال و دارایی‌های من و اهل بیت من و مسلمانان در هر نبود من هستی؟...»<sup>۲</sup>

در کتاب مناقب امیرالمؤمنین آمده است: «محمد بن منصور، از حکم بن سلیمان، از نصر بن مزاحم، از اباخالد واسطی، از زید بن علی از پدرش از جدش نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود: "رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای علی، تو وصی و وارث من بر اموال و دارایی‌های من و اهل بیت من و مسلمانان در هر نبود من هستی." یعنی در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این چنین هستی.»<sup>۳</sup>

این احادیث صراحت دارند بر اینکه علی علیه السلام در مواقع نبودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حجت بر مردم بوده و حال که چنین امکانی برای علی علیه السلام وجود داشته و عبارت «بعد از من دوازده امام خواهد بود» مانع از این وضع نشده است، برای «احمد» نیز امکان‌پذیر خواهد بود، و عبارت «پس از آن‌ها دوازده مهدی خواهند بود» مانع از چنین وضعیتی نخواهد شد.

۱. خصال، شیخ صدوق، ص ۴۳۰.

۲. خصال، شیخ صدوق، ص ۵۵۳ تا ۵۵۸.

۳. مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج ۱، ص ۳۹۲ تا ۳۹۳.

## قومی از شیعیان ما

روایتی وارد شده است که مهدیون را به‌عنوان «قومی از شیعیان ما» توصیف کرده است. آیا این یعنی آن‌ها امام یا حجت شمرده نمی‌شوند؟

### توضیح این مسئله:

اینکه مهدیون علیهم‌السلام قومی از شیعیان آل محمد علیهم‌السلام باشند، ائمه‌بودن آن‌ها را نفی نمی‌کند. ابراهیم علیه‌السلام از شیعیان محسوب می‌شود و در عین حال طبق متن صریح قرآن کریم امام نیز هست.

و حتی این رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که از شیعیان علی علیه‌السلام محسوب می‌شود و به ولایت او دعوت می‌کند. از محمد بن فضیل از ابوحمزه نقل شده است: ابو جعفر علیه‌السلام فرمود: «علی علیه‌السلام آیت و نشانه‌ای برای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام دعوت می‌کند.»<sup>۱</sup>

عرض می‌کنم: اینکه به ولایت علی دعوت می‌کند، یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به‌طور قطع بر چنین اعتقادی است. در قرآن آمده است: ﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ﴾ (پیامبر خود به آنچه از سوی پروردگارش به او نازل شده است ایمان آورد).

از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده است: «خداوند به پیامبرش وحی فرمود: به آنچه به تو وحی کردم تمسک جوی که تو بر صراط مستقیم هستی. سپس فرمود: تو بر ولایت علی هستی و علی همان صراط مستقیم است.»<sup>۲</sup>

۱. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص ۹۱.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص ۹۱ و ۹۲.

از ابوحمزه نقل شده است که ابوجعفر علیه السلام فرمود: «به راستی که علی علیه السلام آیت و نشانه‌ای برای محمد صلی الله علیه و آله است و محمد صلی الله علیه و آله به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام دعوت می‌کند.»<sup>۱</sup>

سعد بن طریف نقل می‌کند که ابوجعفر امام باقر علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که جبرئیل به سوی من آمد و گفت: ای محمد! خداوند تو را به دوستی علی بن ابی طالب امر می‌کند و تو را به ولایت او فرمان می‌دهد.»<sup>۲</sup>

و شاید روایت بعدی این قضیه را به طور کامل فیصله دهد. در این روایت حسن و حسین علیهما السلام با این خصوصیت که از شیعیان هستند توصیف شده‌اند؛ در حالی که همان طور که همه می‌دانند این دو، امام هستند. در این روایت که علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده، آمده است:

«وقتی مأمون برای ولایتعهدی، عده‌ای را به سوی علی بن موسی الرضا علیه السلام گسیل داشت، (خادم) بر امام داخل شده، عرض کرد: عده‌ای پشت در اجازه ورود می‌خواهند و می‌گویند ما شیعه علی هستیم. فرمود: «فرصت ندارم. آن‌ها را بازگردان.» آن‌ها را بازگرداند. آن‌ها روز دوم هم آمدند و همان سخنان را تکرار کردند و دوباره آن‌ها را بازگرداند. آن‌ها تا دو ماه چنین کردند و هر بار بازگردانده شدند. سپس از رسیدن به امام مأیوس شده، به خادم گفتند: به مولای ما بفرما ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب علیه السلام هستیم و از اینکه شما خود را از ما پوشیده می‌دارید دشمنانمان ما را شامت می‌کنند و این مرتبه مجبوریم از سرزمین‌های خود روی گردانیم و شرمگین از سرزمین‌هایمان بگریزیم و بیمناک از آنچه بر سرمان خواهد آمد و ناتوان از ناراحتی و عذاب شماتی که از ناحیه دشمنان به ما خواهد رسید! علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «به آن‌ها اجازه ورود بده.» آن‌ها وارد شدند و به حضرت سلام

۱. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص ۹۱ و ۹۲.

۲. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص ۹۴.

کردند. حضرت پاسخشان را نداد و به آنها اجازه نشستن [نیز] نداد. آنها ایستاده عرض کردند: ای پسر رسول خدا! این جفای بزرگ و توهین بعد از آن همه پشت‌درماندن از چه روست؟ پس از این دیگر از ما چه باقی خواهد ماند؟ امام رضا علیه السلام فرمود: «در قرآن بخوانید: ﴿وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾ (و هر آنچه از مصیبت که به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست، و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد). من در رفتار با شما جز به پروردگرم اقتدا نکردم و نیز به رسول خدا و امیرالمؤمنین و پس از آنها به پدران پاک و مطهرم علیهم السلام. آنها شما را ملامت و سرزنش کردند و من نیز به آنها اقتدا کردم.» عرض کردند: چرا ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: «زیرا شما ادعا می‌کنید شیعه امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستید. وای بر شما! شیعیان او تنها حسن و حسین و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و محمد بن ابوبکر بودند؛ کسانی که در هیچ‌یک از فرامینش او را نافرمانی نکردند و هیچ‌یک از کارهایی را که او از انجامشان منع می‌کرد انجام ندادند...»<sup>۱</sup>



## تعارض میان روایات مهدیون و روایات رجعت

روایاتی وارد شده است که بیان می‌دارند بعد از قائم علیه السلام رجعت خواهد بود؛ از جمله آنچه از جابر جعفی نقل شده است که می‌گوید شنیدم اباجعفر علیه السلام می‌فرمود: «به خدا که مردی از اهل بیت ما بعد از مرگش سیصد سال بر زمین حکومت می‌کند و نه سال بر آن اضافه می‌شود.» گفتم: چه وقت؟ فرمودند: «بعد از مرگ قائم.» عرض کردم: و چقدر قائم در دوران خودش پابرجاست تا فوت کند؟ فرمود: «نوزده سال؛ سپس منتصر به خون‌خواهی حسین علیه السلام و یارانش خروج می‌کند و می‌گردد و اسیر می‌کند تا سفاح خروج کند.»<sup>۱</sup>

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «حسین علیه السلام به همراه آن گروه از یارانش که همراهش به شهادت رسیدند به پیش می‌آید؛ در حالی که هفتاد پیامبر او را همراهی می‌کنند؛ آن‌گونه که به همراهی موسی بن عمران علیه السلام فرستاده شدند. قائم علیه السلام انگشتر خود را به او می‌دهد. پس حسین علیه السلام کسی است که عهده‌دار غسل و کفن و حنوط آن حضرت می‌شود و وی را در قبرش قرار می‌دهد.»<sup>۲</sup>

### توضیح این مسئله:

تعارض به معنای تضاد داشتن است؛ یعنی دو خبر نقل شود که ثابت شدن یکی از آن‌ها منوط به نفی دیگری باشد؛ مثلاً شخصی بگوید اکنون در عراق شب است و دیگری بگوید اکنون در عراق شب نیست یا بگوید روز است. اگر شب باشد حتماً روز نیست و اگر روز باشد حتماً شب نخواهد بود. در اینجا اگر یکی از خبرها ثابت شود، خبر دیگر را نفی خواهد کرد.

به این ترتیب متوجه می‌شویم که در صورت وجود تعارض، یکی باید اثبات و دیگری نفی شود؛ به عبارتی دیگر در بین دو خبر که نقل می‌شوند یکی از آن دو خبر مسئله‌ای را ثابت

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۴۷۹.

۲. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص ۴۸.

می‌کند (مثلاً شب بودن را) و دیگری آن را نفی می‌کند (شب بودن را نفی می‌کند؛ زیرا روز بودن را اثبات می‌کند که معادل انکار شب خواهد بود)؛ اما در صورتی که دو نفی کردن یا دو اثبات کردن مطرح باشد نمی‌توان وقوع تعارض را متصور شد.

حال که این مطلب روشن شد به مسئله خودمان بازمی‌گردیم. در این مسئله چند نکته وجود دارد:

۱. به‌طور کلی میان روایاتی که در خصوص عالم رجعت سخن به‌میان می‌آورند با روایاتی که مهدیون را به اثبات می‌رسانند هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد؛ چراکه دانستیم وقتی هر دو مسئله اثبات می‌شود تعارضی وجود نخواهد داشت. روایات رجعت یک امر را ثابت می‌کنند و روایات مهدیون نیز همانند روایت رجعت امر دیگری را؛

۲. تنها در یک صورت می‌توان میان این دو دسته از روایات، تعارضی متصور شد و این زمانی است که بگوییم عالم رجعت بلافاصله و بدون هیچ فاصله‌ی زمانی بعد از امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام شروع خواهد شد. این روایات تنها در این حالت وجود مهدیون علیهم السلام را نفی می‌کنند؛ زیرا روایات مهدیون حکایت از این دارند که آن‌ها بلافاصله بعد از امام مهدی علیه السلام محمد بن حسن عسکری علیه السلام خواهند آمد که در این صورت تعارض در پی خواهد داشت. در حقیقت این فهمی است که عده‌ای، از روایات گفته‌شده برداشت کرده‌اند؛ زیرا آن‌ها چنین برداشت کرده‌اند که قائم یادشده در این روایات، همان امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است.

## پاسخ:

این برداشت آن‌ها به چند دلیل نادرست است؛ از جمله:

اول: این روایات<sup>۱</sup> با فرض اینکه برداشت آن‌ها درست باشد که همان طور که خواهیم دید این برداشت درست نیست. اگر با روایات مهدیون که متواتر هستند مقایسه شوند روایاتی «شاذ»<sup>۲</sup> خواهند بود؛ در نتیجه یا باید به سمت تأویل آن‌ها پیش برویم، به گونه‌ای که با روایات مهدیون سازگار شوند، یا آن‌ها را به معصوم بازگردانیم تا آن‌ها را محکم کند.

دوم: این برداشت آن‌ها جای هیچ توجیهی ندارد؛ مگر اینکه چنین فرض کنیم که توصیف قائم بر کسی غیر از امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام اطلاق نمی‌شود و چنین فرضی صحیح نیست؛ زیرا در روایات آمده است که لفظ قائم به همه امامان اطلاق می‌شود. در کتاب کافی آمده است: حسین بن محمد اشعری از معلی بن محمد از وشاء از احمد بن عائد از ابوخیجه از ابوعبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است که از ایشان در خصوص قائم علیه السلام پرسیده شد و امام فرمود: «همه ما قائم به امر خدا هستیم، یکی بعد از دیگری؛ تا اینکه صاحب شمشیر بیاید و اگر صاحب شمشیر بیاید با امر دیگری غیر از آنچه بوده است خواهد آمد.»<sup>۳</sup>

حتی در روایات مهدیون نیز چنین آمده است که آن‌ها «قائم‌ها» هستند؛ یعنی هر کدام از آن‌ها «قائم» است. به این ترتیب با جمع‌بستن بین این روایات (روایات رجعت بعد از قائم) و روایات مهدیون، می‌توان گفت آن قائمی که امام حسین علیه السلام بر وی رجعت می‌کند، آخرین نفر از مهدیون یا آخرین قائم خواهد بود.

۱. منظور روایاتی است که به‌طور مشخص بیان می‌دارند رجعت بعد از قائم واقع می‌شود نه روایاتی که به‌طور کلی درباره

رجعت صحبت می‌کنند.

۲. نامعمول. (مترجم)

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۳۶.

سوم: از حسن بن علی خراز نقل شده است که علی بن اباحمزه بر امام رضا علیه السلام وارد شد و عرض کرد: آیا شما امام هستید؟ فرمود «آری». عرض کرد: من از جدت جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که امامی نخواهد بود مگر اینکه فرزندی داشته باشد. حضرت فرمود: «ای شیخ! آیا فراموش کرده‌ای یا خود را به فراموشی زده‌ای؟ این چیزی نیست که جعفر علیه السلام فرمود. او فرمود: امامی نخواهد بود مگر اینکه فرزندی داشته باشد، مگر آن امامی که حسین بن علی علیه السلام بر او خروج می‌کند که او فرزندی ندارد.» علی بن اباحمزه عرض کرد: فدایت شوم! درست فرمودی. از جدت این چنین شنیدم.<sup>۱</sup>

با توجه به روایت فوق می‌توانیم از هویت قائم یا امامی که امام حسین علیه السلام بر او خروج می‌کند شناخت به دست آوریم. این قائم (یا امام) با این خصوصیت توصیف شده که «فرزندی ندارد» و این علامت بسیار مهمی است؛ زیرا از طریق روایات بسیاری متوجه می‌شویم که امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام نسل و فرزندان دارد<sup>۲</sup> و در نتیجه او همان کسی

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۲۲۴.

۲. برخی از روایاتی که وجود فرزندان امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام را به اثبات می‌رسانند:

الف. مفضل بن عمر گفته است: از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده است، شنیدم که فرمود: «صاحب الامر دو غیبت دارد که یکی طولانی‌تر از دیگری است تا اینکه برخی گویند مرده است و برخی گویند کشته شد و برخی گویند رفت؛ تا جایی که کسی از اصحابش بر امر او باقی نماند جز عده‌ای اندک و هیچ‌کسی نه از فرزندان و نه از غیر فرزندان از محل او مطلع نمی‌گردد، مگر آن مولایی که متصدی امر او می‌شود.» غیبت طوسی، ص ۱۶۲.

ب. شیخ طوسی و دیگران از یعقوب بن ضراب اصفهانی روایتی طولانی آورده‌اند که در آن دعایی از حضرت حجت علیه السلام وارد شده و در این دعا آمده است: «بارخدا! با او عطا کن برای خودش، فرزندان، شیعانش، رعیتش، خاصگانش، همه کسانی که فرمانش می‌برند و دشمنانش و تمامی اهل دنیا، آنچه را که دیدگانش را به آن روشن کنی... تا آنجا که می‌فرماید: خدا! درود فرست بر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا، و حسن خشنود از قضا و حسین پاک‌گشته و همه اوصیایی که چراغ‌های تاریکی و نشانه‌های هدایت و مشعل‌های فروزان تقوا و دستاویز و رشته استوار و راه راست هستند و درود فرست بر ولی‌ات و والیان عهدش و امامان از فرزندان، و بر عمرشان بیفزای و به طول حیاتشان فزونی بخش، و آن‌ها را به نهایت آرزوهای دینی و دنیوی و اخروی‌شان برسان که به یقین تو بر هر چیزی

نخواهد بود که امام حسین علیه السلام بر وی خروج خواهد کرد.

توانایی.» غیبت طوسی، ص ۲۸۰.

ج. در زیارت مخصوصی که روز جمعه می خوانی و سید رضی الدین علی بن طاووس در کتاب جمال الاسبوع نقل کرده، چنین آمده است: «صلی الله علیک و علی آل بیتک الطیبین و طاهرین» «صلوات خداوند بر تو و اهل بیت پاک و طاهرت.» و در جای دیگری از آن: «صلوات الله علیک و علی آل بیتک هذا یوم الجمعة» «صلوات خداوند بر تو و بر اهل بیت تو در این روز جمعه.» و در انتهایش «صلوات الله علیک و علی آل بیتک الطاهرین» «صلوات خداوند بر تو و اهل بیت طاهر تو.»

د. در [کتاب] المزار محمد بن مهدی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که آن حضرت به ابوبصیر فرمود: «ای ابامحمد! گویا می بینم که قائم علیه السلام با اهل و عیالش در مسجد سهله فرود آمده است.» المزار محمد بن مهدی، ص ۱۳۴.

ه. شیخ عباس قمی رحمته الله در مفاتیح الجنان در دعا برای صاحب الزمان علیه السلام در ص ۶۱۶ و بعد از دعای عهد شریف در یکی از قسمت هایش آورده است: «اللَّهُمَّ أَغْطِهِ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ وَٰلِدِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أُمَّتِهِ وَ جَمِيعِ رَعِيَّتِهِ مَا تُقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ وَ تَسْرُرُ بِهِ نَفْسُهُ...» «خدایا! به او عطا کن، برای خودش و اهلش، و فرزندانش و نسلش و امت و همه رعیتش، چیزی را که چشمش را به آن روشن کنی و وجودش را به آن خشنود نمایی...»

و سخن امام مهدی علیه السلام در خطبه ای که بین رکن و مقام هنگام قیامش بیان می فرماید: «... که ما مورد وحشت و ستم قرار گرفتیم، از دیار و فرزندان خود دور افتادیم، به ما ستم کردند و ما را از حقوق خود محروم ساختند...» غیبت طوسی، ص ۲۹۰.

هرکس خواهان مطالب بیشتری است می تواند به کتاب «پاسخ کوبنده به انکارکننده فرزندان قائم» نوشته شیخ ناظم عقیلی مراجعه کند.

## تعارض با روایاتی که بر دوازده امام دلالت می‌کند

برخی روایات دلالت دارند بر اینکه امامان دوازده تن هستند. آیا این روایات با روایات مهدیون علیهم‌السلام تعارض دارند؟

### توضیح این مسئله:

۱. پیش‌تر گفتیم بین اثبات یک مطلب و ثابت‌شدن مطلب دیگر هیچ تعارضی وجود ندارد.<sup>۱</sup> درباره این موضوع به‌خصوص، هر دسته از روایات، آنچه مورد نظر خودش است را به اثبات می‌رساند و معنا و محتوای روایات دسته دیگر را نفی نمی‌کند. مهدیون در زمانی غیر از دورانی که امامان در آن حکم می‌رانند، حکومت خواهند کرد و در نتیجه هیچ تعارضی بین آن‌ها وجود نخواهد داشت.

۲. گفته می‌شود: دلالت داشتن روایات مربوط به ائمه دوازده‌گانه بر این عدد خاص -یعنی دوازده‌نفر- به این معناست که پیشوایان دیگری غیر از آنان وجود نخواهد داشت و در نتیجه این روایات وجود مهدیون را نفی می‌کنند!

این تصور بر این طرز تفکر بنا شده که از بیان‌شدن عددی معین چنین برداشت می‌شود که غیر از آنان نفی می‌شود؛ یعنی مثلاً اگر شما بگویید ده نفر در یک امتحان سربلند بیرون آمده‌اند به این معنا خواهد بود که بیست یا سی نفر آن امتحان را با موفقیت پشت‌سر نگذاشته‌اند!

چنین برداشتی درست نیست؛ اگر شما بگویید «من پنج فرزند دارم» به آن معنا نخواهد بود که شما الزاماً فرزندان دیگری نداشته باشید؛ زیرا چه بسا شما به‌دلیلی قصد تعریف و تمجید از این فرزندان را داشته باشید، یا این پنج فرزند از نظر شما برگزیدگانی باشند که با

۱. به مبحث «تعارض بین روایات مهدیون و روایات رجعت» مراجعه کنید.

سایرین مقایسه نشوند، یا به هر دلیل دیگری. به همین ترتیب چنین امکانی وجود دارد که آل محمد علیهم السلام بر این دوازده تن تأکید داشته باشند؛ چراکه آن‌ها موضوع امتحان مردم آن روزگار بوده‌اند.

طبیعتاً اگر شما گفته باشی «من پنج فرزند دارم» و در هیچ زمان یا مکان دیگری هرگز نگفته باشی که فرزندان دیگری نیز داری، وضعیت می‌تواند به همان صورت باشد؛ زیرا اگر شما در زمان دیگری حرفی خلاف آنچه پیش‌تر گفته‌اید، بر زبان رانده باشی پُر واضح خواهد بود که هیچ‌کس از سخن نخستین شما نمی‌تواند چنین برداشت کند که منظور شما این بوده که شما غیر از آن پنج فرزند، فرزند دیگری نداری؛ زیرا در این صورت شما به‌سادگی می‌توانید به او پاسخ داده، بگویید منظور من از این گفتار این نبود که فرزندان دیگری ندارم؛ بلکه در جایگاه دیگری گفته‌ام که فرزندان دیگری هم دارم. اگر به شما گفته شود «ولی شما در مرحله اول گفתי پنج فرزند داری و این نشان می‌دهد که شما بیش از پنج فرزند نداری» می‌توانید چنین پاسخ بگویید: این برداشت شماست و شما مسئول برداشت خودت هستی! اما اینکه منظور من چه بوده است، این را باید از سخن خود من درک کنی. من نگفتم غیر از این پنج تن، فرزند دیگری ندارم و تنها گفتم پنج فرزند دارم و درجایی دیگر هم گفتم که فرزندان دیگری هم دارم. اگر بخواهی با توجه به این عدد فراتر از آن را نفی کنی باید این برداشت خود را بی‌طرفانه و با دلیلی مناسب برای سخن من ارائه دهی؛ همانند دلالتی که پیش‌تر بیان داشتم. آنچه مشخص است این است که آل محمد علیهم السلام دوازده امام را بیان داشته و افرادی به غیر از آنان یعنی مهدیون دوازده‌گانه را نیز ذکر فرموده‌اند.<sup>۱</sup>

این در حالی است که خود اصولیون بیان می‌دارند که این عدد خاص، مفهوم خاصی را

۱. جای شگفتی است که نادانی مثل شیخ علی آل‌محسن که مرکز پژوهش‌های تخصصی، کتابش را در ده‌ها هزار نسخه به چاپ رسانده است چنین می‌پندارد که «تعبیر دوازده امام یا خلیفه، انحصار را می‌رساند؛ زیرا اگر جز این می‌بود قطعاً در برخی از روایات چنین مطلبی بیان می‌شد». گویا این مرد کم‌عقل و نادان هیچ اطلاعی از روایات مهدیون ندارد.

نمی‌رساند؛ به عبارت دیگر آن‌ها می‌گویند اگر عدد معینی در سخنی بیان شود به این معنا نخواهد بود که موارد دیگر را نفی کند. برخی نظرات آن‌ها در این خصوص تقدیم می‌شود:

میرزای قمی: «اما در خصوص مفهوم عدد مشخص، روش محققین چنین است که این عدد حجیتی ندارد. اگر گفته شود کسی که سه روز از ماه رجب را روزه بگیرد فلان مقدار اجر و پاداش دارد، این نمی‌تواند دلالت داشته باشد بر اینکه اگر کسی پنج روز، روزه بگیرد اجر و پاداشی نخواهد داشت.»<sup>۱</sup>

شیخ محمدتقی رازی: «در مفهوم تعداد مشخص، علما دچار اختلاف شده‌اند که آیا به استناد این عدد می‌توان به نفی بیشتر یا کمتر از آن عدد حکم داد؟! یا نه، در خصوص حکم کردن دربارهٔ تعداد مشخص، سکوت پیشه می‌کند و نه موضع‌گیری منفی نشان می‌دهد و نه تأیید می‌کند؛ مگر اینکه بر یکی از این دو حالت، شاهد دیگری ارائه شود؟ آنچه از نظر اصولیون شناخته شده است، حالت دوم است؛ تا آنجا که گفته شد اتفاق نظر ما بر همین نظر است.»<sup>۲</sup>

آقا ضیاء عراقی: «مفهوم تعداد مشخص: از جمله مفاهیم، مفهوم تعدادی مشخص است، و درست آن است که هیچ دلالتی بر این مفهوم مشخص ندارد؛ مگر اینکه با دلیل دیگری ثابت شود که منظور شخص بیان‌کننده، انحصار در آن عدد بوده باشد.»<sup>۳</sup>

شیخ محمدرضا مظفر: «مفهوم عدد معین: شکی وجود ندارد که مشخص کردن یک عدد خاص دلیل بر صدور حکم در نفی فراتر از آن عدد نخواهد بود. اگر گفته شود «سه روز از ماه را روزه بگیر»، این به معنای مستحب نبودن گرفتن روزه برای روزهای غیر از آن سه روز

۱. قوانین الاصول، ص ۱۹۱.

۲. هدایةالمسترشدین، شیخ محمد تقی رازی، ج ۲، ص ۵۸۳.

۳. نهایةالافکار، آقاضیاء عراقی، ج ۱، ص ۵۰۳.



نخواهد بود و این دلیل، تعارضی با روزه گرفتن مستحبی در دیگر روزها نخواهد داشت.<sup>۱</sup> اما در خصوص مسئله مد نظر ما، برخی چنین می‌پندارند که منظور از مهدیون همان امامان دوازده‌گانه علیهم السلام هستند. چنین برداشتی بنا به دلایلی باطل است؛ از جمله:

۱. این برداشت خلاف ظاهر است. ظاهر روایات نشان می‌دهد که مهدیون، گروه دیگری غیر از امامان دوازده‌گانه علیهم السلام هستند و این در حالی است که ما دلیل محکمی در دست نداریم که نیاز داشته باشیم از ظاهر روایت، فراتر برویم.

۲. از آنچه در روایت‌های مهدیون علیهم السلام آمده است چنین استنباط می‌شود که آن‌ها از فرزندان قائم علیه السلام و از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند؛ در حالی که واضح است امامان، از فرزندان قائم علیه السلام و همگی شان از فرزندان حسین علیه السلام نیستند. همین نکته کفایت می‌کند؛ هرچند می‌توان نکات دیگری نیز اضافه کرد.<sup>۲</sup>

---

۱. اصول فقه، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. شیخ محمد سند کتابی را با عنوان «مهدیون دوازده‌گانه مقام رجعت امامان دوازده‌گانه هستند» برای اثبات این گزاره نادرست اختصاص داده که پاسخ وی در کتاب «مهدیون دوازده‌گانه فرزندان امام مهدی هستند» داده شده و این کتاب در سایت انصار امام مهدی علیه السلام موجود است.

## خاتم اوصیا و آخرین اوصیا

در روایات وارد شده است که امام مهدی علیه السلام خاتم اوصیا و آخرین خلیفه است و این با وجود مهدیون علیهم السلام تعارض حاصل می‌کند. روایت زیر تقدیم می‌شود:

در کمال الدین و تمام النعمه آمده است: «و با این سند، از ابراهیم بن محمد علوی، گفت: طریف ابونصر به من گفت: بر حضرت صاحب الزمان علیه السلام وارد شدم. ایشان علیه السلام فرمود: «صندل قرمز را برایم بیاورید.» آن را برایشان آوردم. فرمود: «آیا مرا می‌شناسی؟» عرض کردم: شما آقا و فرزند آقای من هستید. فرمود: «در این خصوص از تو سؤال نکردم.» طریف گفت: عرض کردم: خداوند مرا فدای شما گرداند؛ برایم روشن فرمایید. فرمود: «من خاتم اوصیا هستم و به وسیله من خداوند بلاها را از خاندان و شیعیانم دفع می‌فرماید.»<sup>۱</sup>

### توضیح این مسئله:

اگر از این روایت چنین برداشت کنیم که آخرین اوصیا یعنی وجودنداشتن وصی بعد از ایشان، در این صورت با روایات مهدیون تعارض پیدا خواهد کرد؛ اما تعارض پیدا کردن آن با روایات متواتر، این روایات را در دسته «روایات شاذ»<sup>۲</sup> جای می‌دهد؛ در حالی که امامان علیهم السلام به ما امر فرموده‌اند که از روایات معروف و مشهور آنها برگیریم؛ همانند روایتی که آن را روایت مورد قبول عمر بن حنظله نام نهاده‌اند.

به همین دلیل چاره‌ای نمی‌ماند، جز اینکه از ظاهر این روایت به سمت آنچه با روایات مهدیون علیهم السلام سازگار است گذر کنیم و این در واقع همان نکته‌ای است که برخی روایات مثل

۱. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، ص ۴۴۱؛ غیبت طوسی، ص ۲۴۶.

۲. شاذ به معنی نادر و مقابل مشهور است. حدیث شاذ به حدیث خلاف مشهور گویند و از اقسام خبر واحد است. به بیان دیگر، حدیث نقل شده از راوی ثقة، اما مخالف روایت مشهور یا روایت اکثر علما را خبر شاذ گویند. (مترجم، منبع، سایت ویکی‌فقه)

روایتی که صدوق در عیون روایت کرده است. به ما گوشزد می‌کنند:

«محمد احمد بن حسین بن یوسف بغدادی به ما گفت: علی بن محمد بن عیینه به ما گفت: حسن بن سلیمان ملطی در مشهد علی بن ابی طالب به ما گفت: محمد بن عباس بن موسی علوی در قصر ابن هبیره و دارم بن قبیصه بن نهشل نهشلی به ما گفتند: علی بن موسی بن جعفر رضا علیه السلام به نقل از پدرش به نقل از پدراناش به نقل از علی بن ابی طالب علیه السلام به ما فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی! من از پروردگار چیزی نخواستم، مگر اینکه مثل آن را نیز برای تو درخواست کردم؛ به غیر از اینکه پروردگار فرمود: پیامبری پس از تو نیست؛ تو خاتم پیامبران هستی و علی خاتم اوصیاست.»<sup>۱</sup>

وی همچنین روایت کرده است: با این سند، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من خاتم انبیا هستم و علی خاتم اوصیا.»<sup>۲</sup>

و در بحار الانوار آمده است: «روایت شده است که حضرت ابراهیم علیه السلام در حالی که سوار بر اسبی بود از سرزمین کربلا عبور می‌کرد که ناگهان اسبش لغزید و ابراهیم روی زمین افتاد، سر آن حضرت شکست و خونش جاری شد. او شروع به استغفار کرد و گفت: خداوند! چه چیزی از من سر زده است؟ جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای ابراهیم، گناهی از تو سر نزده؛ لیکن در این مکان نوه خاتم انبیا و فرزند خاتم اوصیا کشته می‌شود و خون تو در موافقت با خون او جاری شد...»<sup>۳</sup>

از عبایه بن ربیع اسدی نقل شده است: بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم؛ در حالی که من پنجمین نفر از یک گروه پنج نفری و کم‌سال‌ترین آن‌ها بودم. شنیدم که می‌فرمود: «برادرم

۱. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۸.

۲. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷۸.

۳. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۴، ص ۲۴۳.

رسول خدا به من فرمود: من خاتم هزار پیامبر و تو خاتم هزار وصی هستی و من به سختی‌هایی مأمور شدم که آن‌ها مکلف نشده بودند.»<sup>۱</sup>

در کتاب مدینه‌المعاجز آمده است: اباجعفر امام باقر علیه السلام در حدیث صحبت کردن خورشید با امیرالمؤمنین علیه السلام - که روایتی است طولانی و تنها قسمتی از آن را برگرفته‌ام که به بحث ما مربوط می‌شود- از رسول خدا فرمود: «و اما در خصوص گفته او و آخرین، او آخرین اوصیاست و من آخرین انبیا و خاتم فرستادگان هستم.»<sup>۲</sup>

از اینکه در این روایات علی علیه السلام خاتم اوصیا معرفی شده است نمی‌توانیم چنین برداشت کنیم که ایشان آخرین آن‌هاست و بعد از او وصی دیگری نبوده است.

و از آنجا که این نکته وجودداشتن اوصیا بعد از امام علی علیه السلام - مسلم و ثابت شده است، چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه این روایات را به‌گونه‌ای تأویل کنیم که با وجود اوصیا پس از امام علی علیه السلام تعارضی نداشته باشد؛ همانند چنین سخنی برای آنچه درباره امام مهدی علیه السلام وارد شده نیز گفته می‌شود که او خاتم اوصیا و آخرین خلیفه است.

۱. غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۶۶.

۲. مدینه‌المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۳، ص ۱۶۱ و بعد از آن.

## آن مهدی که در آخرالزمان متولد می شود

در خصوص قضیه امام مهدی علیه السلام همه مسلمانان به طور کلی اتفاق نظر دارند بر اینکه یک مهدی در آخرالزمان خواهد آمد که زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد و در برخی جزئیات و چه بسا در بسیاری از جزئیات نیز هم نظر هستند؛ از جمله اینکه او از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام است و جزئیات دیگر.

اما در برخی دیگر از جزئیات مثل زمان ولادت و اسمش - با یکدیگر اختلاف نظر دارند. شیعیان، یعنی کسانی که خود را به این مذهب منتسب می دانند و نه امامانشان و نه حتی متون روایی شان - می گویند این شخص، محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۵ ق متولد شده است. این در حالی است که اهل سنت می گویند مهدی در آخرالزمان متولد خواهد شد و مدعی هستند اسم او محمد بن عبدالله یا احمد بن عبدالله است.<sup>۱</sup>

واقعیتی که این دعوت مبارک یمانی به اثبات رسانده، این است که امام مهدی محمد بن الحسن عسکری، امام مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام است و فرزندش احمد که در وصیت رسول خدا و نیز در بسیاری روایات دیگر یاد شده نیز امام مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام است.

در مباحث پیش رو تلاش خواهیم کرد این حقیقت را به اثبات برسانیم؛ این حقیقت که احمد، قائم آل محمد علیهم السلام و همان مهدی است که در آخرالزمان به دنیا خواهد آمد؛ و از آنجا که روایات شریف راه اثبات این حقیقت هستند و از آنجا که این حقیقت از دیده ها پنهان بوده، و دور از انتظار و حتی مخالف تفکری است که مردم به آن انس گرفته اند، تا جایی که امکان داشته باشد به موشکافی این حقیقت خواهیم پرداخت؛ با این امید که مطلب روشن و برای مردم قابل فهم شود.

---

۱. محمود ابوربه در کتاب «اضواء علی سنة محمدیه، ص ۲۳۲» می گوید: «از جمله مشکلات روایی این دسته از روایات مختلف که در کتاب های مشهور اهل سنت به طور عمومی - تحت عنوان مهدی منتظر آمده و یاد آور شده اند که مهدی در آخرالزمان خروج می کند تا دنیا را از عدالت سرشار کند همان طور که لبریز از ظلم و ستم شده است، آن است که او از نظر اهل سنت - «محمد بن عبدالله» است و در روایتی دیگر «احمد بن عبدالله».

پیش از آنکه به مباحث این فصل وارد شویم مایلیم روایتی را به خوانندگان گرامی تقدیم کنم که به صراحت بیان می‌دارد مهدی کسی است که در آخر الزمان متولد خواهد شد؛ تا این روایت از جهتی، معبری مناسب برای ورود به این مبحث باشد؛ زیرا عده بسیاری اعتقاد دارند که روایات ما شیعیان مثل چنین روایتی را در خود جا نداده است. این روایت تقدیم می‌شود:

از ابراهیم بن عطیه از ام‌هانی ثقفی نقل است که می‌گوید: صبح‌هنگام به حضور مولایم محمد بن علی باقر علیه السلام شرفیاب شدم و به ایشان عرض کردم: آقای من! آیه‌ای از کتاب خدا بر قلبم عارض شده، مرا مضطرب کرده و خواب را از چشمانم ربوده است. فرمود: «بپرس ای ام‌هانی.» من نیز عرض کردم: آقای من، این فرموده خداوند عزوجل: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُوسِ \* الْجَوَارِ الْكُنُوسِ﴾ (پس سوگند به ستارگانی که بازمی‌گردند \* که نهان شوند و از نو آیند). فرمود: «آری ای ام‌هانی! خوب مسئله‌ای پرسیدی؛ این مولودی در آخر الزمان است. او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.»<sup>۱</sup>

در اینجا چه بسا گواه آوردن به روایتی که در کافی و نیز دیگر منابع وارد شده است خالی از فایده نباشد. در مباحث بعدی با جزئیات بیشتری به این روایت استناد خواهیم کرد. این روایت تقدیم می‌شود:

از اصبع بن نباته نقل شده است: روزی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدم؛ ایشان را دیدم که متفکرانه چوبی در دست گرفته بود و به زمین می‌زد. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چه شده است که متفکرانه سر چوب را به زمین می‌زنید؟ آیا به این زمین علاقه‌ای دارید؟ حضرت فرمود: «نه، به خدا قسم که هیچ‌وقت میل و رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام؛ اما درباره مولودی فکر می‌کنم که از نسل فرزند یازدهم از فرزندان من خواهد بود. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان‌که از ظلم و جور پر شده

است. برای او حیرت و غیبتی پیش می‌آید که در آن، بعضی اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می‌شوند.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، حیرت و غیبت چه مدتی خواهد بود؟ حضرت فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال.» عرض کردم: آیا واقعاً این امر صورت می‌گیرد؟ فرمود: «آری، گویی او خلق شده است؛ ولی ای اصبح، تو را با این امر چه کار؟ آنها برگزیدگان این امت‌اند همراه با نیکان این عترت.» عرض کردم: بعد از آن چه خواهد شد؟ فرمود: «پس از آن، هرچه خدا بخواهد می‌شود؛ زیرا خدا بداءها، اراده‌ها، غایات و پایان‌ها دارد [خدای تعالی هرطور که بخواهد عمل می‌کند].»<sup>۱</sup>

همان طور که ملاحظه می‌کنید این روایت به همان مطلبی دلالت می‌کند که روایت پیشین دلالت داشت. این روایت -مثل روایت قبلی- از مولودی سخن به میان می‌آورد که از پشت امام مهدی علیه السلام یازدهمین فرزند امام علی علیه السلام است و این مولود همان مهدی است که به امر پدرش -که در بخش‌های بعدی روشن خواهد شد- زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

## مهدی آخرالزمان، موضوع امتحان آخرالزمان

شاید نیازی به گفتن نباشد که پرسش بزرگی در خصوص رازی که در ورای ناشناخته‌ای بزرگ قرار دارد به ذهن خطور می‌کند یا به عبارت دیگر همان پیچیدگی‌هایی که شخصیت مهدی آخرالزمان را در خود پیچیده است؛<sup>۱</sup> زیرا به کاربردن اصطلاح «ناشناخته» بیا وجود اینکه در برخی از روایات آمده است. تنها به این دلیل بوده که اذهان را وادار به کنکاش در خصوص جنبه‌های مختلف این شخصیت کند.

در اینجا بسیار مهم می‌بینم که توجه اذهان را به ابهامات و پیچیدگی‌های موجود در خصوص شخصیت مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود جلب کنم؛ اینکه این مهدی اشاره شده، موضوع امتحان و غربال مردم در آخرالزمان خواهد بود.

جهت استدلال برای این ایده که امتحان الهی در ارتباط با مهدی آخرالزمان خواهد بود ابتدا به متونی خواهیم پرداخت که در آن‌ها اشاراتی به این امتحان وارد شده یا به عبارت دیگر متونی است که وجود این آزمون الهی، بهترین تفسیر برای آن چیزی است که در این روایات وارد شده است؛ زیرا این ایده به بهترین شکل این متون را روشن خواهد ساخت.

از جمله اشارات رسایی که از آل محمد علیهم‌السلام در این خصوص وارد شده، روایتی است که شیخ کلینی در کافی از ابوبصیر روایت کرده است. اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند متعال به عمران وحی کرد من به تو پسری می‌بخشم سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادرزاد و جزامی را درمان کند و مردگان را زنده سازد و او را پیغمبر بنی اسرائیل قرار می‌دهم. عمران این مطلب را به همسرش حنه که مادر مریم است گفت. چون به مریم حامله شد فکر می‌کرد حملش پسر است. چون او را زایید گفت: پروردگارا، من دختر زاییدم و پسر مانند دختر نیست؛

۱. توجه داشته باشید که مقصود از آوردن چنین تعبیراتی «احمدی» پادشاه در وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دیگر روایات است؛ یا همان مهدی که در آخرالزمان متولد می‌شود.



یعنی دختر که پیغمبر نمی‌شود. خدای عزوجل می‌فرماید: خداوند به آنچه او زاییده، داناتر است. چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده و به او وعده کرده بود. پس هرگاه ما دربارهٔ مردی از خاندان خود چیزی گفتیم و در فرزند یا فرزند فرزند او پیدا شد، آن را انکار نکنید.»<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام در این روایت ما را متوجه نکته‌ای می‌فرماید که اگر آن‌ها بفرمایند قائم فلان شخص از خودشان است؛ ولی اگر فرزندش یا فرزند فرزندش قائم باشد نباید وی را منکر شویم. آنچه بر این مطلب یعنی قائم- تأکید می‌کند این است که آن‌ها در خصوص هیچ‌یک از ائمهٔ گذشته تا امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام چیزی بیان نفرموده‌اند و چیزی نیز دربارهٔ ایشان نبوده است؛ به‌علاوه سبک‌وسیاق این حدیث امام علیه السلام در خصوص عیسی بوده که همان نجات‌بخشی بوده است که یهود انتظارش را می‌کشیده‌اند.

این روایت تأکید می‌کند که به‌طور قطع امتحانی در آخرالزمان خواهد بود که موضوعش مهدی یا همان نجات‌دهنده‌ای است که بشریت انتظارش را می‌کشد. همان طور که یهودیان با عیسی علیه السلام با این عنوان که فرزند بی‌واسطهٔ عمران نبوده است امتحان شدند، شیعه به‌طور خاص- و انسانیت به‌طور عام- نیز با مهدی علیه السلام که از فرزندان امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام یعنی فرزندش «احمد»<sup>۲</sup> است امتحان می‌شوند. طبیعتاً این به آن معنا نخواهد بود که پدر وی یعنی محمد بن الحسن علیه السلام قائم یا مهدی نبوده است؛ بلکه توجه‌دادن به این حقیقتی است که ایشان را توصیف می‌کند؛ یعنی وجود مهدی یا قائم ناشناخته‌ای که مردم در آخرالزمان به‌وسیلهٔ او آزموده خواهند شد.

در روایتی دیگر کلینی رحمته الله علیه از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید:

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۵.

۲. ایشان، احمد فرزند اسماعیل، فرزند صالح، فرزند حسین، فرزند سلمان، فرزند امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام است.

«اگر دربارهٔ مردی سخنی بگوییم و در او نباشد و در فرزند یا فرزند فرزند او باشد، آن را انکار نکنید؛ زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می‌کند.»<sup>۱</sup>

همان طور که در این روایت ملاحظه می‌کنید عبارت «و اگر در او نباشد» چیزی از آنچه را که در خصوص او بیان داشته‌ام تغییر نمی‌دهد؛ زیرا اینکه امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام مهدی و قائم است ثابت شده؛ پس مفهوم این عبارت به قیام‌کننده با شمشیر اشاره دارد و او همان مهدی آخرالزمان است که در بخش‌های آتی به‌وضوح روشن خواهد شد.

از جمله روایاتی که به اشاراتی دلالت دارند، روایتی است که در کتاب «الإمامة و التبصرة» از ابو عبیده حدّاء نقل شده که گفته است: از ابو جعفر علیه السلام دربارهٔ این امر سؤال کردم که چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «اگر انتظار داشتید از سویی بیاید، ولی از سوی دیگری آمد، آن را انکار نکنید.»<sup>۲</sup>

ابو عبیده از امام باقر علیه السلام در خصوص این امر سؤال می‌کند یعنی امر قائم علیه السلام و امام علیه السلام به وی پاسخ می‌دهد؛ اگر انتظار داشتید از سویی به سمت شما بیاید، ولی او از سوی دیگری آمد یعنی از جهتی غیر از آن جهتی که شما انتظارش را داشتید- او را انکار نکنید! این سخن از ناحیهٔ امام علیه السلام نمی‌تواند بدون هیچ منظور مشخصی بیان شده باشد؛ بلکه قطعاً و یقیناً امام علیه السلام قصد داشته است تا از واقعه‌ای خبر بدهد که در آینده به‌وقوع خواهد پیوست و از شیعیانش می‌خواهد به آن توجه داشته باشند و آن را منکر نشوند.

حال برای اینکه در محدودهٔ ایما و اشاره‌ها باقی نمانده باشیم- چهارچوبی که چه بسا اختلاف برداشت‌هایی را در برداشته باشد- دو روایت نقل می‌کنم که گمان نمی‌کنم دیگر هیچ شک و شبهه‌ای باقی بگذارد. روایت اول از مالک جهنی نقل شده است که می‌گوید: به

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۵، ح ۲.

۲. الإمامة و التبصرة، ص ۹۴.

ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس چنان توصیف نمی‌شود. فرمود: «نه، به خدا سوگند، این هرگز نخواهد شد تا او خود بر شما با آن احتجاج و شما را به خود دعوت کند.»<sup>۲</sup>

در این روایت مالک جهنی به امام باقر علیه السلام خبر می‌دهد که ما خصوصیتی را از صاحب این امر می‌شناسیم که هیچ‌کس دیگری در این خصوصیت با او شریک نیست؛ یعنی این مشخصه او را از دیگران جدا می‌سازد و قطعاً آن‌ها این شاخصه را از آنچه شنیده‌اند یا از ائمه علیهم السلام برایشان روایت شده است برداشت کرده‌اند؛ اما جای شگفتی در این نکته است که امام علیه السلام اینکه آن‌ها صاحب این امر را خواهند شناخت نمی‌پذیرد و سوگند یاد می‌کند که نه آن‌ها و نه دیگران، هرگز چنین امکانی نخواهند داشت تا اینکه صاحب این امر خودش بیاید و حجت را بر مردم ظاهر کند و مردم را به سوی خودش دعوت کند!

این یعنی شخصیت صاحب الامر - که در اینجا منظور، مهدی آخرالزمان است - برای مردم ناشناخته باقی خواهد ماند تا موعد ظهورش، استدلال‌کردنش و فراخواندنش فرابرسد و در نتیجه تمام توصیفاتی که مالک جهنی یا دیگر مردم هم‌عصر او یا افراد پس از او می‌دانند اوصاف صاحب الامر یا مهدی آخرالزمان نیست؛ بلکه اوصاف شخص دیگری است؛ یعنی امام مهدی محمد بن حسن عسکری علیه السلام که همه گمان می‌بردند لقب صاحب الامر، قائم یا مهدی فقط بر او منطبق می‌شود!

روایت دوم از ابوخالد کابلی نقل شده است که می‌گوید: هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام درگذشت، خدمت امام باقر محمد بن علی علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم. شما می‌دانی من جز پدرت کسی را نداشتم و انس من با او و کناره‌گیری‌ام از مردم را می‌دانی. فرمود: «راست می‌گویی ای اباخالد، چه می‌خواهی؟» عرض کردم:

۱. در ادامه خواهیم دید که مهدی آخرالزمان، همان یمانی وعده‌داده‌شده است و این عبارت «شما را به خود دعوت می‌کند»، گمان برخی معاندین را که یمانی به‌سوی خودش فرانمی‌خواند، از بُن برمی‌کند!

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۱.

فدایت شوم، پدر شما صاحب این امر را به گونه‌ای برایم توصیف کرده بود که اگر او را در راهی می‌دیدم حتماً دستش را می‌گرفتم. فرمود: «دیگر چه می‌خواهی ای اباخالد؟» عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بفرمایی تا او را به نام بشناسم. فرمود: «به‌خدا سوگند ای اباخالد- پرسش مشقت‌آوری از من پرسیدی و از چیزی سؤال کردی که هرگز به کس دیگری نگفته‌ام و اگر آن را به کس دیگری گفته بودم حتماً به تو نیز می‌گفتم. از چیزی پرسیدی که اگر فرزندان فاطمه او را بشناسد بر او حریص شده، او را تکه‌تکه خواهند کرد.»<sup>۱</sup>

در این روایت نیز ابوخالد کابلی خصوصیتی از صاحب این امر را می‌داند که او را از سایر مردم متمایز می‌سازد؛ اما جای شگفتی است که از نام صاحب امر سؤال می‌کند! و عجیب‌تر اینکه امام سؤال ابوخالد را پرسشی سخت و مشت‌آور که قابل پاسخ‌گفتن نیست توصیف می‌فرماید و دلیل آن را چنین می‌فرماید که اگر فرزندان فاطمه او را بشناسند قطعاً بر او حریص شده، او را قطعه‌قطعه خواهند کرد!

بنابراین مسئله به شخص ابوخالد کابلی مربوط نمی‌شود؛ بلکه تنها به حفظ زندگانی صاحب‌الامر از دست فرزندان فاطمه ارتباط پیدا می‌کند و از آنجا که خطری که زندگی صاحب‌الامر را تهدید می‌کند از نخستین روز ولادتش تا روز ظهورش پیوسته ادامه دارد این اسم ناشناخته باقی خواهد ماند؛ وگرنه مخفی نگه‌داشتن آن از اباخالد و آشکارکردنش به دیگران هیچ معنایی نخواهد داشت. این در حالی است که ابوخالد در زمانی غیر از زمان زندگانی صاحب‌الامر زندگی می‌کرده است! و فرزندان فاطمه علیها السلام امروز نام امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام را می‌دانند؛ بنابراین چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه منظور از صاحب این امر شخص دیگری باشد که مردم به‌وسیله او در آخرالزمان امتحان می‌شوند.

## دعوت قائم علیه السلام

به طور طبیعی همراه هر دعوت الهی امتحانی وجود دارد و در واقع هر دوی آن‌ها دو روی یک حقیقت هستند؛ بنابراین هر جا که روایات بر وجود یک دعوت دلالت داشته باشند بر وجود امتحانی الهی نیز دلالت خواهند داشت. اگر دعوت چیزی نباشد جز پند و اندرز مردم درباره آنچه باید به آن اعتقاد داشته باشند، پس این دعوت مردم را بر محک آزمون پذیرفتن یا نپذیرفتن این اعتقاد قرار خواهد داد.

اما در خصوص متونی که بر وجود دعوتی دلالت می‌کنند، این متون بسیار هستند و تنها به ذکر برخی از آن‌ها بسنده خواهیم کرد؛ از جمله آنچه شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از امام رضا علیه السلام روایت کرده است که می‌فرماید: «اسلام، غریبانه آغاز شد و غریبانه بازخواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان!»<sup>۱</sup>

در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» از اسماعیل بن مسلم از امام جعفر بن محمد صادق علیه السلام از پدرش به نقل از پدرانش به نقل از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اسلام، غریبانه آغاز شد و غریبانه بازخواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان!»<sup>۲</sup>

و در کتاب مستدرک الوسائل از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اسلام غریبانه آغاز شد و - همان طور که آغاز شده بود- غریبانه بازخواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان» گفته شد: این‌ها چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: «هنگامی که مردم فاسد شده‌اند آن‌ها اصلاح می‌کنند.»<sup>۳</sup>

در شرح الاخبار از ابوبصیر نقل شده است: شنیدم ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۸.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۱.

می‌فرماید: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان.» به او عرض کردم: فدایتان شوم، ای پسر رسول خدا! این را برای من تشریح فرما! امام علیه السلام فرمود: «دعوت‌کننده‌ای از ما، دعوتی جدید را اعلام خواهد کرد؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوتی جدید را آغاز نموده بود.»<sup>۱</sup>

این فرموده امام علیه السلام «دعوت‌کننده‌ای از ما، دعوتی جدید را اعلام خواهد کرد؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوتی را آغاز نموده بود» به‌وضوح به دعوتی که درباره‌اش سخن به میان می‌آورد دلالت می‌کند. توجه داشته باشید که این سخن در پاسخ به درخواست ابوبصیر آمده است که گفته بود: «این را برای من تشریح فرما؛ این یعنی اینکه بازگشت غریبانه اسلام نتیجه این دعوت جدیدی است که دعوت‌کننده‌ای از آل محمد علیهم السلام به آن فرامی‌خواند.»<sup>۲</sup>

در کتاب غیبت نعمانی از ابوبصیر از کامل از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند، به امری جدید فرامی‌خواند؛ همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد؛ و اینکه اسلام، غریبانه آغاز شد و همان طور که آغاز شده بود، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا بر غریبان.»<sup>۳</sup>

همچنین آمده است که قائم علیه السلام همان کسی است که به امری جدید دعوت می‌کند که توضیح این مطلب در محل خود<sup>۴</sup> خواهد آمد؛ ولی بد نیست در اینجا اشاره‌ای داشته باشیم به آنچه از امام صادق علیه السلام وارد شده است که می‌فرماید: «... هنگامی که اولین قائم از ما اهل بیت قیام کند به‌گونه‌ای با شما سخن خواهد گفت که آن را تاب نمی‌آورید؛ پس در شنزار

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۷۱.

۲. در این سخن امام علیه السلام «دعوت‌کننده‌ای از ما دعوت خواهد کرد»، اشاره ظریفی به این نکته وجود دارد که یمانی -که مطابق روایات به‌سوی صاحب‌تآن دعوت می‌کند- از آل محمد علیهم السلام است.

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۳۶.

۴. و خواهد آمد که قائم یا مهدی آخرالزمان همان یمانی موعود است.

دسکره بر او خروج خواهید کرد و با او خواهید جنگید؛ پس با شما می‌جنگد و شما را می‌کشد،  
و این آخرین خروج خواهد بود...»<sup>۱</sup>

این فرموده امام «اولین قائم» دلالت دارد بر اینکه به‌طور قطع بیش از یک قائم وجود خواهد داشت و اینکه اولین آن‌ها باید مأموریت زمینه‌سازی برای قائم دوم را داشته باشد و این سخن امام که «با شما سخن خواهد گفت» معنای وجودداشتن دعوتی را در خود نهفته دارد که از طریق این دعوت، دلایل خودش را مبنی بر اینکه وی نخستین قائم است ارائه می‌کند و درباره امر جدیدی که آورده است با مردم سخن می‌گوید. به یاد داشته باشیم در حدیثی که پیش‌تر ارائه شد امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «مردم را به امری جدید فرامی‌خواند.»

این امر جدید باید ما را به درنگ و تفکر وادارد، و اینکه امری جدید است به این معنا خواهد بود که مردم هیچ شناخت قبلی به آن ندارند یا دست‌کم او باید تلاش کند تا این امر را برای مردم اثبات و به آن‌ها معرفی کند.

اکنون تصور کنید این امر جدید -آن‌گونه که روایات توصیفش می‌کنند- چگونه باید مطرح شود؟ آیا آن را برای مجموعه‌ای کوچک از مردم مطرح می‌کند؟ یا باید آن را به تعداد بسیاری از مردم برساند؟ چه ابزاری برای انجام این کار به خدمت می‌گیرد؟ چه مدت زمان لازم خواهد بود؟ و اگر آنچه را که در دعا گفته شده است نیز افزون کنیم یعنی دعای «مُلَبِّياً دَعْوَةَ الدَّاعِي فِي الْحَاضِرِ وَ الْبَادِي» (لبیک‌گو به دعوت آن دعوت‌کننده، در شهرنشین و بادیه‌نشین)<sup>۲</sup> وضعیت به چه صورت خواهد بود؟

حال بیابید این دعوتی را که در محدوده شهرها و روستاها متوقف نمی‌شود تصور کنید و اینکه حتی تا حاشیه‌ها هم گسترش خواهد یافت؛ چقدر وقت و تلاش نیاز خواهد داشت؟

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵.

۲. مزار مشهدی، ص ۶۶۴.

به خصوص با وجود پرچم‌های مشابه و دشمنان بسیار؛<sup>۱</sup> به خصوص اینکه او «با شبهه ظاهر می شود تا شناخته شود»؛ یعنی وی به تدریج و مرحله به مرحله به سمت آشکار شدن حرکت خواهد کرد؛ یعنی در ابتدا به صورت مشتبه و ناواضح برای خیلی از مردم ظاهر می شود و سپس به مرور زمان شروع به آشکار شدن خواهد کرد.

و در بازگشتی به روایت پیشین، عرض می کنم: این سخن امام علیه السلام «و این آخرین خروج خواهد بود» چنین معنایی را در خود دارد که حوادثی پیش از واقعه شهنزار دسکره روی داده است و به طور قطع و یقین- وجود این حوادث، فعل و انفعالاتی پیوسته بین مردم و این دعوت را می طلبد؛ صرف نظر از اینکه این فعل و انفعالات در جهت پذیرفتن بوده باشد یا نپذیرفتن؛ و این نکته ای است که سخن امام صادق علیه السلام بر آن مہر تأیید می زند: «اسلام غریبانه آغاز شد و همان گونه که آغاز شد، غریبانه باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان.» به ایشان عرض کردم: خدا شما را نیکو گرداند، این را برای من تشریح فرما! امام علیه السلام فرمود: «دعوت کننده ای از ما، دعوتی جدید آغاز خواهد کرد؛ همان گونه که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دعوت فرمود.»<sup>۲</sup>

[دعوتی] جدید آغاز می کند؛ یعنی از اول شروع می کند و همان طور که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با مردمی مواجه شد که معتکف بت‌ها بودند، قائم علیه السلام نیز با مردمی رویارو خواهد شد که از بت‌هایی از نوع بشر تقلید می کنند؛ کسانی که قرآن را در برابر وی تأویل می کنند و همان گونه که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از جانب مردم تمسخر و تکذیب شد، قائم علیه السلام نیز چنین خواهد شد و تنها

۱. از مفضل بن عمر نقل شده است، ابو عبد الله علیه السلام فرمود: «... دوازده پرچم مشتبه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود (حق از باطل شناخته نشود)» مفضل گوید: من گریستم. حضرت فرمود: «چرا می گری؟» و عرض کردم: فدایت شوم، چگونه نگریم؛ در حالی که شما می فرمایید دوازده پرچم شبیه به هم که هیچ یک از دیگری باز شناخته نمی شود؟ مفضل ادامه می دهد: حضرت به شعاعی از خورشید که در ایوان تاییده بود اشاره کرد و فرمود: «این آفتاب را می بینی؟» عرض کردم: آری، فرمود: «به خدا امر ما از این آفتاب روشن تر است.» غیبت نعمانی، ص ۱۵۲.



عده‌ای اندک از او پیروی می‌کنند؛ کسانی که مردم آن‌ها را چنین توصیف می‌کنند: ﴿وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ كَفُرُوا﴾ (و نمی‌بینیم جز جماعتی از فرومایگان ما، کس دیگری تو را پیروی کرده باشد)؛ و در یک کلام: دعوت رسول اکرم با همان شکوه و جلال - اگر نگوییم با تمامی جزئیات - تکرار خواهد شد و نتیجه این دعوت چنین خواهد بود که عده بسیاری که خود را به دروغ به اسلام نسبت می‌داده‌اند از آن خارج خواهند شد و بسیاری از کسانی که ادعای شیعه‌بودن داشته‌اند نیز به همین ترتیب.

از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است: «ای گروه شیعه، ای پیروان آل محمد علیهم السلام! قطعاً شما به سختی آزموده می‌شوید؛ درست مثل سرمه‌ای که از چشم خارج می‌شود؛ زیرا صاحب‌سرمه، می‌داند کی سرمه را در چشم خواهد کرد، ولی نمی‌داند کی این سرمه از چشم بیرون می‌رود. پس هر کدام از شما ممکن است صبح، خود را در راه ما ببیند، در حالی که شب از آن خارج شده است، و ممکن است شب در مسیر ما باشد و صبح از آن خارج شود.»<sup>۱</sup> شیخ نعمانی برای این حدیث چنین توضیح می‌نویسد: «آیا این دلیلی نیست برای خروج از نظام امامت و ترک آنچه به آن معتقد بوده است؟»<sup>۲</sup>

و چه بسا متوجه وجه تشبیه خروج از نظام امامت به خارج شدن سرمه از چشم شده باشید - کسی که سرمه بر چشم دارد متوجه نمی‌شود چه وقت سرمه از چشمش خارج شده است - از نظر سرعت خروج و ناگهانی بودنش؛ گویی این خارج شدن در فاصله بین یک شب تا صبح اتفاق افتاده باشد. این نکته لازم می‌کند امتحانی وجود داشته باشد که شیعه در معرضش قرار گیرد و در برابرش شکست بخورد و این نیز به نوبه خود بر وجود یک دعوت تأکید می‌کند و حتی گریزی نخواهد بود از اینکه صاحب این دعوت، حجتی واجب‌الاطاعه باشد؛ حجتی که مردم را یارای مخالفت با او نباشد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۱۵.

و به راستی که اعتقاد داشتن به وجود یک دعوت، تنها کلیدی است که برای ما امکان فهم بسیاری از احادیث را فراهم می‌آورد؛ از جمله این سخن امام باقر علیه السلام: «به راستی که قلب‌های بزرگان از این کلام شما متنفر خواهد شد؛ پس تنها به آن‌ها اشاره‌ای کنید؛ اگر آن را پذیرفتند ادامه دهید و اگر نپذیرفتند رهایشان کنید. گریزی نیست از اینکه فتنه و آزمایشی باشد که هر کج‌روی دورو و هر کسی که چیزی در دل دارد در آن سقوط کند؛ تا آنجا که کسی که تار مویی را به دونیم می‌کند سقوط خواهد کرد و کسی جز ما و شیعیان ما باقی نخواهد ماند.»<sup>۱</sup>

و منظور از شیعه در عصر ظهور، همان اندک‌شمارترین و نادرترین کسانی هستند که احادیث اهل بیت علیهم السلام از آن‌ها سخن به میان آورده‌اند و فتنه و آزمونی که باعث می‌شود این عده از عموم مدعیان تشیع جدا شوند، ناگزیر دعوتی خواهد بود که کسی آن را نمی‌پذیرد؛ مگر آن کس که طبق روایات اهل بیت - خداوند عهد و میثاقش را در عالم ذر از او گرفته باشد.

از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هنگامی که آن عده تعیین شده یعنی سیصد و چهل نفر تکمیل شود، آنچه دوست دارید محقق خواهد شد؛ اما شیعه ما آن کسی است که صدایش از گوشش تجاوز نمی‌کند...»؛ تا آنجا که به ایشان عرض کردم: با این کسانی که با یکدیگر اختلاف دارند و ادعای شیعه بودن نیز دارند چه کنم؟ فرمود: «در میان آن‌ها جدا شدن و پاک‌سازی و تبدیل شدن واقع خواهد شد.»<sup>۲</sup>

پس آن‌هایی که ادعای تشیع می‌کنند پاک‌سازی خواهند شد؛ تا آنجا که طبق آنچه از امام رضا علیه السلام وارد شده طوری که اندک‌اندرا ندک از آن‌ها باقی بماند: «به خدا سوگند آنچه را چشم انتظارش هستید واقع نخواهد شد تا پاک‌سازی شوید و از یکدیگر جدا شوید و تا آنجا که

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۷۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۱۱.

کسی از شما باقی نماند، مگر اندک اندر اندک.»<sup>۱</sup>

می‌گوییم: برخی چنین پنداشته‌اند که این آزمون سخت و این جداسازی، وقایعی است که از شروع غیبت کبری تا روز ظهور مقدس بر شیعه گذشته است. به‌طور کلی این نظر درستی است؛ ولی منجر به سقوط اکثر قریب به اتفاق و خروج از طریق امامت - طبق تفسیر شیخ نعمانی- نشده؛ بلکه واقعیت آن است که باعث افزایش تعداد مدعیان تشیع نیز شده است. بنابراین ناگزیر باید فتنه و آزمایشی که حدیث امام رضا علیه السلام به آن اشاره می‌کند رخدادی منحصر به فرد باشد؛ یعنی دعوتی باشد که مردم با آن آزموده می‌شوند. این مصداقی برای این گفته آن‌هاست که اسلام غریبانه آغاز شد و غریبانه باز خواهد گشت؛ همان طور که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز شده بود؛ یعنی عده اندکی از او پیروی خواهند کرد.

از جمله احادیثی که به وجود این دعوت دلالت می‌کند روایتی است که از اباجعفر امام باقر علیه السلام وارد شده است: «صاحب این امر کوچک‌ترین ما از نظر سن و سال و گمنام‌ترین ما از نظر شخصیت است.» عرض کردم: این چه وقت خواهد بود؟ فرمود: «آنگاه که مهاجرانی از مردم برای بیعت با آن جوان به راه افتند، در آن هنگام که هر مدعی پرچمی برمی‌افزارد، در آن هنگام فرج را انتظار بکشید.»<sup>۲</sup>

بیعت حتماً با دعوت همراه است و حرکت فوج مردم به سوی آن، دلیلی بر انتشار و رسیدن این دعوت به مردم است؛ اما پرچم‌هایی که هر ادعاکننده‌ای برمی‌افزارد یعنی هرکسی که نفوذ و سلطه‌ای دارد- کنایه از دعوت‌های گمراه‌کننده‌ای است که مقارن ظهور قائم هستند. این پرچم‌ها بی‌شک پرچم‌هایی هستند که فقهای آخرالزمان و اعوان و انصارشان برافراشته خواهند کرد. لازمه این رقابت، وجود شباهت در رویکرد و گفتن‌مان است (پرچم‌های متشابه) و این گفتار حضرت «در آن هنگام، فرج را انتظار بکشید» دلالت بر بیعت، پیش از گشایش

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۹۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۹۰.

دارد؛ یعنی پیش از ظهور مقدس امام مهدی علیه السلام، بیعتی خواهد بود. اگر این بیعت برای مهدی آخرالزمان یا یمانی موعودی که به سوی امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام فرامی‌خواند نباشد برای چه کسی خواهد بود؟!

جا دارد آنچه را که از مالک جهنی وارد شده است یادآور شویم که می‌گوید: به ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: ما صاحب این امر را با صفتی توصیف می‌کنیم که هیچ‌کس چنان توصیف نمی‌شود. فرمود: «نه به خدا سوگند؛ این هرگز نخواهد شد تا او خود بر شما با آن احتجاج کند و شما را به خود دعوت نماید.»<sup>۱</sup> این حدیث بیان می‌دارد که استدلال و دعوتی از طرف صاحب‌الامر وجود خواهد داشت که بی‌تردید به‌عنوان نتیجه، «بیعت» را در پی خواهد داشت. علاوه بر این، صاحب‌الامر یارانی خواهد داشت که در مکانی معین گرد خواهند آمد. از اباجعفر علیه السلام روایت شده است: «صاحب این امر غیبتی خواهد داشت...؛ تا آنجا که می‌فرماید: تا آنجا که قبل از خروجش آن کسی که متولی امورش بوده است می‌آید و با برخی از یاران او دیدار می‌کند و به آن‌ها می‌گوید شما در اینجا چند نفر هستید؟ آن‌ها می‌گویند: حدود چهل نفر هستیم...»<sup>۲</sup>

این متولی که در این روایت به او اشاره شده در روایت دیگری اصطلاح «آن متولی که مسئول بیعت گرفتن است» برایش به کار برده شده است. از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «تا به ثعلبیه می‌رسد. مردی از نسل پدرش در مقابلش می‌ایستد...؛ تا آنجا که می‌فرماید: پس آن متولی که متصدی امر بیعت بود...»<sup>۳</sup>

و از جمله نکاتی که برای این مطلب بر آن استدلال می‌شود روایتی است که از اباعبدالله امام صادق علیه السلام وارد شده که می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به سعادت کسی

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۸۷.

۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۳.

که قائم اهل بیت مرا درک کند و به او پیش از قیامش اقتدا کند، دوستش را دوست بدارد و از دشمنش دوری جوید و پیشوایان هدایتگر پیش از او را به دوستی گیرد. اینان رفیقان من و صاحبان مودت و دوستی من هستند؛ و گرامی‌ترین امت من، علی است. رفاعه گفت: و گرامی‌ترین خلق خدا، علی است.»<sup>۱</sup>

همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خوشا به سعادت کسی که قائم اهل بیت مرا درک کند و به او پیش از قیامش اقتدا کند. پیرو او و پیشوایان هدایتگر پیش از او باشد و از دشمنان آن‌ها به‌سوی خداوند عزوجل دوری جوید. آن‌ها رفیقان من هستند؛ و گرامی‌ترین امت من، علی است.»<sup>۲</sup>

این فرموده امام «و به او پیش از قیامش اقتدا کند» و «و به او پیش از قیامش اقتدا کند. پیرو او باشد» دلالت بر وجود دعوتی دارد که از طریق آن، قائم شناخته و با او بیعت و پیش از قیامش یا خروج مسلحانه‌اش به او اقتدا می‌شود،<sup>۳</sup> و حتی چه بسا خواننده احساس کند که پذیرفتن این دعوت به دلیل شبهاتی که فقهای بدنهاد متوجه این دعوت خواهند کرد برای همه میسر نخواهد بود و اینجاست که مدح و ستایش عظیم مؤمنان توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله را با این فرمایش «خوشا به سعادت...» در پی خواهد داشت. روایات مربوط به غربال کردن و جداسازی - که خارج شدن شیعه‌نماها از ولایت آل محمد را توصیف می‌کنند - به بیعت نکردن شیعه‌نماها دلالت می‌کنند و اینکه تنها کسانی خواهند ماند که خداوند در عالم ذر عهد خود

۱. غیبت طوسی، ص ۴۵۶.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ج ۱، ص ۲۸۷.

۳. وقتی می‌گوییم «حرکت مسلحانه» منظور ما این نیست که این، وضعیتی حتمی و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود یا اینکه راهی برای اجتناب از آن وجود نداشته باشد؛ بلکه تنها به این معنا خواهد بود که طاغوتیان -طبق سنت دیرین خود- تاب و توان ایستادگی فکری نخواهند داشت و در نتیجه در روبرویی با این دعوت، با سعی و تلاش در جهت ریشه‌کن کردن این دعوت، پا جای پای سیره و روش پلید پیشینیان خود خواهند گذاشت و در این صورت مؤمنان راهی جز دفاع از خود نخواهند یافت.

را از آن‌ها ستانده باشد.

در این جایگاه در حقیقت ما می‌توانیم درآمدی بر روایات بسیاری بیابیم که اهل بیت (علیهم‌السلام) از طریق آن‌ها راه دستیابی به شناخت حجت خدا را بیان داشته‌اند. از جمله آنچه از مفضل بن عمر نقل شده است که می‌گوید: شنیدم اباعبدالله امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرمود: «صاحب این امر دو غیبت دارد؛ در یکی از آن‌ها به سوی خانواده‌اش برمی‌گردد و در دومی گفته می‌شود هلاک شد و به کدام صحرا رفته است.» عرض کردم: اگر این چنین شد چه کنیم؟ فرمود: «اگر مدعی چنین ادعایی کرد، از او راجع به مسائل عظیمی بپرسید که تنها کسی چون او می‌تواند پاسخ گوید.»<sup>۱</sup>

امام صادق (علیه‌السلام) در اینجا نمی‌فرماید مدعی را تکذیب کنید؛ بلکه می‌فرماید او را از طریق شناختی که از بزرگ‌ترین مسائل دارد بشناسید؛ نکته‌ای که اشاره می‌کند به اینکه قائم (علیه‌السلام) خواهد آمد و ادعا می‌کند که او همان قائم است و مردم او را با آن خواهند آزمود. بنابراین امام راه درست شناختن ایشان (قائم) را مشخص می‌کند؛ اینکه سؤال کردن از بزرگ‌ترین امور است و این پرسشگری، مختص به یک طبقه یا گروه خاص از مردم نیست. بنابراین همه مردم با شناختن قائم امتحان می‌شوند و هر که از او سربیزی کند از اهل آتش خواهد بود، و فرصتی برای این پرسشگری فراهم نخواهد شد مگر اینکه دعوتی باشد که قائم به آن اقدام کند و مگر اینکه او انصار و پیروانی داشته باشد که مردم را به پیروی و شناخت او فراخوانند.

در بحارالانوار از سلام بن مستنیر نقل شده است: شنیدم اباجعفر امام باقر (علیه‌السلام) بیان می‌فرمود: «وقتی قائم قیام کند ایمان را به هر ناصبی عرضه می‌دارد. اگر این ایمان را پذیرفت که هیچ، وگرنه گردن زده می‌شود، یا مثل امروز که اهل ذمه جزیه می‌دهند از او جزیه می‌گیرد و بر کمر وی، بندی بسته، او را از شهرها به صحراها کوچ می‌دهد.»<sup>۲</sup>

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۷۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵.

این روایت به روشنی بیان می‌دارد که یک دعوت یا -طبق تعبیر این روایت- «عَرَضَةُ اِيْمَان» وجود خواهد داشت و کسی چنین گمان نکند که درخواست ایمان آوردن به مقدمات یا ارائه دلایل نیاز ندارد؛ چگونه چنین باشد در حالی که -طبق تعبیر این روایت- آنچه خواسته شده ایمان آوردن به حقانیت اوست؟

### روایاتی که مهدی آخرالزمان را به ما می‌شناساند

فکر می‌کنم آنچه در مبحث قبلی بیان شد برای مطرح‌شدن این ایده که یک امتحان در انتظار مردم آخرالزمان خواهد بود کافی بوده باشد و اینکه این امتحان مربوط به همان مهدی است که در آخرالزمان متولد می‌شود.

در این مبحث سعی خواهیم داشت با توجه به آنچه در روایات وارد شده است شناختی از شخصیت این مهدی به دست آوریم و خواهیم دید که این احادیث، بسیار و برای اثبات قضیه او کافی هستند.

با روایاتی که حرکت پرچم‌های سیاه مشرقی را توصیف می‌کنند آغاز خواهیم کرد. مجموعه‌ای از روایات از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که -برخی به صراحت و برخی دیگر با بسنده کردن به اشارتی- بیان می‌دارند قائم علیه السلام حرکت خود را از مشرق آغاز خواهد کرد؛ نکته‌ای که اذهان این مردم را در بهت و حیرت فرو برده است؛ به خصوص که آن‌ها میان قائم با شمشیر و امام مهدی علیه السلام تفاوتی قائل نیستند و هر دو را یک شخصیت به حساب می‌آورند!

این مردم از احادیث مذکور، تناقضی آشکار و جنجال‌برانگیز برداشت کرده‌اند؛ با توجه به اینکه در ذهن آن‌ها چنین نقش بسته که امام مهدی علیه السلام از سوی حجاز وارد عراق خواهد شد و ساده‌ترین راه‌حل را چنین دیدند که در خصوص این احادیث صریح و روشن به تأویل پناه ببرند تا با تصویری که از ظهور در ذهن خود ترسیم کرده‌اند سازگار باشد و با کمال تأسف-

همه این‌ها را به حساب واقعیت می‌گذارند.<sup>۱</sup> اینان از راه و روش صحیحی که شایسته است هر جوینده حقی در پیش بگیرد غفلت ورزیده‌اند؛ راه و روشی که به عقل، تنها نقش یک خدمتگزار را اعطا می‌کند، نه نقش آقا و سروری که در متون صریح و روشن دخل و تصرف کند. اگر برداشتی که در ذهن آن‌ها نقش بسته است مبتنی بر متون بوده باشد، این برداشت دیگر نیز بر مبنای متون صریح و روشن هستند و بدیهی است که متون روشن آن‌گونه که آن‌ها می‌پندارند و به دروغ بیان می‌دارند. در تناقض با یکدیگر نیستند. چنین تناقضاتی تنها ساخته و پرداخته ذهن آن‌هاست که با نسبت دادن به احادیث اهل بیت (علیهم‌السلام) سخن را از جایگاه منحرف کرده، با دروغ آمیخته‌اند و به این ترتیب خودشان را امامان و پیشوایان کتاب قرار دادند، نه اینکه کتاب، امام و پیشوای آن‌ها بوده باشد.

از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) روایت شده است: «مهدی مویس مجعد است، در گونه‌اش خالی است، ابتدای حرکتش از سوی مشرق است. وقتی چنین شد سفیانی خروج می‌کند و به اندازه بارداری یک زن نه ماه فرمانروایی می‌کند...»<sup>۲</sup>

واضح است که این روایت، از امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه‌السلام) خبر می‌دهد. او چنین توصیف می‌شود که بر گونه‌اش خالی دارد و نیز این حدیث صراحت دارد بر اینکه ابتدای حرکتش از مشرق است و بیان می‌کند که آغاز حرکتش قبل از خروج سفیانی است!

ولی آن‌گونه که روایات بسیاری بیان می‌دارند، امام مهدی محمد بن الحسن عسکری (علیه‌السلام) از مکه خروج می‌کند نه از مشرق و خروج ایشان پس از خروج سفیانی خواهد بود نه پیش از آن! بنابراین مقصود از این گفتار امام علی (علیه‌السلام) در خصوص «ابتدای حرکتش»، به‌ناچار باید چیز دیگری غیر از این باشد که خود امام مهدی محمد بن حسن عسکری (علیه‌السلام) از مشرق خروج می‌کند؛ ولی در عین حال باید شخص دیگری وجود داشته باشد که از مشرق

۱. به‌عنوان مثال به آنچه کورانی در کتاب خود «عصر ظهور» در خصوص این مسئله نگاشته است مراجعه کنید.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۶.



خروج کند و خروج او تمثیلی از خروج امام مهدی علیه السلام باشد؛ یا به عبارت دیگر، حرکت او همان حرکت امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام تلقی شود و به عنوان زمینه‌ساز امر یا ظهور ایشان به‌ناچار باید از سوی امام مهدی علیه السلام تکلیف داشته و از سوی وی فرستاده شده باشد. اما حرکت و ظهور امام مهدی علیه السلام امری است به دست خدا و فقط خداوند است که چنین اجازه‌ای را صادر می‌فرماید و در نتیجه نمی‌توان گفت کسی که حرکتش را از مشرق آغاز می‌کند دستوراتش را به‌طور مستقیم از امام مهدی علیه السلام دریافت نمی‌کند.

اما پیش از ورود به توضیح این حقیقت، مایلیم قسمتی از سخن شیخ کورانی را از کتاب «دایرة‌المعارف موضوعی احادیث امام مهدی علیه السلام» در اینجا یادآور شوم؛ آنجا که می‌گوید: «اینکه "شروع حرکت او از مشرق است" را ما این‌گونه تفسیر کرده‌ایم که ابتدای امر او از مشرق خواهد بود؛ چراکه ظهور امام علیه السلام به‌طور قطع از مکه است؛ پس چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه معنای آن چنین باشد که خاستگاه امر او و حرکت انصارش از سوی مشرق صورت پذیرد.»<sup>۱</sup>

این تفسیر کورانی اگرچه از یک نظر صحیح است -اینکه او به این سو گرایش پیدا کرده است که امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام همان کسی نیست که از مشرق خروج می‌کند- ولی باز هم دست به دامن تحریف شده است. کورانی به‌طور کامل از مهدی آخرالزمان یا طبق تعبیر روایات، همان قائمی که شمشیر را بر دوش خود خواهد گذاشت چشم‌پوشی کرده است؛ با وجود اینکه این مهدی همان صاحب پرچم‌های سیاه مشرقی است. این چنین است که این طرح و ایده کورانی با تصویری که او از حرکت ظهور در ذهن خود دارد با واقعیت حرکت امام مهدی علیه السلام و واقعیت حرکت صاحب پرچم‌های سیاه تناسبی ندارد؛ بنا به مسائلی از جمله:

۱. بسیاری از احادیثی که در چهارچوب این موضوع قرار می‌گیرند به‌صراحت بیان می‌دارند که خود قائم حرکتش را از مشرق آغاز می‌کند، نه اینکه فقط انصارش از آن جهت رهسپار شوند؛ و برخی از روایات نیز به چنین مضمونی دلالت می‌کنند و این نکته‌ای است که

برداشت کورانی نمی‌تواند به‌درستی در خود هضم کند.

۲. یمانی - که زمینه‌ساز فرمانده سپاه اصحاب یا انصار (سپاه غضب) است - طبق نظر کورانی حرکت خود را از یمن آغاز می‌کند که از مشرق نخواهد بود و این یعنی - طبق نظر کورانی - حرکت انصار امام مهدی علیه السلام از مشرق آغاز نخواهد شد؛ مگر اینکه او از انصار، کسانی غیر از سپاه غضب یا سپاه اصحاب امام - سیصد و سیزده نفر - را قصد کرده باشد که در این حالت کورانی باید ثابت کند کسی که از مشرق خروج می‌کند دستورات خود را به‌طور مستقیم از امام مهدی علیه السلام دریافت خواهد کرد و این در حالی است که در آنچه به نگارش درآورده است از وجود شخصی با چنین خصوصیتی غیر از یمانی سخنی به میان نمی‌آورد؛ نظر او در خصوص یمانی - در جای خودش - تقدیم خواهد شد.

آنچه کورانی به‌درستی متوجه نمی‌شود، دانستن واقعیت صاحب پرچم‌های سپاه مشرقی است و اینکه او همان امام معصومی است که با شمشیر قیام می‌کند. این نکته‌ای است که با توجه به روایاتی که در ادامه خواهد آمد آشکار خواهد شد:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است: «... تا اینکه پرچم‌های سپاه از سمت مشرق برافراشته می‌شود و حق را مطالبه می‌کنند، ولی به آنان داده نمی‌شود؛ دوباره آن را خواستار می‌شوند، ولی داده نمی‌شود؛ سپس دوباره آن را می‌خواهند و به آن‌ها داده نمی‌شود. در این هنگام می‌جنگند و پیروز می‌شوند. هر کس از شما یا از فرزندان شما که آن را درک کند به‌سوی امام اهل بیت من بیاید؛ حتی اگر سینه‌خیز روی برف و یخ باشد؛ چراکه این پرچم‌ها، پرچم‌های هدایت هستند. آن‌ها را به مردی از اهل بیت من می‌دهند که نامش همانند نام من و نام پدرش همانند نام پدرم است. او زمین را مالک می‌شود و آن‌ها زمین را بر از قسط و عدل می‌کنند؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده است.»<sup>۱</sup>

در این روایت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرمانده پرچم‌های سپاه با لقب «امامی از اهل بیتم» یاد

می‌فرماید و واضح است که فرماندهٔ پرچم‌های سیاه مشرقی، امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام نیست؛ زیرا خود این روایت صراحت دارد که یاران پرچم‌های سیاه، پرچم را به امام مهدی علیه السلام می‌سپارند که زمین را از عدل و داد پر خواهند کرد. این روایت اگرچه از طریق عامه (اهل سنت) وارد شده، از طریق خاصه (شیعه) نیز با اختلافی اندک در برخی جزئیات روایت شده است؛ اما مضمون هر دو یکی است. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «گویی قومی را می‌بینم که از مشرق خروج کرده‌اند. حق را می‌خواهند، ولی به آن‌ها داده نمی‌شود. دگرباره حق را می‌خواهند، ولی به آن‌ها داده نمی‌شود. وقتی چنین می‌بینند شمشیرهایشان را بر دوش خود می‌نهند؛ پس آنچه را که می‌خواهند به آن‌ها می‌دهند؛ ولی ایشان از پذیرفتن خودداری می‌کنند تا اینکه قیام کنند و آن را به کسی تحویل ندهند، مگر به صاحب شما. کشته‌های آنان شهیدند. بدانید که اگر من آن [زمان] را درک می‌کردم قطعاً خود را برای صاحب این امر حفظ می‌کردم.»<sup>۱</sup>

در این روایت اگرچه فرماندهٔ پرچم‌های سیاه با لفظ «امام اهل بیت» توصیف نشده، در مضمون آن به چنین معنایی اشاره شده است. به‌وضوح مشخص است که این پرچم‌ها با صفاتی ستوده شده‌اند: آن‌ها پرچم‌ها را به امام مهدی علیه السلام تحویل می‌دهند، کشته‌هایشان شهید هستند و علاوه بر این نکات امام باقر علیه السلام می‌فرماید اگر حضرت تا آن زمان می‌ماند قطعاً خود را برای صاحب این امر حفظ می‌فرمود یعنی برای صاحب پرچم‌های سیاه. و این شأن و منزلت رفیع این فرمانده را می‌رساند و حتی به‌طور قطع بر عصمت وی و اینکه او حجتی است از حجت‌های خداوند متعال، دلالت می‌کند.

چنین گفته نشود که منظور از صاحب‌الامر در اینجا امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است؛ زیرا اگر امام باقر علیه السلام به ایشان اشاره می‌فرمود قطعاً سخن امام از یاری دادن صاحب پرچم‌های سیاه برحذر می‌داشت، و این تفسیری نداشت مگر خالص نبودن

پرچم‌های سیاه از وجود نقیصه انحراف؛ در حالی که چنین تفسیری به‌طور کامل - با مضمون خود این روایت در تعارض است؛ زیرا به‌وضوح مشخص است که پرچم‌های سیاه به‌شدت ستوده شده‌اند، کشته‌هایشان شهید هستند و آن‌ها کسانی هستند که حق را به امام علیه‌السلام تحویل خواهند داد؛ یعنی آن‌ها یاران امام هستند و با دستورات و راهنمایی‌هایی از سوی امام علیه‌السلام حرکت می‌کنند و جز به یاری امام فرامی‌خوانند؛ پس یاری‌رساندن به آن‌ها در حقیقت یاری‌دادن امام مهدی علیه‌السلام خواهد بود. ما در اینجا درصدد چنددستگی و چندحزبی‌بودن نیستیم؛ بلکه تنها یک جهت وجود دارد.

در حدیثی که در ادامه از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت می‌شود به تشویق مردم برای یاری‌دادن صاحب پرچم‌های سیاه تصریح شده است: «ای عامر، اگر شنیدی پرچم‌هایی از سوی خراسان رو کرده‌اند و تو درون صندوقی قفل شده بودی، آن قفل و آن صندوق را بشکن تا زیر لوای وی کشته شوی و اگر نتوانستی [آن صندوق را باز کنی] آن قدر سعی و تلاش کن تا زیر آن جان به جان آفرین تسلیم کنی.»<sup>۱</sup>

حال که امیرالمؤمنین علیه‌السلام یاری‌دادن پرچم‌های سیاه را این چنین تشویق و ما را متوجه کشته‌شدن زیر این پرچم می‌فرماید، آیا انسان عاقل می‌تواند تصور کند که امام باقر علیه‌السلام به عملی متناقض با آن سفارش کند؟

بنابراین به‌طور حتم منظور امام باقر علیه‌السلام از صاحب این امر همان صاحب پرچم‌های سیاه مشرقی است و نیز بدیهی است که یک معصوم خود را برای شخصی غیر معصوم حفظ نمی‌کند و فراتر از آن، برای غیر از حجت‌های الهی چنین نمی‌کند.

چنین معنایی در روایت‌های دیگری نیز تأکید شده است. از ابوصیر از اباعبدالله امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «خداوند بالاتر و کریم‌تر و بزرگ‌تر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها کند.» (راوی) می‌گوید: به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم،

چیزی بفرمایید که با آن آسوده شوم. فرمود: «ای ابامحمد، امت محمد صلی الله علیه و آله تا زمانی که برای فرزندان بنی فلان سلطنت وجود داشته باشد هیچ وقت گشایشی نمی بیند، تا اینکه سلطنت آنان از بین برود. وقتی سلطنت آنان از بین برود خداوند برای امت محمد صلی الله علیه و آله مردی از ما اهل بیت را می فرستد. او با پرهیزگاری رفتار می کند و به هدایت، عمل می کند و در حکم خود رشوه نمی گیرد. به خدا سوگند من نام او و نام پدرش را می دانم. آنگاه آن مردی که بنیه ای قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد؛ آن پیشوای عادل و حافظ آنچه به امانت گذاشته شده است. او زمین را پر از عدل و داد می کند همان طور که گناهکاران آن را پر از ظلم و ستم کرده اند.»<sup>۱</sup>

در این روایت امام صادق علیه السلام مردی را که پیش از امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام خروج می کند توصیف می فرماید؛ زیرا ایشان می فرماید: «آنگاه آن مردی که بنیه ای قوی دارد و دارای دو خال سیاه است به سوی ما خواهد آمد... تا انتهای اوصاف امام مهدی» یا او را این گونه توصیف می فرماید: «او با پرهیزگاری رفتار می کند و به هدایت، عمل می کند و در حکم خود رشوه نمی گیرد» و نیز اینکه او «مردی از ما اهل بیت است»؛ و تمامی این توصیفات چنین معنایی را می رساند که او شخصیتی معصوم است که مردم را به باطل وارد و از حق خارج نمی کند و با چنین خصوصیتی لیاقت آن را پیدا کرده که جزو اهل بیت علیهم السلام باشد و کسی به مقام و منزلت اهل بیت نائل نمی شود، مگر اینکه به دهمین پله ایمان دست یافته باشد.

در کتاب احتجاج آمده است: ... عرض کرد: ای امیر مؤمنان، مرا از سلمان فارسی باخبر فرما. فرمود: «به به! سلمان از ما اهل بیت است و کسی است که برای شما همانند لقمان است که علم اول و آخر را آموخت.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۲. احتجاج، ج ۱، ص ۳۸۷.

و در کافی از عبدالعزیز قراطیسی نقل شده است: ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالعزیز، ایمان دارای ده درجه به منزله یک نردبان است که پله پله از آن بالا می‌روند.»<sup>۱</sup>

و در خصال از عبدالعزیز قراطیسی نقل شده است: ابو عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالعزیز، ایمان ده درجه دارد؛ به منزله یک نردبان که پله پله از آن بالا می‌روند...» تا آنجا که می‌فرماید: «... و مقدار در پله هشتم، ابوذر در پله نهم و سلمان در پله دهم بود.»<sup>۲</sup>

از این روایات مشخص می‌شود که جایگاه «از ما اهل بیت» جایگاهی است رفیع که جز معصوم به آن دست نمی‌یابد و در نتیجه صاحب پرچم‌های سیاه، معصوم خواهد بود.

از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت شده است: به ابو عبدالله علیه السلام عرض کردم فدایتان شوم، «آل» چه کسانی هستند؟ فرمود: «فرزندان محمد صلی الله علیه و آله» عرض کردم پس «اهل» چه کسانی هستند؟ فرمود: «امامان علیهم السلام».<sup>۳</sup>

و از ابوبصیر نقل شده است: از اباعبدالله پرسیدم آل محمد چه کسانی هستند؟ فرمود:

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۵، ح ۲.

۲. خصال، ص ۴۴۷ و ۴۴۸.

۳. این حدیث و حدیثی که پس از آن بیان می‌شود چنین معنا نمی‌دهند که سلمان از جمله «ائم» است؛ زیرا اینکه در خصوص وی روایت شده «سلمان از ما اهل بیت است» به دلیل دیگری بوده است. همچنین توصیف «از ما اهل بیت است» به تنهایی به این معنا نخواهد بود که یک شخص، حجت یا امام یا یکی از اوصیا باشد؛ اما این توصیف قطعاً بر عصمت دلالت می‌کند و دلالت بر امامت از دلایل دیگری که به آن ملحق می‌شود برگرفته می‌شود. همان طور که دیدیم و در ادامه خواهیم دید، روایات دیگری به اینکه صاحب پرچم‌های سیاه از حجت‌های الهی است دلالت می‌کنند. به این ترتیب توصیف او به اینکه «از ما اهل بیت است» دلالتی بر این خواهد بود که وی یک امام و وصی است.

۴. بحار الانوار، مجلسی، ج ۲۵، باب «معنی آل محمد، اهل بیتش، عترتش، خویشان و عشیره‌اش»، ص ۲۱۶.

«فرزندانش.» عرض کردم اهل بیت او چه کسانی هستند؟ فرمود: «اوصیای امام.»<sup>۱</sup>

و از امیرالمؤمنین علیه السلام در خبری طولانی روایت شده است که فرمود: «... آنگاه از طرف مشرق زمین پرچم‌هایی روی می‌آورند که نه از پنبه‌اند و نه از کتان و نه از ابریشم؛ مهر زده شده به مهر سید اکبر. این پرچم‌ها را مردی از آل محمد صلی الله علیه و آله حرکت می‌دهد. این پرچم‌ها در مشرق نمایان می‌شوند و عطر همچون مشکشان در مغرب نیز به مشام می‌رسد. رعب و هراس یک ماه پیشاپیش آن‌ها در حرکت است.»<sup>۲</sup>

و از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «او گنجی در طالقان دارد - که نه از طلاست و نه از نقره- و پرچمی که از وقتی که پیچیده شده، باز نشده است...»<sup>۳</sup>

این پرچم، همان پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را در روز جنگ جمل برافراشت؛ سپس آن را پیچید و برای قائم علیه السلام ذخیره فرمود.

ابوبصیر می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بصره با یکدیگر مواجه شدند آن حضرت این پرچم - پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را برافراشت و گام‌های آنان سست شد... تا آنجا که فرمود: امیرالمؤمنین به حسن فرمود: ای فرزندم، این مردم سرآمدی دارند که به آن می‌رسند و این پرچم را پس از من شخص دیگری برنخواهد افراشت، مگر قائم که صلوات خدا بر او باد.»<sup>۴</sup>

این پرچمی است که هرکس از آن پیش افتد از دین بیرون رفته و هرکس از آن عقب

۱. منبع قبل، ص ۲۱۶.

۲. الزام‌الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۰۳؛ مصباح‌البلاغه (مستدرک نهج‌البلاغه)، میرجهانی، ج ۲، ص ۱۵۸.

۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۴. غیبت نعمانی، ص ۳۱۹.

بماند نابود شده است. عبید بن کرب می گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ما اهل بیت پرچمی داریم که هرکس از آن پیش افتد از دین بیرون رفته، هرکس از آن عقب بماند نابود شده و هرکس آن را پیروی کند رستگار شده است.»<sup>۱</sup>

از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی روایت شده است که فرمود: «... ما پرچمی داریم که هرکس با آن هدایت شود او را محافظت می کند، هرکس به سوی آن بشتابد پیروز شود، هرکس از آن سربپیچی کند هلاک شود و هرکس به آن تمسک جوید نجات یابد.»<sup>۲</sup>

منظور از «سید اکبر» رسول خدا صلی الله علیه و آله است. در کتاب اقبال الاعمال سید بن طاووس - آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ حُبَّتِكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ، وَ صَلِّ عَلَيَّ جَدِّهِ مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ، وَ صَلِّ عَلَيَّ عَلِيِّ أَبِيهِ السَّيِّدِ الْقُسُورِ»<sup>۳</sup> (خداوند! بر حجت و ولی امرت درود فرست و بر جد او، فرستاده‌ات محمد آن سید اکبر، و بر علی، پدرش آن سید شجاع و سلحشور).

پس صاحب پرچم‌های سیاه حجتی از حجت‌های خداوند متعال است و او همان کسی است که پرچمی که حضرت علی علیه السلام در جنگ برافراشت به او می‌رسد و مشخص است کسی که با «رعب و هراس» یاری شده، همان قائم علیه السلام است. در کتاب کمال الدین و تمام النعمه از محمد بن مسلم روایت شده است: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «قائم ما با رُعب یاری می‌شود، و با پیروزی تأیید می‌شود.»<sup>۴</sup>

ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «قائم خروج نخواهد کرد تا حلقه کامل شود.» عرض کردم: و حلقه چه زمانی کامل می‌شود؟ فرمود: «ده‌هزار نفر که جبرئیل سمت راست و میکائیل سمت چپ آن قرار دارند. سپس پرچم را به اهتزاز درآورند و آن را حرکت می‌دهد؛

۱. بشارة الاسلام، ص ۲۰۲.

۲. الخصال، ص ۶۳۳.

۳. اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۵۱۲.

۴. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۱.



پس هیچ کس نه در مشرق و نه در مغرب باقی نمی ماند، مگر اینکه آن پرچم را لعنت می کند؛ در حالی که آن پرچم، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که جبرئیل آن را در روز بدر فرود آورد.» سپس فرمود: «ای ابامحمد، به خدا قسم که آن پرچم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر.» عرض کردم: پس از چه چیزی است؟ فرمود: «از برگ های بهشتی است. رسول خدا در روز بدر آن را برافراشت. سپس پیچید و به علی علیه السلام داد و همچنان نزد علی علیه السلام بود تا هنگامی که روز بصره فرارسید که آن حضرت آن را برافراشت و خداوند پیروزی را نصیبش ساخت. سپس آن حضرت آن را در هم پیچید و آن پرچم در آنجا نزد ماست<sup>۱</sup> و کسی آن را باز نمی کند تا وقتی که قائم علیه السلام قیام کند و چون قیام فرماید آن را باز خواهد کرد و کسی در مشرق و در مغرب باقی نخواهد ماند، مگر اینکه آن را لعنت خواهد کرد. ترس و وحشت به مدت یک ماه از پیش رویش و یک ماه پشت سرش و یک ماه از راستش و یک ماه از سمت چپش حرکت می کند. سپس فرمود: ای ابامحمد، او خون خواه و خشمگین و اندوهناک خروج می کند؛ زیرا خداوند بر این خلق خشمگین می شود. پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله را که در روز احد پوشیده بود بر تن دارد. عمامه اش سحاب [عمامه رسول خدا]، زره اش زره فراخ رسول خدا صلی الله علیه و آله و شمشیرش شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله ذوالفقار است. شمشیر را هشت ماه بر دوشش قرار داده، بی مهابا می گشد. او با بنی شیبه شروع و دستانشان را قطع می کند و به کعبه می آویزد و ندادنده ای او را ندا می دهد که اینان از خداوند دزدی کرده اند. سپس به قریش می پردازد و از آن ها جز شمشیر نمی بیند و به آن ها جز شمشیر نمی دهد.»<sup>۲</sup>

در آنچه پیش تر تقدیم شد گفتیم صاحب پرچم های سیاه، شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می گذارد؛ یعنی هشت ماه می جنگد.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که بر منبر کوفه فرمود: «ناگزیر باید آسیابی باشد

۱. از این عبارت که «آن پرچم در آنجا نزد ماست» می توان چنین فهمید که معنای «بصره» را می رساند یا شاید امام به مکانی در خانه خودش اشاره می فرماید؛ و خدا داناتر است.

۲. غیبت، نعمانی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

که به گردش درآید و چون بر محورش برپا و بر پایه‌اش استوار شود، خداوند بنده‌ای بی‌گذشت و با اصل‌ونسبی ناشناس برمی‌انگیزد که پیروزی با اوست. موهای یاران او بلند است و آن‌ها سبیل دارند و جامه‌هایشان سیاه است. آن‌ها صاحبان پرچم‌های سیاه هستند. وای بر آن کس که با ایشان دشمنی ورزد که بی‌مه‌با او را می‌کشند. به خدا سوگند گویی هم‌اکنون آنان را پیش چشم می‌بینم و به کرده‌هایشان می‌نگرم و آنچه را که بدکاران و ستمگران عرب از ناحیه ایشان می‌بینند. خداوند آنان را بی‌هیچ ترحمی بر ایشان مسلط می‌سازد؛ پس ایشان را در شهر خودشان در کناره فرات، شهر بیابانی و ساحلی، به‌سزای آنچه کرده‌اند بی‌مه‌با می‌کشند؛ و پروردگار تو بر بندگانش ستمکار نیست.»<sup>۱</sup>

در این روایت امیرالمؤمنین علیه السلام صاحب پرچم‌های سیاه را با این وصف که او «یک بنده است» توصیف می‌فرماید و این توصیف از «از بندگی خداوند» می‌آید و پوشیده نیست که توصیفی است بس عظیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله عبدالله (بنده خدا) است و به همین جهت آن حضرت در روایت وصیت در حالی که احمد را توصیف می‌کند می‌فرماید: «او سه اسم دارد؛ اسمی همانند اسم من که عبدالله است.»<sup>۲</sup> رسول خدا صلی الله علیه و آله «عبدالله» است و پدرش نیز «عبدالله» است و احمد نیز به همین صورت. امام علیه السلام وی را چنین توصیف می‌فرماید که مبعوث‌شده از طرف خداوند است «خداوند بنده‌ای بی‌گذشت و با اصل‌ونسبی ناشناس را برمی‌انگیزد» و این مطلب اشاره‌ای است به اینکه وی فرستاده‌ای از سوی امام مهدی علیه السلام است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که می‌فرماید: «... پیش از مهدی مردی از اهل بیتش از مشرق خروج می‌کند و شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می‌گیرد، می‌کشد و می‌کشد

۱. غیبت، نعمانی، ص ۲۶۵.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۵۱.

و به سمت بیت المقدس حرکت می کند و به آنجا نمی رسد، مگر اینکه بمیرد<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup>

در این حدیث تصریح شده است که رهبر پرچم های سیاه مشرقی همان کسی که هشت ماه شمشیر را بر دوش خود می گذارد از اهل بیت امام مهدی علیه السلام یعنی از فرزندان او است. در اینجا گفته نمی شود مقصود این است که وی از سادات یا هاشمی است، و این معنایی دور خواهد بود؛ زیرا از یک سو ظاهر از تعبیر «اهل بیت او» یعنی وی از فرزندان او خواهد بود و از سوی دیگر، نگوئیم پرچم هاشمیان از زبان معصومین علیهم السلام روایت شده است.

در شرح الاخبار آمده است: از اباجعفر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است: از ایشان درباره فرج آل محمد علیهم السلام پرسیده شد که چه وقت خواهد بود؟ ایشان فرمودند: «خداوند عزوجل می فرماید: ﴿فَانتَظِرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَّظِرِينَ﴾ (پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم). سپس فرمود: برای خاندان جعفر بن ابی طالب پرچم گمراهی برافراشته می شود. سپس آل عباس پرچمی گمراه تر و شرورتر از آن پرچم را بلند می کند. سپس برای آل حسن بن علی علیه السلام پرچم هایی برافراشته می شود که وجهه ای نخواهند داشت. سپس برای فرزند حسین بن علی علیه السلام پرچمی برافراشته می شود که این امر در آن است»<sup>۳</sup>

و در بحار الانوار آمده است که جابر جعفی از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: «در جای خود بنشین و به هیچ وجه حرکتی مکن تا علاماتی را که برای تو بیان می کنم در سالی ببینی... تا آنجا که می فرماید: شما را برحذر می دارم از شذاذ (فربکاران) از

۱. عرض می کنم، همان گونه که در برخی نسخه های کتاب عقدالدرر نوشته شیخ علامه یوسف بن یحیی مقدسی شافعی سلمی آمده است درست تر «کسی او را به قتل نمی رساند» به جای «به آنجا نمی رسد» است. مراجعه کنید به کتاب مذکور، با تحقیق شیخ بورینی، چاپ و نشر و توزیع چاپخانه المنار، اردن، زرقاء، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق / ۱۹۸۹م، پاورقی ۲، ص ۱۹۷. آدرس اینترنتی:

<http://fouadahmede.blogspot.com/۲۰۱۳/۰۸/۶۵۸.html>

۲. عقدالدرر، ص ۱۲۹؛ الفتن، نعیم بن حماد، ص ۱۹۸.

۳. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۵۶.

آل محمد علیهم السلام که برای آل محمد علیهم السلام و علی علیه السلام [تنها] یک پرچم وجود دارد؛ در حالی که برای سایرین پرچم‌ها. پس در زمین ثابت باش و هیچ‌یک از آنان را پیروی نکن تا مردی از فرزندان حسین علیه السلام را ببینی که همراه او عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پرچم و سلاحش است. عهد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن حسین علیه السلام رسید؛ سپس به محمد بن علی علیه السلام و هرچه خدا بخواهد همان می‌کند. پس تا ابد همراه و ملازم ایشان باش، و از آنچه به تو گفتیم تو را برحذر می‌دارم. آن هنگام مردی از ایشان به همراه سیدوآندی مرد که پرچم رسول خدا همراهشان است به سمت مدینه خارج می‌شود تا اینکه از پیدا عبور می‌کند و می‌گوید: این مکانی است که خسف برای قومی رخ داد و این همان نشانه‌ای است که خداوند می‌فرماید: ﴿أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكْرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ \* أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ (آیا کسانی که نیرنگ‌های زشت به کار گرفتند، ایمن‌اند از اینکه خدا آنان را در زمین فرو برد یا از جایی که پی نبرند عذاب به سویشان آید؟ \* یا در حال رفت‌وآمدشان آنان را بگیرد و کاری از دستشان برنیاید؟)»<sup>۱</sup>

همان طور که مشخص است پرچم‌های سادات و هاشمیان نکوهش شده‌اند و در روایت فوق، امام علیه السلام تنها یک پرچم را از سایر پرچم‌ها استثنا می‌کند و آن پرچمی است که مردی از فرزندان حسین علیه السلام - که عهدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارد- با خود حمل می‌کند؛ یعنی او کسی است که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نام برده شده است و به‌طور حتم منظور امام علیه السلام از این مرد همان صاحب پرچم‌های سیاه است؛ همان کسی که از اهل بیت امام مهدی علیه السلام است؛ یعنی از فرزندان ایشان علیه السلام و در نتیجه از فرزندان امام حسین علیه السلام محسوب می‌شود؛ چراکه اگر او همان شخص مدنظر نباشد او نیز مشمول همان نکوهشی خواهد شد که جز یک پرچم از آن استثنا نشده است و با توجه به اینکه این شخص در بسیاری از روایت‌ها مدح و ستایش شده است، به این ترتیب مشخص می‌شود که او همان مرد یادشده در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

از فرزندان حسین علیه السلام است و در نتیجه او همان احمد فرزند امام مهدی علیه السلام خواهد بود.

مسعدة بن صدقه می گوید: شنیدم اباعبدالله جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردم خطبه‌ای خواند و حمد و ثنای خداوند را گفت... تا آنجا که فرمود: و بدانید اگر از طلوع کننده مشرق پیروی کنید او شما را به راه‌های روشن پیامبر صلی الله علیه و آله راهبری خواهد کرد و شما را از کری و گنگی شفا خواهد داد و شما را از رنج آنچه طلب می‌کردید و خود را به زحمت می‌انداختید آسوده خواهد کرد و بار سنگین و کمرشکن را از روی حق سر باز زند و از عصمت فاصله بگیرد ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (و آنان که ستم روا داشتند به‌زودی خواهند دانست که به کدامین بازگشتگاه باز خواهند گشت).»<sup>۱</sup>

بنابراین طلوع کننده مشرق یا صاحب پرچم‌های سیاه مشرقی، راه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌پیماید؛ پس ناگزیر باید حجتی از حجت‌های خداوند باشد که علم کتاب را به ارث برده‌اند؛ و مضامین دیگری نیز همین معنا را تأیید می‌کنند. پس او درمانی برای کری و شفایی برای گنگی است و در او آسودگی از رنج خواسته‌ها و سختی‌ها خواهد بود و هر که از او اطاعت نکند از رحمت سر باز زده و از عصمت فاصله گرفته است.

در کتاب شرح احقاق الحق آمده است: «... و خداوند وزیر امام مهدی علیه السلام را از اهل مشرق علیه سفیانی خارج می‌کند، و او را تا شام شکست می‌دهد.»<sup>۲</sup>

با توجه به این روایت وزیر امام مهدی علیه السلام با سفیانی جنگ، و او را تارومار خواهد کرد. این وزیر همان فرمانده اهل مشرق خواهد بود و مشخص است که منصب وزارت از جمله مختصات اوصیاست؛ هارون وزیر موسی و امیرالمؤمنین وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و وزیر امام مهدی علیه السلام نیز احمد علیه السلام است؛ [همان] فرزند و وصی اش طبق متن صریح وصیت رسول

۱. کافی، ج ۸، ص ۶۸.

۲. شرح احقاق حق، ج ۲۹، ص ۶۲۰.

خدا ﷺ. روایت وارد شده از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز این مطلب را تأکید می‌کند: «... پیش از او یعنی امام مهدی- مردی از اهل بیتش از مشرق خروج می‌کند و شمشیر را به مدت هشت ماه بر دوش می‌گیرد.»<sup>۱</sup> این روایت مشخص می‌کند که وزیر امام مهدی علیه السلام همان مردی است که از اهل بیتش است، و این اشاره‌ای است صریح بر فرزندش «احمد».

در برخی روایات یاد این فرزند به میان آمده است. از ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «وقتی سخنانشان دچار اختلاف و تشّت شود و آن قرن شفافخش طلوع کند، تنها اندکی درنگ می‌کنند تا اربع در مصر ظاهر شود. آن‌ها مردم را می‌کشند تا به «ارم» برسند. سپس آن زشت‌روی قیام می‌کند و میان آن‌ها رزمی عظیم خواهد بود. سپس سفیانی ملعون ظهور می‌کند. او بر همه‌شان غلبه می‌کند و پیش از آن دوازده پرچم شناخته‌شده در کوفه برافراشته می‌شود و مردی از فرزندان حسین که به‌سوی پدرش فرامی‌خواند به کوفه رو می‌کند. سپس سفیانی سپاهیان را به اطراف گسیل می‌دارد.»<sup>۲</sup>

۱. عقدالدرر، ص ۱۲۹؛ الفتن، نعیم بن حماد، ص ۱۹۸.

۲. الفتن، ابن حماد، ج ۱، ص ۲۸.

استاد کامل سلیمان در کتاب خود «روز رهایی در سایه‌سار قائم» (ناشر، دارالکتاب لبنانی، بیروت، لبنان) صفحه ۲۹۸ از بحارالانوار مجلسی، ج ۵۱، ص ۱۳۵ روایتی از امام زین‌العابدین علیه السلام را نقل می‌کند که می‌فرماید: «گویی صاحب شما را بر فراز نجف، پشت کوفه می‌بینم که همراه وی انصار پدرش هستند که زیر پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به اهتزاز می‌آورند. آن‌ها بر قومی فرود نمی‌آیند، مگر اینکه خداوند عزوجل آن‌ها را به هلاکت برساند.»

در این روایت معنای عبارت «صاحب شما» نمی‌تواند امام مهدی علیه السلام باشد؛ زیرا هنگام ظهور ایشان برای انصار پدرش امام حسن عسکری نمی‌توان وجودی متصور شد؛ بنابراین مناسب‌تر این است که منظور از این عبارت «احمد» باشد که انصار پدرش امام مهدی را برایش گرد می‌آورد.

همچنین به‌نظر می‌رسد استاد کامل سلیمان به نسخه‌ای از کتاب بحارالانوار دسترسی داشته است که امروزه در دسترس نیست؛ زیرا این روایت به این شکلی که در اینجا آورده شده است در چاپی که امروزه رایج است موجود نیست. آدرس الکترونیکی کتاب استاد کامل سلیمان:

در کتاب ملاحم از سید بن طاووس نیز آمده است: «اگر دیدید پرچم‌های سیاه از سوی خراسان خارج شد به سوی آن‌ها بشتابید- حتی سینه‌خیز روی برفویخ- زیرا خلیفه مهدی در آن‌هاست.»<sup>۱</sup>

خالی از فایده نخواهد بود یادآور شوم که رؤیای یوحناى لاهوتی در اصحاح چهاردهم به پسر امام مهدی اشاره می‌کند؛ آنجا که می‌گوید: (۱) سپس دیدم قوچی بر کوه صهیون ایستاده، با او صدوچهل و چهار هزار نفر ایستاده‌اند، و اسم پدرش بر پیشانی آن‌ها نوشته شده است.)

منظور از «قوچ» در این آیه -که در ادامه روشن خواهد شد- «قائم» یا همان «رهایی‌بخش» است و اینکه می‌فرماید: «اسم پدرش را دارند» یعنی آن‌ها از کسی که به‌نام پدرش خوانده می‌شود پیروی می‌کنند؛ یعنی انصار پدرش امام مهدی -صلوات خدا بر او- هستند.

۱. ملاحم و الفتین، ص ۵۳، باب ۹۴. آدرس الکترونیکی این کتاب:

<http://www.alhawzaonline.com/almaktaba-almakroaa/book/۲۳۸-aqa'ed/۰۱۷۴-almahim%۲۰%al-fitan/۰۳.htm#۰۱>

در مقدمه این کتاب آمده است، «... و این کتاب گران‌مایه در گنج کتابخانه‌ها از دیده‌ها پنهان مانده بود و این زوبیه معمول روزگار در مواجهه با چنین گوهرهایی است؛ تا اینکه خداوند مهیمن -که نعمت‌هایش فزون باد- با هدایت انسانی پاک‌سرشت و غیور به‌نام محمدکاظم فرزند حاج محمدصادق -صاحب انتشارات حیدریه در نجف- با این کتاب بر این امت منت نهاد. او تلاش خود را در تحقیق و پژوهش این کتاب مبذول داشت و از روی نسخه علامه محقق شیخ محمد سماوی، از این کتاب نسخه‌برداری و آن را با یاری علمای بسیار دقیق با نسخه شیخ و حجت ما شیخ آقابزرگ نگارنده کتاب «الذریعه الی مصنفات الشیعه» مطابقت داد که آن هم از نسخه اصلی مؤلف (خداوند مقامش را فزونی بخشد) نسخه‌برداری شده بود. پس این کتاب به‌صورت مروریدی گران‌بها به زیور طبع آراسته شد و لابه‌لای آن آداب علمی، درس‌های اخلاقی و برهان‌های دال بر حقانیت کسانی که واسطه‌ای برای هدایت بشر و راهنمایی به راه روشن هستند ضمیمه شد. جا دارد خوانندگان گرامی از جناب ناشر محترم مذکور به جهت این تلاش سرسخانه و احساسی که غیرت زنده‌کردن تألیفات ارزشمند را برمی‌افروزد تشکر کنند. او پیش از این نیز تلاش خود را برای نسخه‌برداری از کتاب «فرج المهموم لمعرفة النجوم» از تألیفات سرور ما «المرجم» (خدا از او راضی باشد) به‌کار بسته بود؛ کتابی که مؤلف در آن، سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و اعتقادات علمای هر دو فرقه را در خصوص ستارگان گردآوری کرده و به بیان نشانه‌بودن ستارگان و دلالتشان بر حوادث عالم و صلاح و فساد می‌کند که در عالم اتفاق می‌افتد پرداخته و با شواهد تاریخی روشن ساخته است که اعتقاد به اینکه ستارگان به اختیار خود فاعل باشند باطل است؛ چراکه مستلزم تعطیل شدن حضرت حق (واجب الوجود) بلندمرتبه خواهد بود. صاحب انتشارات حیدریه با استخراج این کتاب بر ما

این روایت بیان می‌دارد که وزیر مهدی و مردی که از اهل بیتش است همان خلیفه و جانشین یا وصی اوست.

شبیبه این حدیث، حدیثی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است و می‌فرماید: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند و سپس [خلافت] به هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌رسد. سپس پرچم‌های سیاه از سوی مشرق رو می‌کنند و با آن‌ها جنگی می‌کنند که هیچ گروهی [به آن صورت] نجنگیده‌اند. سپس جوانی را ذکر کرد و فرمود: وقتی او را دیدید با او بیعت کنید؛ زیرا او خلیفه مهدی است.»<sup>۱</sup>

منت نهاده و در پیشگاه خوانندگان، رونق بزمی آراسته که شنونده از آن لذت و دانا از آن بهره می‌برد و مورخ از آن یاری می‌گیرد. ما خداوند مهیمن سبحان را می‌ستاییم و دعا می‌کنیم تا ناشر این دو کتاب را به‌جهت زنده کردن آثار آل رسول مقدس، برخوردار از ثبات و پیوستگی قرار دهد که امام صادق علیه السلام در این خصوص فرموده است: «**خداوند رحمت کند کسی را که امر ما را زنده و دعوت به یاد ما کند؛ که او متعال یاری‌رسان و توفیق‌دهنده است.**» در خاتمه آمده است: «کتابی که پیدا شد به اجزای کتاب «التشریف بالمنن» سید رضی‌الدین علی بن طاووس ضمیمه شد و در تاریخ ششم صفر سال ۱۳۵۲، بر اساس نسخه‌ای منقول از خط مصنف، سید رضی‌الدین، مکتوب و سپس بر اساس نسخه اصلی به خط سید بن طاووس محمد بن شیخ طاهر سماوی -خدایش ببخشاید- در نجف در سال ۱۳۶۵ق تصحیح شد.» در نسخه الکترونیکی این کتاب که در سایت «مکتبه کاسر الصنمین» موجود است آمده است: «در باره آنچه "تعییم" در خصوص مهدی و یاری‌شدنش با پرچم‌های خراسان، گوید: ابونصر الحباب از خالد از ابی‌قالابه از ثوبان به ما گفت: وقتی پرچم‌های سیاه را دیدید که از سوی خراسان خروج کرده‌اند به‌سوی‌شان بشتابید؛ گرچه سینه‌خیز روی برف و یخ باشد؛ چراکه خلیفه مهدی در آن است.» در بخش نسخه‌شناسی آن، چنین آمده است: الملاحم و الفتن فی ظهور الغائب المنتظر علیه السلام، این کتاب، تألیف عالم عامل عابد زاهد رحمته الله علیه ابوالقاسم علی پسر موسی جعفر پسر محمد پسر طاووس حسینی متوفای ۶۴۴ق از انتشارات رضی قم، ایران، چاپ پنجم سال ۱۳۹۸ق / ۱۹۹۸م است. ص ۵۳، باب ۹۴.

می‌گویم: ذہبی در میزان‌الاعتدال، ج ۳، ص ۱۲۸ گفته است: احمد در مسند خود آورده است: وکیع به ما گفت، از شریک، از علی بن زید، از ابوقلابه، از ثوبان که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وقتی دیدید پرچم‌های سیاه از خراسان رو کرده‌اند به‌سوی‌شان بروید، گرچه سینه‌خیز روی برف‌ها؛ چراکه خلیفه مهدی در آن است.»

۱. بشارة الاسلام، سید مصطفی کاظمی، انتشارات چاپخانه حیدریه، نجف اشرف، ۱۳۸۲ق / ۱۹۶۳م، ص ۳۰ و ۳۱.



می‌گوییم: این روایت به شکل دیگری نیز نقل شده که در انتهای آن گفته شده است: «که  
 او خلیفه خدا مهدی است»؛ همان گونه که در کتاب «عرف الوردی فی اخبار المهدی» آمده  
 که از ثوبان روایت شده است. رسول خدا فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که  
 همگی فرزند خلیفه هستند. سپس خلافت به هیچ‌یک از آن سه نفر نمی‌رسد. آنگاه پرچم‌های  
 سیاه از مشرق رو می‌کنند و طوری شما را می‌کشند که هیچ گروهی تاکنون این گونه نکشته  
 است. سپس خلیفه خدا مهدی می‌آید. وقتی خبر او را شنیدید به سوی او بشتابید و با او بیعت  
 کنید؛ حتی سینه‌خیز روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.»<sup>۱</sup>

این شکل از این روایت نیز هیچ تغییری در وضعیت ایجاد نمی‌کند؛ زیرا تا هنگامی که  
 قطع‌ویقین وجود داشته باشد که خروج امام مهدی علیه السلام از مکه خواهد بود گریزی نخواهد  
 بود از اینکه تعبیر «خلیفه خدا مهدی» بر شخص دیگری غیر از امام مهدی محمد بن الحسن  
 عسکری علیه السلام اطلاق شود.

برای اینکه وضعیت روشن‌تر شود روایت زیر را از کتاب غیبت طوسی نقل می‌کنم:

از عمار بن یاسر... تا آنجا که می‌فرماید: «سپس مهدی - که شعیب بن صالح زیر پرچم

از مقریزی، از طریق عبدالرزاق: ثوری به ما گفت: از خالد حذاء از ابی‌قلابه از ابی‌اسماء رحبی از ثوبان نقل کرد که  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزد گنج شما سه نفر کشته می‌شوند که همگی فرزند خلیفه هستند. سپس خلافت به هیچ‌یک  
 از آن سه نفر نمی‌رسد. آنگاه پرچم‌های سیاه از خراسان رو می‌کنند و طوری شما را می‌کشند که هیچ گروهی تاکنون  
 این گونه نکشته است. سپس خلیفه خدا مهدی می‌آید.» و در روایتی آمده است: «پس هنگامی که او را دیدید با او بیعت  
 کنید؛ حتی سینه‌خیز روی برف؛ زیرا او خلیفه خدا مهدی است.» امتاع الاسماع، مقریزی، ج ۱۲، ص ۲۹۶، شرح و  
 تحقیق، محمد عبدالحمید نمیسی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق/ ۱۹۹۹م، انتشارات محمد علی بیضون، دار الکتب علمی،  
 بیروت، لبنان.

در خصوص این روایت، به خواست خدا تحقیقی سودمند انجام شده که به کتاب «دعوت سید احمد الحسن همان حق  
 آشکار است» ضمیمه کرده‌ام.

اوست- خروج می‌کند...»<sup>۱</sup>

اگر از خود بیرسیم این روایت از کدام مهدی سخن به میان می‌آورد، روایت بعد به ما پاسخ خواهد داد. از محمد بن حنفیه نقل است: «پرچم سیاه برای بنی‌عباس خارج می‌شود. سپس از خراسان پرچم‌های سیاه دیگری خروج می‌کنند که کلاه‌های سیاه بر سر و لباس‌های سفید بر تن دارند و پیشاپیش آن‌ها مردی است که وی شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب از بنی‌تمیم است. آن‌ها یارانِ سفیانی را شکست می‌دهند تا آنکه بیت‌المقدس تسلیم می‌شود و زمینه‌های سلطنت مهدی را فراهم می‌کند. سیصد نفر از شام با وی بیعت می‌کنند. بین خروج وی و تسلیم کردن امر به مهدی ۷۲ ماه فاصله خواهد بود.»<sup>۲</sup>

این روایت به‌صراحت بیان می‌دارد که شعیب بن صالح و پرچم‌های سیاه، زمینه حکومت مهدی را فراهم می‌کنند و پس از ۷۲ ماه امر را به ایشان تحویل می‌دهند. بنابراین مهدی بیان‌شده در روایت نخست - که همراه پرچم‌های سیاه است- مهدی دیگری غیر از امام مهدی علیه السلام است.

از امام رضا علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: «قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه قائمی برای حق ما قیام کند، و این هنگامی خواهد بود که خداوند عزوجل به وی رخصت فرماید. هرکس از وی پیروی کند نجات یابد و هرکس از وی سرپیچی کند هلاک شود. زنهار و بترسید از خدا ای بندگان خدا! به‌سوی او بشتابید، حتی اگر شده سینه‌خیز روی برف و یخ، که او خلیفه خداوند عزوجل است.»<sup>۳</sup>

عرض می‌کنم: پس از اینکه کورانی این روایت را بیان می‌دارد چنین توضیح می‌دهد: «و

۱. غیبت طوسی، ص ۴۶۴.

۲. الملاحم و الفتن، ابن طاووس، ص ۱۱۷ و ۱۱۸.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۵.

این نکته به ایرانیان تعلق دارد؛ زیرا می‌فرماید حتی اگر سینه‌خیز روی برف و یخ باشد و سرزمین ایرانی‌ها برف و یخ دارد.<sup>۱</sup> منظور کورانی این است که وضعیت آمدن به‌سوی خلیفه خدا تنها مختص ایرانیان است و نه دیگران و به‌نظر می‌رسد او چنین برداشت کرده که «خلیفه خدا» می‌گفته‌شده در این روایت، امام مهدی علیه السلام است و از آنجا که او معتقد است امام مهدی از حجاز به عراق حرکت می‌کند و نیز از آنجا که در این منقطه برف و یخی وجود ندارد، بنابراین منظور از افراد مخاطب این روایت ساکنان مناطق برفی و یخی خواهند بود و بر آن‌ها واجب است با وجود برف و سرما به‌سوی امامشان حرکت کنند و این عده، ایرانی‌ها هستند. در حقیقت کورانی با این تفسیر خود قصد دارد دلالت حقیقی این روایت را از جایگاه خودش منحرف کند؛ اینکه قائم یا خلیفه خدا از سمت مشرق خواهد آمد و به نظر او این نکته با این واقعیت که امام مهدی علیه السلام از مکه می‌آید در تناقض است.

شایسته بود کورانی به معنای روشن و واضح این روایت توجه می‌کرد؛ اینکه اشاره دارد به این معنا که قائم شخص دیگری غیر از امام مهدی علیه السلام است و همان طور که پیش‌تر بیان شد. او فرزند امام مهدی علیه السلام است. روشن است که عبارت «به‌سوی او بشتابید؛ حتی سینه‌خیز روی برف و یخ» در بسیاری از روایاتی که در خصوص پرچم‌های سیاه سخن به میان می‌آورند تکرار شده است و چه بسا کلیدی برای رسیدن به این نکته باشد که آن مهدی که از مشرق می‌آید همان امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام نیست؛ بلکه شخصی دیگر و فرزند و وصی اوست؛ همان طور که از روایت‌های پرچم‌های سیاه که بیان داشتیم روشن شد، و نیز طبق آنچه در ادامه خواهد آمد.

چه بسا روایتی که در ادامه می‌آید مسائلی را در خصوص پرچم‌های سیاه روشن کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: «**خدای متعال گنج‌هایی در طالقان دارد که نه طلا هستند و نه نقره؛ دوازده‌هزار نفر در خراسان هستند که شعارشان «احمد احمد» است. جوانی**

از بنی هاشم که فرمانده آن هاست، بر قاطری خاکستری سوار است و بر پیشانی اش سربندی سرخ بسته است. گویی او را می بینم که از فرات عبور می کند. وقتی این را شنیدید به سوی او بشتابید؛ هرچند سینه خیز روی یخ و برف.»<sup>۱</sup>

این روایت به وضوح اسم قائم را بیان می دارد؛ همان کسی که اهالی طالقان نامش را شعار خود قرار داده اند و این سخن امام علیه السلام - «از فرات می گذرد»- دلالت بر وارد شدن او به عراق از سوی بصره دارد تا راه خود را به سوی کوفه در پیش گیرد؛ زیرا از هر مسیر دیگری که از سوی مشرق یا سرزمین طالقان رهسپار شود باید با رود دجله مواجه شود نه رود فرات.

در اینجا جا دارد آنچه را که در کتاب غیبت نعمانی وارد شده است یادآور شویم: از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «ناگزیر باید آسیایی باشد که به گردش درآید و چون بر محورش برپا و بر پایه اش استوار شود، خداوند بنده ای بی گذشت و با اصل و نسبی ناشناس را برمی انگیزد که پیروزی با اوست. موهای یاران او بلند است و آن ها سبیل دارند و جامه هایشان سیاه است. آن ها صاحبان پرچم های سیاه هستند. وای بر آن کس که با ایشان دشمنی ورزد که بی مهابا او را می کشند. به خدا سوگند گویی هم اکنون آنان را پیش چشم می بینم و به کرده هایشان می نگرم و نیز آنچه را که بدکاران و ستمگران عرب از ناحیه ایشان می بینند. خداوند آنان را بی هیچ ترحمی بر ایشان مسلط می سازد؛ پس ایشان را در شهر خودشان در کناره فرات، شهر بیابانی و ساحلی، به سزای آنچه کرده اند بی مهابا می کشند؛ و پروردگار تو بر بندگانش ستمکار نیست.»<sup>۲</sup>

و شهر بیابانی و ساحلی که در کناره فرات قرار داشته باشد فقط بصره است.

کلینی در کافی آورده است: «از ابو عبد الله علیه السلام در خصوص فرموده حق تعالی ﴿وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ﴾ (و بر بنی اسرائیل مقرر کردیم که

۱. منتخب الانوار المضيئه، سید بهاء الدین نجفی، ص ۳۴۳.

۲. غیبت، نعمانی، ص ۲۶۵.

دو بار در زمین فساد خواهید کرد) روایت شده است که فرمود: «کشتن علی بن ابی طالب علیه السلام و مجروح کردن حسن علیه السلام.» ﴿وَلْتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا﴾ (و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست) فرمود: «قتل حسین علیه السلام.» ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ (پس آنگاه که وعده [تحقق] نخستین آن دو فرارسد): «آنگاه که خون خواهی حسین علیه السلام فرارسد»؛ ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ﴾ (بندگان از خود را که سخت پیکار و نیرومند هستند بر شما برانگیزیم تا میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند): «عده‌ای که پیش از خروج قائم خداوند آن‌ها را مبعوث می‌دارد و هیچ دشمنی برای آل محمد باقی نمی‌گذارند، مگر اینکه او را می‌کشند»؛ ﴿وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا﴾ (و این وعده‌ای است انجام‌شده) «خروج قائم...» تا آخر حدیث.<sup>۱</sup>

و در کتاب «تفسیر عیاشی» آمده است: از حرمان از اباجعفر علیه السلام: آن حضرت این آیه را می‌خواند: ﴿بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ﴾ (بندگان از خود را که سخت پیکار و نیرومند هستند بر شما برانگیزیم) و فرمود: «و آن‌ها قائم و یارانش هستند که سخت پیکار و نیرومند هستند.»<sup>۲</sup>

با در نظر گرفتن هر دو روایت مشخص می‌شود که یک مهدی وجود دارد که سپاهی را به جهت زمینه‌سازی برای امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام فرماندهی می‌کند و این قوم یا همان بندگان که سخت نیرومند هستند یاران یا اصحاب پرچم‌های سیاه هستند. اینان همان کسانی هستند که حماسه‌ها به دستشان جاری خواهد شد. اینان کسانی هستند که به فرماندهی «احمد علیه السلام» برای آل محمد خون خواهی می‌کنند و آنچه مشخص است این است که مهدی علیه السلام همان کسی است که خون خواه حسین خواهد بود و به این ترتیب مشخص خواهد شد که این مهدی، همان احمد علیه السلام است که پدرش امام مهدی علیه السلام او را

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۰۶.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۵۷.

به انجام این مأموریت خواهد گماشت.

این مهدی همان کسی است که مجموعه‌ای از روایات اهل بیت علیهم‌السلام به وی اشاره دارند؛ از جمله آنچه از جابر جعفی نقل شده است که می‌گوید: امام باقر محمد بن علی علیه‌السلام به من فرمود: «ای جابر! بنی عباس یک پرچم دارند و دیگران پرچم‌ها؛ پس بر حذر باش و بر حذر باش -سه بار این عبارت را تکرار فرمود- تا هنگامی که مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام را ببینی که با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. سلاح رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و کلاه خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و زره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم؛ با اوست...»<sup>۱</sup>

این مهدی یا همان مردی از فرزندان حسین علیه‌السلام که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود همان طور که دانستیم- صاحب پرچم‌های سیاه است و حتی ناگزیر باید همو باشد؛ زیرا اگر او همان شخص نباشد، صاحب پرچم‌های سیاه مشمول نکوهشی خواهد شد که از معصوم علیه‌السلام صادر شده و این صحیح نخواهد بود؛ بنابراین صاحب پرچم‌های سیاه همان کسی خواهد بود که بین رکن و مقام با او بیعت خواهد شد.

با توجه به روایت حذیفه بن یمان، کسی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود نامش «احمد» است؛ وی می‌گوید: از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیدم که درباره مهدی می‌فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. نامش احمد و عبدالله و مهدی است و این سه، نام‌های اوست.»<sup>۲</sup>

او همان مهدی است که پیش از سفیانی ظهور می‌کند. حذلم بن بشیر روایت کرده، می‌گوید: به علی بن حسین علیه‌السلام عرض کردم: خروج مهدی علیه‌السلام را برایم توصیف و دلایل و نشانه‌های آن را به من بفرما؟ فرمود: «قبل از قیام او مردی به نام عوف سلمی در سرزمین جزیره قیام می‌کند. وطن او تکریت است و در مسجد دمشق می‌میرد. سپس شعیب بن صالح

۱. اصول شانزده‌گانه، عده‌ای از محدثین، ص ۷۹؛ الزام‌الناصب، ج ۲، ص ۹۸ با اختلافی اندک.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۵۴.

از سمرقند خروج می‌کند. پس از آن سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می‌کند. او از فرزندان عتبه بن ابی‌سفیان است. وقتی سفیانی ظاهر شود، مهدی پنهان می‌شود و بعد از آن خروج می‌کند.»<sup>۱</sup>

و او، همان مهدی است که روایات اهل سنت بیان می‌کنند. ابی‌قیلیل از عبدالله بن عمر نقل می‌کند: «مردی از فرزندان حسین از سمت مشرق خروج می‌کند که اگر کوه‌ها در برابرش بایستند آن‌ها را ویران و از میانشان راهی باز می‌کند.»<sup>۲</sup>

نکته‌ای که باقی می‌ماند تا به آن اشاره‌ای داشته باشم این است که برخی روایات از وارد شدن پرچمی از خراسان یا به‌طور کلی از ایران به فرماندهی خراسانی سخن به میان می‌آورند و از روایات در خصوص این شخصیت چنین معلوم می‌شود که خراسانی شخصیتی غیر از صاحب پرچم‌های سیاه است. عرض می‌کنم: تمامی پرچم‌ها آمیخته با گمراهی هستند به استثنای پرچم یمانی یا پرچم قائم (احمد) و این حکم شامل پرچم خراسانی نیز می‌شود؛ بنابراین گمراهی از پرچم خراسانی جدا نمی‌شود تا با یمانی بیعت کند و به حکم او گردن نهد؛ چراکه پرچم حق یکی است و چندگانه نیست و اندکی پیش‌تر برحذر داشتن امام باقر علیه السلام را از نظر گذراندیم؛ آنجا که می‌فرماید: «ای جابر، بنی‌عباس یک پرچم دارند و دیگران پرچم‌ها؛ پس برحذر باش و برحذر باش سه بار این عبارت را تکرار فرمود. تا هنگامی که مردی از فرزندان حسین علیه السلام را ببینی که با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کلاه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اوست...»<sup>۳</sup> و همان طور که ملاحظه می‌کنید امام علیه السلام تنها یک پرچم را استثنا می‌کند؛ پرچمی که تمثیل مردی از فرزندان حسین علیه السلام است که با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود.

مانند همین روایت از مفضل بن عمر جعفی از اباعبدالله امام صادق علیه السلام روایت شده است

۱. غیبت طوسی، ص ۴۴۴.

۲. فتن، ابن‌حماد، ص ۲۲۹.

۳. اصول شانزده‌گانه، عده‌ای از محدثین، ص ۷۹؛ الزام‌الناصب، ج ۲، ص ۹۸ با اختلافی اندک.

که می‌فرماید: «... و بی‌شک دوازده پرچم مشتبه (شبهه‌ناک) برافراشته خواهد شد که هیچ‌یک از دیگری بازشناخته نمی‌شود.» مفضل گوید: گریستم. سپس به آن حضرت عرض کردم: ما چه کنیم؟ فرمود: «ای ابوعبدالله [سپس به شعاع خورشیدی که درون خانه می‌تابید اشاره کرد و فرمود: [ آیا این آفتاب را می‌بینی؟] عرض کردم بلی. فرمود: «به خدا قسم امر ما از این آفتاب روشن‌تر است.»<sup>۱</sup>

از ظاهر این روایت معلوم می‌شود که همه این پرچم‌ها پرچم‌های گمراهی هستند.<sup>۲</sup> شبیه روایات فوق در کتاب غیبت نعمانی نیز وارد شده است: «هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوت است.»<sup>۳</sup>

و در کافی از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوتی است که به جای خداوند عزوجل پرستیده می‌شود.»<sup>۴</sup>

اگر پرچم خراسانی، پیش از قیام قائم برافراشته شود، در این صورت او طاغوت و پرچمش پرچم گمراهی خواهد بود و اگر بعد از قیام قائم برافراشته شود پرچم حق نخواهد بود، مگر اینکه زیر لوای پرچم قائم قرار گیرد؛ اما ظاهر روایت بیان می‌دارد که این پرچم، پرچمی است

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. به طوری که از روایت وارد شده از اباجعفر علیه السلام معلوم می‌شود این پرچم‌ها در کوفه برافراشته خواهند شد، «وقتی سخنانشان دچار اختلاف و تشّتت شود و آن قرن شفا بخش طلوع کند، تنها اندکی درنگ می‌کنند تا ابعق در مصر ظاهر شود. آن‌ها مردم را می‌کشند تا به «ارم» برسند. سپس آن زشت‌روی قیام می‌کند و میان آن‌ها رزمی عظیم خواهد بود. سپس سفیانی ملعون ظهور می‌کند. او بر همه‌شان غلبه می‌کند و پیش از آن دوازده پرچم شناخته‌شده در کوفه برافراشته می‌شود و مردی از فرزندان حسین که به‌سوی پدرش فرامی‌خواند به کوفه رو می‌کند. سپس سفیانی سپاهیان را به اطراف گسیل می‌دارد.» (الفتن، ابن‌حماد، ج ۱، ص ۲۸). به این کلام امام توجه داشته باشید «دوازده پرچم شناخته‌شده»؛ یعنی مردم این پرچم‌ها را می‌شناسند؛ پس باید در ارتباط با شخصیت‌های شناخته‌شده‌ای باشند؛ یعنی کسانی که از بزرگان هستند.

۳. غیبت طوسی، ص ۳۸.

۴. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵.



مستقل؛ که در این صورت مشمول همان حکم اولی خواهد شد.

## دلایل دیگری که وجود مهدی آخرالزمان را ثابت می‌کند

### دلیل اول:

از حذیفه بن یمان نقل شده است: از پیامبر خدا ﷺ شنیدم که درباره مهدی می‌فرمود: «با او بین رکن و مقام بیعت می‌شود. نامش احمد و عبدالله و مهدی است و این سه، نام‌های اوست.»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ در این روایت، مهدی ﷺ را نام می‌برد و برای او سه نام بیان می‌کند. این اسامی همان نام‌هایی هستند که رسول خدا ﷺ در وصیت مقدس برای فرزند امام مهدی ﷺ (احمد) بیان فرموده است؛ آنجا که می‌فرماید: «پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین و برترین مقربان است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی خواهد بود و او اولین مؤمنان است.»

پس آن مهدی که بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود همان فرزند امام مهدی ﷺ یعنی احمد و وی خود یمانی است و نام‌های سه‌گانه‌ای که رسول خدا ﷺ در وصیت مقدس بیان می‌دارد و در روایتی که مهدی را در آن یاد می‌کند، تکرار می‌فرماید، گویای همین حقیقت است.

طبیعتاً نیازی به یادآوری نیست که اطلاق لقب مهدی به مهدیون دوازده‌گانه از جمله احمد صحیح است.

### دلیل دوم:

در غیبت طوسی آمده است: از عاصم از زر بن حبش از عبدالله بن مسعود نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر از دنیا فقط یک روز باقی بماند قطعاً خداوند آن روز را طولانی خواهد کرد تا در آن روز، مردی از من یا از اهل بیت من مبعوث شود که اسمش شبیه اسم من و اسم پدرش شبیه اسم پدر من است.»<sup>۱</sup>

در «ملاحم و فتن» ابن طاووس آمده است: از اباطفیل نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مهدی، نامش هم نام من، و اسم پدرش هم نام پدرم است.»<sup>۲</sup>

این روایت‌ها و روایاتی از این دست چه بسا فکر اهل سنت را به این سو جهت داده باشد که اسم امام مهدی علیه السلام محمد بن عبدالله است؛ اما می‌دانیم «احمد» نیز نام رسول خداست و ایشان بارها می‌فرمودند که من فرزند دو قربانی هستم: عبدالله و اسماعیل.

در کتاب «البحر الرائق» از ابن نجیم مصری آمده است: از رسول خدا سلام خدا بر او- روایت شده است که فرمود: «من فرزند دو قربانی هستم.»<sup>۳</sup> یعنی پدران حضرت، عبدالله و اسماعیل هستند.

در کتاب خصال شیخ صدوق آمده است: علی بن حسن بن علی بن فضال از پدرش به ما خبر داد که از ابوالحسن امام رضا علیه السلام از معنای این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله «من فرزند دو قربانی شده هستم» پرسیدم، فرمود: «یعنی اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیه السلام و عبدالله بن عبدالمطلب.»<sup>۴</sup>

و در کتاب «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای

۱. غیبت، طوسی، ص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۵۷.

۳. البحر الرائق، ج ۲، ص ۲۸۸.

۴. الخصال، ص ۵۵ و ۵۶.

علی، من فرزند دو ذبیح هستم.»<sup>۱</sup>

و در خصوص سید احمد الحسن علیه السلام، نام وی احمد و نام پدرش اسماعیل است.

نام سید احمد الحسن علیه السلام یگانه راه‌حلی است که این دو حدیث را یک‌جا گرد می‌آورد؛ زیرا نیازمند اسمی هستیم که بتوان آن را نام پیامبر دانست و نیز بر آن چنین اطلاق شود که شبیه اسم پیامبر است، نه اینکه به‌طور کامل مطابقت داشته باشد و این شرایط تنها با اسم «احمد» محقق می‌شوند؛ زیرا این اسم طبق آنچه در قرآن آمده، اسم پیامبر است ﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾ (و بشارتگر هستم به فرستاده‌ای که پس از من می‌آید و نامش احمد است) و در عین حال بسیار شبیه به نام «محمد» نیز هست.

### دلیل سوم:

در کفایة الاثر خزاز قمی آمده است: از محمد بن حنفیه نقل است که می‌گوید: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: شنیدم رسول خدا در حدیثی طولانی درباره فضیلت اهل بیت علیهم السلام می‌فرمود: «و پس از من فتنه‌ای سخت و شدید خواهد بود که در آن تمام یاران معتمد و نزدیکان سقوط خواهند کرد، و این هنگام فقدان پنجمین شیعیان از هفتمین فرزند تو خواهد بود.»<sup>۲</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را از وقوع فتنه‌ای هنگام مفقود شدن پنجمین از هفتمین فرزند امیر المؤمنین علیه السلام خبر می‌دهد. ایشان علیه السلام به وی می‌فرماید: «از فرزندان تو.»

بیاید بینیم این فرزند از فرزندان علی علیه السلام چه کسی است:

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۸.

۲. کفایة الاثر، ص ۱۵۸.

۱. امام حسن علیه السلام؛

۲. امام حسین علیه السلام؛

۳. امام سجاد علیه السلام؛

۴. امام باقر علیه السلام؛

۵. امام صادق علیه السلام؛

۶. امام کاظم علیه السلام؛

۷. امام رضا علیه السلام (که ایشان هفتمین فرزند محسوب می شود).

حالا بینیم پنجمین از هفتمین فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام چه کسی است:

۱. امام جواد علیه السلام؛

۲. امام هادی علیه السلام؛

۳. امام عسکری علیه السلام؛

۴. امام مهدی علیه السلام؛

۵. امام احمد علیه السلام که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد شده است.

پس شخص مدنظر در اینجا «احمد» فرزند امام مهدی علیه السلام است و او پنجمین از هفتمین فرزند از فرزندان امیرالمؤمنین است. او همان کسی است که با فقدانش فتنه‌ای سخت و شدید واقع خواهد شد؛ یعنی همان امتحان و آزمایشی که در آن هر فرد معتمد و نزدیکی سقوط خواهد کرد.

شیخ کلینی سخن امام کاظم علیه السلام را به فرزندان و نزدیکانش چنین نقل می کند: «هرگاه

پنجمین فرزند از هفتمین فرزند ناپدید شود، زهار زهار از دینتان که مبادا کسی شما را از

دینتان جدا کند. ای فرزندم، ناگزیر صاحب این امر را غیبتی خواهد بود تا آنجا که معتقدان به این امر نیز از آن روی گردان خواهند شد. این بلا و فتنه‌ای از سوی خداوند عزوجل خواهد بود که با آن خلق خود را می‌آزماید. بدانید که اگر پدران و اجداد شما دینی درست‌تر از این دین سراغ داشتند قطعاً از آن پیروی می‌کردند.» راوی گوید: عرض کردم: آقای من، پنجمین از هفتمین فرزند چه کسی است؟ فرمود. «ای فرزندم، اندیشه‌ی شما یارای درک آن و خیال شما ظرفیت گنجایش آن را ندارد؛ ولی اگر زنده بمانید او را درک خواهید کرد.»<sup>۱</sup>

امام کاظم علیه السلام درباره‌ی صاحب این امر یعنی قائم علیه السلام - به فرزندان و نزدیکان خود سخنانی می‌فرماید و آن‌ها را از امتحانی برحذر می‌دارد که هنگام فقدان پنجمین از هفتمین فرزند واقع خواهد شد؛ اما این روایت نمی‌گوید که ایشان پنجمین از هفتمین فرزند از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام است. آیا مقصود از ایشان، امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام بوده است؟

اکنون جا دارد بپرسیم این چه چیزی است که اندیشه‌های فرزندان و نزدیکان امام یارای درک آن، و خیال آن‌ها گنجایش آن را ندارد؟ آن‌ها از پنجمین نفر از هفتمین فرزند سؤال می‌کنند؛ آیا دانستن اسم امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام که دوست و دشمن آن را می‌دانند و روایات بیان کرده‌اند، یا غیبت امام که ده‌ها روایات در خصوصش وارد شده است، همان چیزی است که خیال فرزندان و نزدیکان امام کاظم گنجایش آن و اندیشه‌هایشان یارای درکش را نداشته باشد؟!

بی‌شک این امر متعلق به شخصی دیگر است که خداوند او را ذخیره کرده است تا مردم را با وی بیازماید و نتیجه‌ی این امتحان، روی گرداندن کسانی خواهد بود که به امر آنان اقرار دارند؛ یعنی خارج شدنشان از ولایت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم.

بیابید روایت زیر را با هم مرور کنیم:

عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: علی علیه السلام فرمود: «در منزل ام سلمه نزد پیامبر بودم... تا آنجا که فرمود: سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رو کرد و با صدای بلند فرمود: برخیزید از آن هنگام که پنجمین از هفتمین فرزندانم ناپدید شود. علی علیه السلام فرمود: عرض کردم: ای رسول خدا، این غیبت چه مدت طول خواهد کشید؟ فرمود: صبر می کند تا خداوند به او اجازه خروج بدهد.»<sup>۱</sup>

پس این شخص، پنجمین فرزند از هفتمین از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همان طور که گفته شد او «احمد» است و این فتنه یا آزمایش، همان دو غیبتی نخواهد بود که برای امام مهدی علیه السلام اتفاق افتاده است؛ و منظور فقط «صبر کردن» است تا آنکه خداوند اجازه خروج دهد و «احمد» همان صاحب امر است که امام کاظم ذکر می فرماید.

### دلیل چهارم:

از اصبع بن نباته نقل شده است: روزی خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدم؛ ایشان را دیدم که متفکرانه چوبی در دست گرفته بود و به زمین می زد. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چه شده است که متفکرانه سر چوب را به زمین می زنید؟ آیا به این زمین علاقه ای دارید؟ حضرت فرمود: «نه، به خدا قسم که هیچ وقت میل و رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام؛ اما درباره مولودی فکر می کنم که از نسل فرزند یازدهم از فرزندان من خواهد بود. او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده است. برای او حیرت و غیبتی پیش می آید که در آن، بعضی از اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می شوند.» عرض کردم: ای امیرالمؤمنین، حیرت و غیبت چه مدتی خواهد بود؟ حضرت فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال.» عرض کردم: آیا واقعاً این امر صورت می گیرد؟ فرمود: «آری، گویی او خلق شده است؛ ولی ای اصبع، تو را با این امر چه کار؟ آن‌ها برگزیدگان این امت اند همراه با نیکان این عترت.» عرض کردم: بعد از آن چه خواهد

شد؟ فرمود: «پس از آن، هرچه خدا بخواهد می‌شود؛ زیرا خدا بدهاها، اراده‌ها، غایات و پایان‌ها دارد [خدای تعالی هرطور که بخواهد عمل می‌کند].»<sup>۱</sup>

### دلیل پنجم:

جابر بن عبدالله انصاری می‌گوید: «بر فاطمه (علیها السلام) وارد شدم و پیش‌روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان آن حضرت نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که آخرین آن‌ها قائم بود. نام سه‌تایشان محمد و نام چهارتایشان علی بود که سلام و صلوات خداوند بر



۱. این روایت در منابع مختلف یک بار با لفظ «سه‌تایشان علی»، بار دیگر «چهارتایشان علی» و بار دیگر با لفظ «دوتایشان علی» آمده که بسیار نادر هستند و جای تأمل چندانی ندارند.

اما مهم‌ترین منابعی که در آن‌ها با لفظ «چهارتا از آن‌ها علی» آمده است، عبارت‌اند از:

\* عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۵۲:

حسین بن احمد بن ادریس رحمته الله علیه به ما گفت: پدرم از احمد بن محمد بن عیسی و ابراهیم بن هاشم، هر دو از حسن بن محبوب از ابوجارود از اباجعفر از جابر بن عبدالله انصاری: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و پیش‌روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که آخرین آن‌ها قائم بود. نام سه‌تای آن‌ها محمد و چهارتا از آن‌ها علی بودند که سلام و صلوات خداوند بر همه‌شان باد.»

\* کمال الدین وتمام النعمة، شیخ صدوق، ص ۲۶۹:

محمد بن موسی بن متوکل رحمته الله علیه به ما گفت: محمد بن یحیی عطار و عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن حسین بن ابی‌خطاب از ابن محبوب از ابوجارود از اباجعفر از جابر بن عبدالله انصاری: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و پیش‌روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان آن حضرت نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که آخرین آن‌ها قائم بود. نام سه‌تای آن‌ها محمد و چهارتا از آن‌ها علی بود که سلام و صلوات خداوند بر همه‌شان باد.»

\* من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج ۴، ص ۱۸۰:

حسن بن محبوب روایت کرده است، از ابوجارود از اباجعفر از جابر بن عبدالله انصاری: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و پیش‌روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان آن حضرت نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که آخرین آن‌ها قائم بود. نام سه‌تا از آن‌ها محمد و چهارتا از آن‌ها علی بود.»

\* ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۴۴۶:

از ابوجارود از اباجعفر از جابر بن عبدالله انصاری: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و پیش‌روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندان آن حضرت نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که آخرین آن‌ها قائم بود. نام سه‌تا از آن‌ها محمد و چهارتا از آن‌ها علی بود.»

کسی که در این احادیث تأمل کند برایش روشن می‌شود که در همه آن‌ها عبارت «از فرزندان» آمده است که چنین معنا می‌دهند که این اوصیای اشاره‌شده از فرزندان فاطمه هستند بیه استثنای روایت واردشده در کتاب عیون اخبار الرضا (روایت اول) - و بدیهی است که علی علیه السلام همسر آن حضرت است نه فرزندش؛ در نتیجه باید از محاسبه حذف شود که به این ترتیب به مجموع سه علی خواهیم رسید نه چهارتا؛ نتیجه‌ای که به‌نظر می‌رسد نگارندگان یا چه بسا نسخه‌برداران در آن دخل و تصرفی کرده باشند تا با آنچه خود می‌فهمیده‌اند سازگار شده باشد؛ بدون در نظر داشتن

و مشابه حدیث فوق:

اباجعفر علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی میخ‌های این زمین هستیم یعنی ستون‌ها و کوه‌های زمین۔ خداوند به وسیله ما زمین را محکم نگاه داشته تا اهلش را در خود فرونبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من بروند زمین اهل خود را فرومی‌برد و به آن‌ها فرصت داده نمی‌شود.»<sup>۲</sup>

می‌گوییم: در روایت جابر پس از استثنا کردن اسم علی علیه السلام قائم همان احمد، فرزند امام

تناقضی که خود را در آن گرفتار کرده بوده‌اند.

در خصوص آنچه صدوق نقل کرده است وی همین روایت را در کتاب الخصال شیخ صدوق، ص ۴۷۷ و ۴۷۸ به صورت زیر آورده است:

پدرم علیه السلام به ما گفت: سعد بن عبدالله به ما گفت: محمد بن حسین ابی خطاب به ما گفت: از حسن بن محبوب از ابو جارود از اباجعفر از جابر بن عبدالله انصاری: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم و پیش روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا نوشته شده بود. دوازده تن را شمردم که یکی از آن‌ها قائم بود. نام سه‌تا از آن‌ها محمد و سه‌تا از آن‌ها علی بود.» همان طور که دیده می‌شود در این حدیث عبارت «سه‌تا از آن‌ها علی بود» آمده است و جای شگفتی است که در این روایت عبارت «از فرزندان» نیامده است! به این ترتیب می‌توانیم نتیجه بگیریم که روایت وارد شده در کتاب عیون از اصل خود منحرف شده است و به‌طور کامل قابل اعتماد نیست.

اما در خصوص روایت وارد شده در کتاب ارشاد، آنچه بر دخل و تصرف در آن تأکید می‌کند این نکته است که علامه حلی آن را در کتاب مختصر خود به نام «مستجد من ارشاد (مجموعه)»، علامه حلی، ص ۲۳۷ با عبارت «و سه‌تا از آن‌ها علی بودند» نقل کرده است:

از ابو جارود از اباجعفر محمد بن علی علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری، «بر فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا وارد شدم و پیش روی او لوحی بود که در آن نام‌های اوصیا از فرزندانش نوشته شده بود. دوازده اسم را شمردم که آخرین آن‌ها قائم از فرزندان فاطمه بود. نام سه‌تا از آن‌ها محمد و نام سه‌تا از آن‌ها علی بود.»

آقابزرگ تهرانی در کتاب خود، الذریعه، ج ۲۱، ص ۲ تصریح کرده است کتاب «مستجد من ارشاد» گزیده‌ای از کتاب ارشاد شیخ مفید است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۴.

مهدی علیه السلام است؛ زیرا علی علیه السلام همسر فاطمه علیها السلام است نه فرزندش. کسانی که در این روایت وارد شده‌اند فرزندان آن حضرت هستند. اینکه این روایت به صراحت بیان می‌کند که نام سه تن از آن‌ها علی بوده است نیز به همین مطلب دلالت می‌کند؛ در حالی که با وجود امیرالمؤمنین علی علیه السلام تعداد آن‌ها به چهار تن می‌رسد. در خصوص روایت دوم نیز چنین مطلبی گفته می‌شود؛ اینکه علی علیه السلام با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: «**و تو ای علی**» استثنا شده است. به هر حال علی علیه السلام برادر رسول خداست نه فرزندش؛ بنابراین در مجموعه «و دوازده تن از فرزندانم» وارد نخواهد شد.

### دلیل ششم:

«در صاحب این امر سنت‌هایی از چهار پیامبر وجود دارد: سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم». عرض کردم: سنتی از موسی چیست؟ فرمود: «ترسان و مراقب». عرض کردم: سنتی از عیسی چیست؟ فرمود: «آنچه درباره عیسی گفته شد درباره او نیز گفته می‌شود.» گفتم: سنت یوسف چیست؟ فرمود: «زندانی و غیبت». گفتم: سنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ فرمود: «هنگامی که قیام کند به روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرکت می‌کند با این تفاوت که او آثار محمد را آشکار می‌سازد. شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می‌کند و می‌کُشد و می‌گُشد تا خداوند راضی شود.» گفتم: چگونه رضایت خداوند را متوجه می‌شود؟ فرمود: «خداوند رحمت و شفت را در قلبش می‌اندازد.»<sup>۱</sup>

واضح است که دست دشمنان از رسیدن به امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام کوتاه است؛ پس منظور از صاحب الامر که به زندان می‌افتد شخص دیگری غیر از امام مهدی علیه السلام است و اینکه «شمشیر را هشت ماه بر دوش خود حمل می‌کند» اشاره‌ای است به اینکه شخصیت مدنظر، فرمانده پرچم‌های سیاه است. او احمد فرزند امام مهدی علیه السلام است؛ همان طور که روایتی که اندکی پیش‌تر تقدیم شد بر این مطلب دلالت می‌کند؛ روایتی که بر خروج

مردی از اهل بیت امام مهدی علیه السلام تصریح می کند.

در کنز العمال آمده است:

از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «هنگامی که سفیانی، سپاهی را به سوی مهدی گسیل می دارد در بیداء برایشان خسف رخ خواهد داد (در زمین فرومی روند) که خبرش به شام می رسد. آن ها به خلیفه خود می گویند: مهدی خروج کرد؛ با او بیعت کن و تحت فرمان او در بیا که در غیر این صورت تو را می کشیم. پس برای بیعت به سوی او می فرستد. مهدی می رود تا به بیت المقدس می رسد. خزائن به او تحویل می شود، و عرب و عجم و «اهل حرب»<sup>۱</sup> و روم و غیر ایشان بدون هیچ جنگی به اطاعت از او درمی آیند تا اینکه مسجدهایی در قسطنطنیه و جاهای دیگر بنا می کند و قبل از آن مردی از اهل بیتش بر اهل مشرق خروج می کند، شمشیر را هشت ماه بر دوش می کشد، می کشد و مُثله می کند و به سوی بیت المقدس متوجه می شود.»<sup>۲</sup>

### دلیل هفتم:

از یزید کناسی از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است: «در صاحب این امر شباهتی از یوسف وجود دارد؛ او فرزند کنیزی سیاه است.»<sup>۳</sup>

امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام فرزند سیده نرگس علیها السلام دختر فرمانروای روم است و وی کنیزی سیاه پوست نیست؛ بنابراین منظور از صاحب الامر، فرزندش «احمد» است.

---

۱. بر همه کفار جز اهل ذمه که پایبند به پیمان خویش هستند، عنوان اهل حرب یا حربی اطلاق می شود؛ خواه در

حال جنگ با مسلمانان باشند یا نباشند. (مترجم، منبع: سایت ویکی فقه)

۲. کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۸۹؛ مراجعه کنید به الفتن، ابن حماد، ص ۱۹۸.

۳. غیبت، نعمانی، ص ۱۶۶.

## دلیل هشتم:

از امام رضا علیه السلام روایت شده است: «گویی پرچم‌هایی را می‌بینم، از مصر می‌آیند، رنگ آمیزی شده به رنگ سبز، تا به شامات وارد می‌شوند و به فرزند صاحب وصیت‌ها تحویل داده می‌شوند.»<sup>۱</sup>

صاحب وصیت‌ها، امام مهدی علیه السلام است که در روایت وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تعبیر مشابهی برای ایشان وارد شده؛ آنجا که در توصیف امام مهدی علیه السلام می‌فرماید که او «نگهداشته شده از آل محمد است» و فرزند ایشان، احمد مذکور در وصیت رسول خداست و اینکه «پرچم‌هایی از مصر به او تحویل داده می‌شود» دلیلی است بر اینکه او همان قائم است.

## دلیل نهم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «از فرزندان من دوازده تقیب (جلودار)، نجیب (نیک‌نژاد و خوش‌گوهر)، فهمیده و محدث هستند که آخرین آن‌ها قائم به حق است؛ کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همان طور که از ظلم و ستم پر شده است.»<sup>۲</sup>

فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله عبارت‌اند از: ۱. حسن؛ ۲. حسین؛ ۳. سجاد؛ ۴. باقر؛ ۵. صادق؛ ۶. کاظم؛ ۷. رضا؛ ۸. جواد؛ ۹. هادی؛ ۱۰. عسکری؛ ۱۱. مهدی علیه السلام؛ زیرا علی علیه السلام برادر ایشان است نه فرزندش و حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو پدران این امت هستند. در عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای علی، تو برادر من و وزیر من و صاحب پرچم من در دنیا و آخرت هستی و تو صاحب حوض من هستی. هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس تو را دشمن بدارد با من دشمنی کرده است.»<sup>۳</sup>

۱. ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۳۷۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۰۸؛ غیبت، طوسی، ص ۱۰۲.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۴.

امام مهدی علیه السلام فرزند یازدهم رسول خداست؛ پس فرزند دوازدهم او یا همان آخرین فرزندی که حدیث از او یاد می‌کند «احمد» یادشده در وصیت مقدس است و به این ترتیب او همان قائم نیز هست.

روایت دیگری که بر آنچه بیان شد تأکید می‌کند: <sup>۱</sup>

از اباحمزه از اباجعفر امام باقر علیه السلام نقل است که فرمود: «خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را به سوی جن و انسان فرستاد و بعد از او دوازده وصی هستند. بعضی از آنها قبلاً بودند و بعضی از آنها بعداً می‌آیند. هر وصی، سنتی دارد؛ اوصیای بعد از محمد صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام هستند و آنها دوازده نفر بودند. امیرالمؤمنین علیه السلام بر سنت مسیح علیه السلام است.» <sup>۲</sup>

بنابراین اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سنت اوصیای عیسی علیه السلام هستند و آنها دوازده نفر بودند و علی علیه السلام بر سنت عیسی علیه السلام است؛ پس آن حضرت در مجموعه دوازده نفر وارد نمی‌شود و نفر دوازدهم «احمد علیه السلام» خواهد بود.

و در بحارالانوار آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «و خداوند به اهل زمین نظری انداخت و از بین ایشان دو مرد را برگزید: یکی از آنها من بودم که مرا رسول و نبی مبعوث فرمود و دیگری علی بن ابی طالب بود و به من وحی فرمود که او را برادر، دوست، وزیر، وصی و جانشینم برگزینم... بدانید خداوند بار دیگر نظر انداخت و بعد از ما دوازده وصی از اهل بیتم برگزید و آنها را یکی بعد از دیگری بهترین‌های امت من قرار داد؛ مانند ستارگان در آسمان

---

۱. در خصوص روایاتی که در این قسمت خواهیم آورد خواننده محترم می‌تواند به کتاب «بعد از دوازده امام» مراجعه کند که این روایت‌ها در این کتاب بحث و بررسی شده‌اند و برخی شبهاتی که در خصوصشان وارد شده‌اند نیز پاسخ گفته شده‌اند.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲؛ الامامة والتبصرة، ص ۱۳۴.

که هر وقت ستاره‌ای غروب کند ستاره دیگری طلوع خواهد کرد...»<sup>۱</sup>

از زراره نقل شده است: شنیدم ابا جعفر علیه السلام می فرمود: «دوازده امام از آل محمد، همگی مُحَدَّث (کسانی که فرشتگان با آن‌ها سخن می گویند) از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام هستند، و رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام هر دو پدران آن‌ها هستند.»<sup>۲</sup>

در غیبت طوسی آمده است: محمد بن یحیی از محمد حسین از مسعدة بن زیاد از ابا عبد الله علیه السلام، و محمد بن حسین از ابراهیم بن ابی یحیی مدنی از هارون عبدی از ابوسعید خدری نقل کرده است: در زمان هلاکت ابوبکر و جایگزینی عمر من در آنجا حاضر بودم که یک یهودی از بزرگان یثرب که زعامت یهودیان مدینه را برعهده داشت وارد شد و او عالم‌ترین شخص اهل زمانش بود تا به عمر رسید و به او گفت: ای عمر، من به نزد تو آمدم تا به دین اسلام بپیوندم. اگر آنچه را که از تو می‌پرسم پاسخ گویی تو از همه اهل این کتاب و سنت عالم‌تر خواهی بود و همه آنچه می‌خواهم بپرسم اینکه... عمر به او گفت: من در این مقام نیستم؛ ولی تو را به شخصی هدایت می‌کنم که داناترین امت ما به کتاب و سنت است و هر آنچه می‌خواهی از او بپرس. او این شخص است و به علی علیه السلام اشاره کرد... تا آنجا که امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: «این امت دوازده امام هدایت دارند که از فرزندان پیامبرش هستند و آن‌ها از من هستند. اما جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله ما در بهشت، در بهترین و باشرافت‌ترین جای آن است، بهشت عدن. اما اینکه چه کسانی با ایشان در بهشت هستند، آن‌ها دوازده تن از فرزندان او و مادرشان و جدشان و مادر مادرشان و فرزندانشان هستند که هیچ‌کسی با آن‌ها این مقام را شریک نیست.»<sup>۳</sup>

در کتاب کفایة الاثر از انس بن مالک نقل شده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خصوص حواریون عیسی سؤال کردم. فرمود: «آن‌ها از خالص‌ترین‌ها و برگزیدگان او بودند. آن‌ها

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۸.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۱؛ غیبت، طوسی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۳. غیبت طوسی، ص ۱۵۲ تا ۱۵۴.

جامع ادله..... ۱۰۴

دوازده نفر بودند که برای یاری خدا و فرستاده اش خالص و پاک شده بودند. نه نرمشی داشتند، نه ضعفی و نه شک و تردیدی. آن‌ها عیسی علیه السلام را با بصیرت، و تا آخرین لحظه، و با جدیت، و با فروتنی یاری می کردند.» عرض کردم: حواریون شما چه کسانی هستند ای رسول خدا؟ فرمود: «امامان بعد از من، دوازده نفر از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام. آن‌ها حواریون و باران دین من هستند؛ سلام و درود خدا بر آن‌ها باد.»<sup>۱</sup>

و در کتاب کافی شیخ کلینی آمده است: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «این امت دوازده امام هدایتگر از نسل پیامبرشان دارند و آن‌ها از من هستند.»<sup>۲</sup>

### دلیل دهم:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ای علی، من فاطمه دختر خودم، بانوی زنان جهانیان را و کسی که برایم بعد از تو محبوب‌ترین است به همسری تو درمی آورم. از شما دو فرزند متولد خواهند شد که سروران جوانان بهشت هستند؛ همچنین پس از روزگار من - شهدای به خون آغشته و مقهور روی زمین و بزرگواران گران قدر نورانی که خداوند به وسیله آن‌ها آتش ستمکاری را فرومی نشاند و حق را به دست آنان زنده و باطل را به وسیله آنان نابود می گرداند. تعداد آنان به عدد ماه‌های سال خواهد بود. آخرین آن‌ها کسی است که عیسی بن مریم علیها السلام پشت سرش به نماز خواهد ایستاد.»<sup>۳</sup>

این فرموده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم «تعداد آنان به عدد ماه‌های سال خواهد بود» یعنی تعدادشان دوازده نفر است و آن‌ها از فرزندان علی و فاطمه علیها السلام هستند. بنابراین «احمد» کامل کننده تعداد آن‌ها یعنی دوازدهمین آن‌ها خواهد بود و او همان کسی است که عیسی علیه السلام

۱. کفایة الاثر، ص ۶۸ و ۶۹.

۲. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۵۸.



پشتِ سرش به نماز می ایستد و در نتیجه او قائم است.

### دلیل یازدهم:

در کتاب سلیم بن قیس در خبری طولانی آمده است: سپس [پیامبر] دستش را بر حسین علیه السلام زد و فرمود: «ای سلمان، مهدی امت من - کسی که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ستم و جور پر شده است - از فرزندان این شخص است؛ امام فرزند امام، عالم فرزند عالم، وصی فرزند وصی؛ پدرش که بعد از او می آید امام، وصی و عالم است.» [سلمان] گفت: عرض کردم: ای پیامبر خدا، مهدی برتر است یا پدرش؟ فرمود: «پدرش از او برتر است. او [پاداشی] همانند پاداش همه آن ها را دارد؛ چون خدا به واسطه او همه آن ها را هدایت می کند.»<sup>۱</sup>

پس با توجه به حدیث شریف مذکور، مهدی کسی است که پدرش بعد از او می آید و این خصوصیتی است که بر احمد منطبق می شود؛ زیرا کسی است که پدرش او را می فرستد تا امر را اقامه و زمین را پاک سازی کند.

## دلیل دوازدهم:

در کتاب سلیم بن قیس در روایتی طولانی آمده است: «به راستی که علی بن ابی طالب را هشت خصوصیت زیرکانه نافذ و نیز فضایی هست که در احدی از مردم راهی ندارد... تا آنجا که می فرماید: سوگند به آنکه جانم به دست اوست، مهدی این امت از ماست؛ کسی که خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد پر می کند، آن گونه که از ظلم و ستم پر شده باشد. فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای رسول خدا! کدامیک از اینان که نام بردی برتر است؟ رسول خدا فرمود: برادرم علی برترین امتم است و پس از علی و پس از تو و پس از دو پسر و نوهام حسن و حسین و پس از اوصیایم از فرزندان این پسر رسول خدا با دست خود به حسین اشاره فرمود. حمزه و جعفر برترین امتم هستند. مهدی از آنان است و کسی که قبل اوست از او برتر است؛ اولی برتر از آخری است؛ زیرا او امامش است و آخری وصی اولی است... تا آخر حدیث.»<sup>۱</sup>

در این روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید که پدر مهدی علیه السلام برتر از اوست یعنی برتر از مهدی علیه السلام است. اما با توجه به دیگر روایات می دانیم که امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام از پدرش حسن عسکری علیه السلام و حتی از همه امامان از نسل حسین علیه السلام برتر است. بنابراین چنین نتیجه گرفته می شود که منظور از «مهدی» در این روایت «احمد» یادشده در وصیت رسول خداست؛ همان کسی که در روایت وصیت گفته شده از جمله نامهایش «مهدی» است. دلیل بر برتر بودن امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام تقدیم می شود:

ابوبصیر از اباعبدالله امام صادق و آن حضرت از پدران خود علیهم السلام می فرماید: «رسول خدا فرمود: به درستی که خدای عزوجل از هر چیزی، یکی را برگزید: از زمین، مکه را اختیار کرد، از مکه مسجد الحرام، از مسجد الحرام آن بخشی را که کعبه در آن قرار دارد، از چهارپایان،

ماده‌هایشان را، از گوسفندان، میش، از روزها روز جمعه، از ماه‌ها ماه رمضان، از شب‌ها شب قدر، از مردم بنی‌هاشم، از بنی‌هاشم من و علی، از نسل من و علی، حسن و حسین را اختیار کرد و آن سلسله را تا دوازده امام از فرزندان حسین کامل کرد که نهمین آنان، باطنشان و ظاهرشان است و او برترین و قائم ایشان است.»<sup>۱</sup>

## دلایل و اشارات دیگری که شخصیت قائم را مشخص می‌کند

**اول:** روایاتی که قائم را در قالب دو شخصیت به تصویر می‌کشند، نه یک شخصیت. برخی از این روایات تقدیم می‌شود:

### روایت اول:

از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی نقل شده است: «خدمت علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی رسیدم و از او در خصوص اولاد ابامحمد امام حسن عسکری علیه السلام سؤال کردم. وی گفت: ای برادر، از امر بسیار بزرگی سؤال کردی. من بیست مرتبه به حج مشرف شدم... تا آنجا که گفت: داخل خیمه شدم. دیدم آن حضرت علیه السلام نشسته، دو پارچه در برداشت که یکی را روی شانه انداخته و دومی را به کمر بسته بود. یک طرف پارچه‌ای را که به شانه بسته بود برگردانده، روی دوشش انداخته بود. حضرت مانند گل ارغوانی بود که شبنم بر آن نشسته باشد و نسیم حرکتش می‌دهد و در این حال امام همچون شاخه درخت بان و ساقه ریحان بود. آقا، بخشنده، متقی و پاکیزه بود. نه خیلی بلندقد بود و نه کوتاه‌قد؛ بلکه قامت مبارکش متوسط بود. سر مبارک حضرت گرد بود، پیشانی‌اش بلند، ابروانش کمانی و کشیده و بینی مبارکش نازک و کشیده بود. گونه‌هایی صاف با خالی در گونه راست که مانند دانه مشک روی عنبر چکیده باشد.»<sup>۲</sup>

۱. غیبت نعمانی، ص ۷۳.

۲. غیبت طوسی، ص ۲۶۳ تا ۲۶۶.

## روایت دوم:

حمران بن اعین گوید: «به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم، من وارد مدینه شدم، در حالی که کیسه چرمینی به کمر داشتم. در آن هزار دینار بود و با خدا عهد بستم که آن را دینار دینار جلوی در خانه شما انفاق کنم، یا اینکه شما پاسخ سؤال مرا بفرمایید. فرمود: «ای حمران، سؤال کن تا پاسخت را دریافت کنی و دینارهایت را انفاق نکن.» (حمران می گوید) عرض کردم: از شما به جهت نزدیکی تان به رسول خدا صلی الله علیه و آله می پرسم، شما صاحب الأمر و قائم آن هستید؟ فرمود: «خیر.» عرض کردم: پدر و مادرم به فدایتان، پس چه کسی است؟ فرمود: «او سرخ و سفید است، چشمانی فرورفته دارد، ابروانی پرپشت و برجسته، میان شانه هایش پهن است، بر سر ایشان حَزاز (شوره) است، و در صورتش نشانه ای است؛ خدا موسی را رحمت کند.»<sup>۱</sup>

## روایت سوم:

از اباجعفر امام محمد بن علی باقر علیه السلام و او از پدرش از جدش روایت کرده است: امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که بر منبر بود فرمود: «در آخر الزمان از فرزندان من مردی ظهور خواهد کرد که رنگش سفید متمایل به سرخ است، شکم و ران های عریض و پهن و شانه هایی بزرگ دارد. در پشت او دو خال است، یکی به رنگ پوست و دیگری شبیه خال پیامبر. او دو اسم دارد: اسمی مخفی و اسمی آشکار. اما اسم مخفی «احمد» است و اسمی که آشکار است محمد...»<sup>۲</sup>

## روایت چهارم:

۱. غیبت، نعمانی، ص ۲۱۵.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳.

یحیی بن فضل نوفلی می گوید: بر ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد وارد شدم، در حالی که از نماز عصر فارغ شده، دستانش را به آسمان بلند کرده بود و می فرمود: «تو خداوندی هستی که معبودی جز تو نیست که اول و آخر و آشکار و نهان هستی... تا آنجا که فرمود: از تو می خواهم بر محمد و آل محمد درود فرستی و در فرج انتقام گیرنده ات از دشمنان تعجیل فرمایی و به وعده ای که به او داده ای وفا کنی. ای صاحب بزرگی و کرامت.» عرض کردم: برای چه کسی دعا می فرمایید؟ فرمود: «برای مهدی آل محمد علیه السلام». سپس فرمود: «پدرم فدای کسی که شکمش فراخ، ابروانش پیوسته و ساق های پایش باریک است، شانتهای پهنی دارد، چهره اش گندمگون است و با وجود رنگ گندمی که دارد، به واسطه شب بیداری رنگ زرد بر او نمایان است. پدرم فدای کسی که شبها مراقب ستارگان است در حالی که سجده و رکوع می کند...»<sup>۱</sup>

در روایت اول ابن مهزیار امام مهدی علیه السلام را توصیف می کند. او امام را بعینه دیده است و از توصیفات او متوجه می شویم که امام علیه السلام:

۱. نه خیلی بلند قامت است و نه قد کوتاه؛ بلکه قامت و هیكلی متوسط دارد؛ بنابراین او مردی با قامتی متوسط است، نه قد کوتاه و نه قد بلند؛
  ۲. ابروانی باریک و کشیده دارد؛
  ۳. بینی باریک و کشیده دارد؛
  ۴. گونه های صاف دارد؛
  ۵. در گونه راستش خالی دارد.
- ولی روایت دوم صاحب الامر را چنین توصیف می کند:

۱. رنگ پوست متمایل به سرخ؛

۲. چشمانی گود و فرورفته دارد؛

۳. ابروانی پرپشت و برجسته؛

۴. چهارشانه و دارای شانه‌هایی پهن؛

۵. در سرش شوره دارد؛

۶. در صورتش اثری است؛

۷. بلندقامت. این سخن امام که «خدا موسی را رحمت کند» وی را به موسی عَلَيْهِ السَّلَام تشبیه می‌کند. در قصص الانبیاء جزایری آمده است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «ابراهیم و موسی و عیسی -صلوات خدا بر آن‌ها- را دیدم؛ اما موسی، مردی بلندقامت بود.»

نتیجه این مقایسه:

امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام قامت متوسطی دارد؛ در حالی که صاحب الامر بلندقامت است.

امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام ابروانی باریک و کشیده دارد؛ در حالی که صاحب الامر ابروانی پرپشت و برجسته دارد.

امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام در گونه‌اش خالی دارد؛ در حالی که صاحب الامر در گونه‌اش اثری دارد؛ و اثر ناشی از حرکت -طبق کتاب صحاح جوهری- چیزی است که از کشیده شدن چیزی باقی می‌ماند.

به این ترتیب مشخص می‌شود که صاحب الامر، شخص دیگری غیر از امام مهدی محمد بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَام است.

اکنون به دو روایت دیگر نگاهی می‌کنیم:

در روایت سوم، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرزندش را که در آخر الزمان خروج می‌کند به این شکل

توصیف می فرماید که او: سفید مایل به سرخ است؛<sup>۱</sup> در حالی که امام کاظم علیه السلام مهدی آل محمد را در روایت چهارم گندمگون توصیف می کند که رنگ وی از فرط شب زنده داری به زردی می گراید.<sup>۲</sup>

۱. روایات در این معنا بسیارند؛ از جمله آنچه شیخ صدوق در کمال الدین آورده است: محمد بن علی بن عبدالرحمن عابدی - از عبد قیس - از ضوء بن علی عجللی از مردی از اهل فارس به ما خبر داد و گفت: به «سر من رای» (سامرا) رفتم و به در خانه ابامحمد علیه السلام رسیدم. ایشان علیه السلام بدون اینکه اجازه ای بگیرم مرا فراخواند. وقتی داخل شدم و سلام کردم به من فرمود: «ای پسر فلانی، حالت چطور است؟» سپس به من فرمود: «بنشین ای فلانی...» تا آنجا که می گوید: روزی بر او وارد شدم، در حالی که او در خانه و مردی نیز آنجا بود. صدای حرکتی را در خانه شنیدم. مرا ندا داد همان جا بمان و بیرون نرو. من نه جرئت کردم خارج شوم و نه داخل. کنیزی به سوی من آمد، در حالی که چیزی پیچیده شده همراه داشت. سپس مرا نداد داد که داخل شوم. داخل شدم، آن کنیز را نداد داد و او بازگشت. سپس به او فرمود: «آنچه را که همراه داری آشکار کن.» او آن را آشکار کرد؛ پسری بود زیبا و سپیدرو.

همچنین از یعقوب بن منقوش روایت شده است که گفت: خدمت ابامحمد حسن بن علی علیه السلام وارد شدم، در حالی که ایشان بر سکویی در خانه نشسته، و سمت راست او اتاقی بود که پرده اش آویخته بود. عرض کردم: «ای آقای من، صاحب الامر کیست؟ فرمود: «**پرده را بالا بزن.**» پرده را بالا زدم و پسر بچه ای به قامت پنج وجب که حدود هشت یا ده سال داشت بیرون آمد، با پیشانی بلند، روی سپید و چشمانی دُر افشان و دو کف ستبر، دو زانوی برگشته، با خالی بر گونه راستش و گیسوانی بر سرش. او آمد و روی زانوی ابومحمد علیه السلام نشست. آنگاه به من فرمود: «**این همان صاحب شماس است...**». کمال الدین و تمام النعمة، باب شاهد قائم علیه السلام و دیدن او و سخن گفتن با او.

۲. از جمله روایاتی که ایشان را گندمگون توصیف می کند روایتی است که متقی هندی نقل کرده است: محمد بن یحیی از واقدی از شیوخ و بزرگان برای من روایت کرده است، ابن عباس می گفت: شنیدم عمر رضی الله عنه می گفت: من این ثروت موجود در کعبه را رها می کنم و آن را بر نمی دارم تا در راه خداوند متعال و در راه خیر هزینه کنم؛ و این به دلیل آنچه بود که او از علی بن ابی طالب شنید. عمر گفت: نظر تو چیست ای پسر ابوطالب؟ به خدا سوگند هر چه به من بفرمایی همان کنم. گفت: علی به او گفت: «**شایسته تر است آن را رها کنی.**» صاحبس مردی است که در آخرالزمان می آید: **مردی تنومند، گندمگون و بلند قامت.**» کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۴، ص ۱۰۹.

همچنین آنچه علامه مجلسی روایت کرده است: اباجعفر علیه السلام فرمود: «**مهدی، مردی از فرزندان فاطمه است.** او **گندمگون است.**» بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۳.

همچنین روایت کرده است: اباعبدالله علیه السلام فرمود: «**جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، براق را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، در حالی که یکی از آن ها لگامش و دیگری رکابش را گرفته بود...**» سپس به آسمان ششم بالا رفتیم. در آنجا مردی

پس این دو روایت دو شخص را توصیف می‌کنند نه یک شخص.

دوم: ابوحزمه می‌گوید بر ابا عبد الله امام صادق علیه السلام وارد شدم و پرسیدم آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: «نه». گفتم پسر شماس است؟ فرمود: «نه». گفتم پسرِ پسرِ شماس است؟ فرمود: «نه». گفتم پسرِ پسرِ پسرِ شماس است؟ فرمود: «نه». گفتم پسرِ پسرِ پسرِ پسرِ شماس است؟ فرمود: «نه». گفتم پسرِ پسرِ پسرِ پسرِ پسرِ شماس است؟ فرمود: «نه». گفتم کسی که آن [یعنی زمین] را پر از عدل می‌کند؛ همان طور که پر از ظلم‌وستم شده باشد. او در فترتی از ائمه می‌آید؛ همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله در فترتی از رسولان مبعوث شد.»<sup>۱</sup>

نگارنده کتاب شرح اصول کافی در حالی که معنای فترت (مدت زمان) را توضیح می‌دهد، می‌گوید: «در دوران فترتی از فرستادگان؛ فترت یعنی ضعف و شکسته شدن و فاصله بین دو فرستاده از فرستادگان خداوند متعال؛ یعنی او بعد از مدت زمان انجام نگرفتن ارسال و

---

گندمگون و بلندقامت بود؛ گویی همچون یک کژدم بود و با اینکه دو پیراهن بر تن داشت مویش از میان آن‌ها بیرون زده بود. شنیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل گمان می‌کردند من گرامی‌ترین فرزند آدم در پیشگاه خدا هستم، در حالی که این مرد نزد خدا از من گرامی‌تر است. گفتم: این مرد کیست ای جبرئیل؟ گفت: این مرد موسی بن عمران برادر توست. بر او سلام کردم و او نیز بر من سلام کرد. برای او آمرزش خواستم و او نیز برای من آمرزش خواست...» بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۹.

شایان ذکر است اشاره‌ای داشته باشم به اینکه از آنچه در برخی روایات وارد شده است چنین برمی‌آید که امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام پوستی گندمگون دارد که برخی، این روایات را با آنچه بیان داشتیم در تعارض می‌دانند. نمونه‌ای از این روایات آنچه است که در روایت ضراب اصفهانی وارد شده که می‌گوید: «... و مردی را دیدم متوسط، گندمگون، به زردی می‌زد، در رخسارش نشانه سجده بود، دو پیراهن بر تن داشت و سر و روی خود را با پارچه نازکی پوشانده بود. نعلینی رو باز به پا داشت و به من خبر داد که او را به صورت دیگری هم دیده بوده است. او به سوی اتاقی که در آن خانه بود بالا رفت...» دلائل الامامة، ص ۵۴۶.

با وجود واضح بودن اینکه رنگ گندمگونی که وی دیده است، چه بسا ناشی از تاریک بودن آن خانه بوده باشد، عبارت «به من خبر داد که او را به صورت دیگری هم دیده بوده است» ما را مطمئن می‌سازد که او ایشان را به وضوح و روشنی ندیده است.



متوقف شدن وحی ارسال شده است.»<sup>۱</sup>

پس صاحب الامر به این صورت توصیف می شود که بعد از دورانی از نبودن امامان (فترت) خواهد آمد؛ یعنی پس از متوقف شدن بعثت امامان خواهد آمد یا پس از توقف ارسال آن ها؛ و این خصوصیتی است که بر امام مهدی علیه السلام منطبق نیست؛ زیرا بین بعثت آن حضرت علیه السلام و پدران علیهم السلام هیچ انقطاعی صورت نگرفته و امامت بلافاصله پس از وفات پدر آن حضرت علیه السلام به ایشان علیهم السلام تسلیم شد و ایشان به انجام وظیفه امامت پرداخت. نه تنها در دوران غیبت صغری که بلافاصله پس از وفات پدر بزرگوارش بود، بلکه همه می دانند که امامت ایشان حتی در غیبت کبری نیز ساری و جاری بوده و هست.

بنابراین معنای این حدیث بر «احمد» فرزند امام مهدی علیه السلام منطبق خواهد شد که امامت را بعد از غیبت طولانی امام مهدی علیه السلام تحویل می گیرد و در روایت نیز به این نکته اشاره ای شده است که او از سوی پدرش و اندکی پیش از ظهور پدرش فرستاده خواهد شد؛ زیرا آمدن او بعد از پدرش مانع از این انطباق می شود که «وی بر فترتی از فرستادگان مبعوث خواهد شد.»

**سوم:** حذلم بن بشیر روایت کرده، می گوید: به علی بن حسین علیه السلام عرض کردم: خروج مهدی علیه السلام را برایم توصیف کن و دلایل و نشانه های آن را به من بفرما؟ فرمود: «قبل از خروج او مردی در سرزمین جزیره می آید که به او عوف سلمی گفته می شود. جایگاه او تکریت است و در مسجد دمشق می میرد. سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می کند. پس از آن سفیانی ملعون از وادی یابس خروج می کند. او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است. وقتی سفیانی ظاهر شود مهدی پنهان می شود و بعد از آن خروج می کند.»<sup>۲</sup>

مهدی که در این روایت مدنظر بوده شخصیتی غیر از امام مهدی محمد بن الحسن

۱. شرح اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۴۴.

عسکری علیه السلام است؛ زیرا مهدی مدنظر در این روایت پیش از سفیانی ظاهر می شود و این نکته از معنای این گفتار امام حاصل می شود: «وقتی سفیانی ظاهر شود، مهدی پنهان می شود.» یعنی مهدی قبل از ظهور سفیانی، ظهور کرده بوده و وقتی سفیانی ظهور کند مهدی مخفی می شود و بدیهی است توصیف اینکه شخصی مخفی شود، برای کسی که قبلاً ظاهر نبوده، نمی تواند معنایی داشته باشد؛ به علاوه مشخص است که امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام بعد از ظهور سفیانی ظاهر می شود نه قبل از وی، و سفیانی یکی از علامت های حتمی پیش از ظهور امام مهدی محمد بن الحسن علیه السلام است. اما اینکه کورانی در کتاب خود «عصر ظهور» پنداشته است که امام مهدی ظهور کوچکی (ظهور اصغر) دارد<sup>۱</sup> تأویل و افتراپی است که مورد تأیید روایات نیست؛ بلکه روایات خلاف این مطلب را بیان می کنند. کورانی از حقیقت قائم غافل مانده و این غفلت، او را به فرض گرفتن دوران موهوم «ظهور اصغر» سوق داده است تا به این ترتیب بتواند کاستی های فهم خود از مهدی را پوشش دهد؛ تصویری که از آن مهدی که در آخر الزمان متولد خواهد شد به کلی خالی است؛ زیرا او تنها وجود داشتن یک مهدی یعنی امام محمد بن الحسن عسکری علیه السلام را فرض گرفته است؛ به علاوه همان گونه که روایت فوق بیان می دارد- این مهدی بعد از سفیانی ظاهر خواهد شد نه قبل از آن. به این ترتیب کورانی به جای اینکه به اصلاح تصور غلط خود بپردازد به این تصور به عنوان حقیقتی ثابت شده توجه می کند و بر همین اساس اقدام به تأویل روایت ها کرده است و نیز مواردی را فرض کرده که به هیچ وجه روایت ها سخنی از آن ها به میان نیاورده اند!

واقعیت آن است که اعتقاد داشتن به «ظهور اصغر» در نهایت تناقض قرار خواهد گرفت؛ زیرا در این صورت بعد از این ظهور کوچک باید غیبت سومی برای امام مهدی وجود داشته

۱. کورانی این دوران را «دوران ظهور صغری» نامیده است. مراجعه کنید به عصر ظهور، ص ۱۹۱. مرکز پژوهش های تخصصی نیز در این نظر با کورانی موافق است. می توانید از نظرات آن ها در سایتشان اطلاع حاصل کنید:

باشد و این مخالف متونی است که بر وجود تنها دو غیبت دلالت می‌کنند؛ به‌علاوه این ظهور کوچک موهومی که پیش از ظهور سفیانی است باید پیش از ظهور یمانی نیز اتفاق بیفتد؛ چراکه یمانی زمینه‌ساز امام است. حال چگونه زمینه‌ساز امام می‌تواند پیش از امام ظهوری داشته باشد؛ در حالی که امام پیش از ظهور آن زمینه‌ساز - که یمانی است - ظهور کرده است؟!

**چهارم:** جابر جعفی می‌گوید: از اباجعفر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: عمر بن خطاب از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: مرا از مهدی خبر بده که اسمش چیست؟ فرمود: «**اما در خصوص اسم او، حبیبم از من پیمان گرفته که از نام او سخن نگویم تا آن زمان که خداوند او را مبعوث کند...**»<sup>۱</sup>

از روایت فوق مشخص می‌شود که مهدی یا همان صاحب‌الامر کسی است که رسول خدا پیمان گرفته نامش برده نشود تا هنگامی که خداوند او را مبعوث نماید؛ یعنی تا زمانی که خودش هشدار دهد و واقعیت خود را به مردم بشناساند.

توضیحی که کورانی بر این روایت می‌نویسد به‌هیچ‌وجه صحیح نیست؛ آنجا که می‌گوید: «چه بسا منظور وی از این گفتار "تا هنگامی که خداوند او را مبعوث کند" تا هنگامی که متولد می‌شود بوده باشد.»<sup>۲</sup> روشن است امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌خواهد تا پیش از زمانی که خداوند او را مبعوث کند نامی از وی بر زبان برآند؛ و حتی منظورش این است که مهدی خودش کسی خواهد بود که خود را به مردم خواهد شناساند و این در هنگام ظهورش خواهد بود نه تولدش. اینکه امامان علیهم السلام در روایات بسیاری از بردن صریح نام مهدی خودداری کرده‌اند بر این نکته مهر تأکید می‌زند؛ با وجود اینکه آن‌ها اسم امام مهدی محمد بن الحسن را بر زبان رانده‌اند. از جمله این روایات، روایتی است که از طریق عبدالله بن سنان وارد شده که می‌گوید: شنیدم

۱. غیبت طوسی، ص ۳۰۵.

۲. معجم موضوعی، ص ۳۰۶.

اباعبدالله امام صادق علیه السلام می فرمود: «منادی به اسم صاحب این امر از آسمان ندا می دهد که آگاه باشید که این امر برای فلانی فرزند فلانی است؛ پس جنگ از چهره روست؟»<sup>۱</sup>

و از ابوصبیر روایت شده است: امام صادق علیه السلام به ما فرمود: «به نام قائم ندا داده می شود که ای فلانی فرزند فلانی به پا خیز.»<sup>۲</sup>

**پنجم:** از ابن ابی یعفور نقل شده است: بر ابوعبدالله علیه السلام وارد شدم، در حالی که عده ای از صحابه اش نزد ایشان بودند. به من فرمود: «ای ابن ابی یعفور! آیا قرآن را خوانده ای؟» عرض کردم بله، به این صورت. فرمود: «از همان قرائت پرسیدم نه چیز دیگر.» گفتم بله، فدایت شوم؛ اما چرا؟ فرمود: «زیرا موسی علیه السلام با قومش سخنی گفت و آن را تاب نیاوردند؛ پس در مصر بر او خروج کردند و با او جنگیدند، و او نیز با آن ها جنگید و آن ها را کشت؛ و عیسی علیه السلام با قومش سخنی گفت و آن را تاب نیاوردند؛ پس در تکریت بر او خروج کردند و با او جنگیدند. او نیز با آن ها جنگید و آن ها را کشت؛ و این همان سخن خداوند عزوجل است که می فرماید: ﴿فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ﴾<sup>۳</sup> (پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند. پس ما کسانی را که ایمان آورده بودند علیه دشمنانشان مدد کردیم تا پیروز شدند). هنگامی که اولین قائم از ما اهل بیت قیام کند، به گونه ای با شما سخن خواهد گفت که آن را تاب نمی آورید؛ پس در شنزار دسکره بر او خروج خواهید کرد و با او خواهید جنگید. او نیز با شما می جنگد و شما را می کشد، و آن آخرین خروج خواهد بود...»<sup>۴</sup>

از ابوجارود نقل شده است: از امام باقر علیه السلام سؤال کردم: قائم شما چه موقع خواهد آمد؟ امام علیه السلام فرمود: «ای ابوجارود، شما وی را درک نمی کنید.» عرض کردم: اهل زمانش

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۵.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۷.

۳. صف، ۱۴.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۵.

چطور؟ فرمود: «و زمان او را نیز هرگز درک نخواهید کرد. قائم ما بعد از مایوس شدن از شیعیان به حق قیام می‌کند. سه مرتبه مردم را فرامی‌خواند، ولی کسی اجابتش نمی‌کند... تا آنجا که فرمود: به سوی کوفه می‌رود. از آنجا شانزده هزار نفر از بتریه مسلح به سلاح خارج می‌شوند. آنان قاریان قرآن و فقهای دین هستند. پیشانی‌های آنان پینه بسته است. چهره‌هایشان در اثر شب‌زنده‌داری زرد شده است و نفاق آنان را دربرگرفته است. همه آنان می‌گویند: ای فرزند فاطمه! برگرد، ما به تو نیازی نداریم. او در پشت نجف، در روز دوشنبه از عصر تا عشا شمشیر را حاکم بر آنان می‌کند و آنان را سریع‌تر از کشتن قربانی می‌کشد...؛ سپس وارد کوفه می‌شود و جنگجویان آن را می‌کشد تا آنجا که خداوند عزوجل خشنود شود.»<sup>۱</sup>

اباعبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وقتی قائم ما قیام کند قطعاً مردم انکارش می‌کنند؛ زیرا او به صورت جوانی موفق به سویشان بازمی‌گردد و کسی بر وی ثابت قدم نمی‌ماند، مگر آن کس که خداوند پیمانش را در عالم ذر نخستین گرفته باشد.»<sup>۲</sup>

و نیز می‌فرماید: «و از بزرگ‌ترین امتحانات این است که صاحب آن‌ها به صورت یک جوان به سویشان می‌رود؛ در حالی که آن‌ها وی را پیرمردی سال خورده تصور می‌کنند.»<sup>۳</sup>

بنابراین مردم به خصوص شیعیان-وقتی قائم به سویشان خروج می‌کند او را انکار می‌کنند و مشخص است که دلالت اصطلاح «صاحب آن‌ها» در درجه نخست به شیعیان بازمی‌گردد و واقعاً هم با اندکی تأمل می‌توانیم با قطع و یقین در این معنا نظر بدهیم؛ زیرا طبق نظر اهل سنت قائم در آخر الزمان متولد خواهد شد؛ بنابراین آن‌ها در خصوص سن و سال قائم هیچ مشکلی نخواهند داشت و حتی کوچک‌ترین اشاره‌ای در منابع روایی آن‌ها مبنی بر اینکه قائم

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۹۴.

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۹۴ و ۱۹۵.

یا مهدی به صورت پیری سال خورده خروج خواهد کرد دیده نمی شود.

آری می توان وارد شدن این اشکال را برای شیعیان متصور بود؛ زیرا اعتقادات آن ها بیان می دارد که امام مهدی علیه السلام در گذشته متولد شده است. اما حتی این اشکال نیز به قدری ضعیف است که قابل طرح کردن نیست؛ زیرا آنچه در اذهان عمومی شکل گرفته و بسیاری از روایات نیز مهر تأیید بر آن زده اند این است که امام مهدی علیه السلام در قالب یک جوان ظهور خواهد کرد و عام و خاص شیعه بر این نکته اتفاق نظر دارند و حتی روایاتی که پیش تر به آن ها اشاره کردیم بیان می دارند که امام مهدی علیه السلام به صورت جوانی موفق خروج خواهد کرد.

کورانی روایت ابو جارود را چنین توضیح می دهد: «به نظر می رسد بیشتر این جماعت بتربه شیعیان باشند.»<sup>۱</sup> این اعترافی است واضح از سوی کورانی که شیعیان با قائم علیه السلام خواهند جنگید؛ با وجود اینکه سعی کرده است در جمله بندی خود این نظر را اندکی کم رنگ جلوه دهد؛ در حالی که به هر حال این کم رنگ جلوه دادن مربوط به حقیقتی روشن و آشکار است که در روایت وارد شده؛ یا شاید قلم کورانی دچار اضطراب و سردرگمی شده باشد، در حالی که در حدیث می خواند که این جماعت بتربه، همان فقهای دینی هستند یعنی فقهای آخر الزمان- و گمان نمی کنم بر کسی پوشیده باشد که انکار، مقدمه ای برای جنگیدن است و حتی در روایت دوم آمده است «**او مردم را سه بار دعوت می کند؛ ولی کسی اجابت نمی کند**»؛ بنابراین این انکار کردن پس از آن خواهد بود که قائم آن ها را سه بار فرامی خواند و خود را به آن ها می شناساند.

در اینجا پرسشی خودنمایی می کند:

اگر آن ها می دانند که او همان امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است که انتظارش را می کشیده اند چرا او را انکار خواهند کرد و با او خواهند جنگید؟ با وجود اینکه از کثرت عبادت، پیشانی هایشان پینه بسته است! آیا آن ها نمی دانند که او پیروز و یاری شده

است و قطعاً دشمنش یاری نخواهد شد و پیکار با او جز خسران در پی نخواهد داشت؟!

بی تردید آنچه آن‌ها را به این کار می‌کشاند این نکته است که قائم مذکور همان امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام که آن‌ها تصور می‌کنند نیست؛ بلکه او، فرزندش «احمد» است که وقتی به سویشان می‌آید انکارش می‌کنند و با او به جنگ خواهند پرداخت. این همان نکته‌ای است که روایت اول به صراحت بیان می‌دارد؛ آنجا که می‌گوید اولین قائم یا زمینه‌ساز کسی است که با او به جنگ می‌پردازند و او نیز با آن‌ها پیکار خواهد کرد.

جا دارد در اینجا یادآور شویم که دشمنان این دعوت شریف بر نپذیرفتن دلایلی که برادران انصار به نگارش درمی‌آورند اصرار می‌ورزند؛ با این ادعا که نشانه‌ها مانند صیحه (ندای آسمانی) ـ برای شناساندن قائم به آن‌ها و یاری‌دادنش کافی خواهد بود. در اینجا از این افراد می‌پرسم: چرا دانستن این نشانه‌ها سودی به حال این جماعت بتریه نخواهد داشت؟!

**ششم:** از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که وقتی از ایشان پرسیده شد آیا ایشان همان صاحب الامر است، فرمود: «... نه، به خدا سوگند که من صاحب شما نیستم. مردی از ما نیست که با انگشت به وی اشاره شود یا با ابرو به وی اشاره شود، مگر اینکه کشته می‌شود یا از دنیا می‌رود.» عرض کردم: منظور از اینکه از دنیا می‌رود چیست؟ فرمود: «خشمگین بر بستر خود می‌میرد تا اینکه خداوند کسی را برانگیزد که [مردم] متوجه ولادتش نمی‌شوند.» عرض کردم: آن کس که مردم متوجه ولادتش نمی‌شوند کیست؟ فرمود: «دقت کنید ببینید چه کسی است که مردم متوجه نمی‌شوند که زاده شده است یا نه؛ او همان صاحب شماست.»<sup>۱</sup>

از عبدالله بن عطا نقل شده است: به اباجعفر امام باقر علیه السلام عرض کردم: مرا از قائم علیه السلام آگاه فرما. فرمود: «به خدا سوگند که او نه من هستم و نه آن کسی که گردن‌های خود را

به‌سویش می‌کشید. کسی است که شما از ولادتش آگاه نیستید.»<sup>۱</sup>

ایوب بن نوح می‌گوید: به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم ما امیدواریم شما صاحب این امر باشید و خداوند متعال این امر را با عفو و بخشش خود بدون نیاز به شمشیر و خون‌ریزی به‌سوی شما سوق دهد. به‌راستی که با شما بیعت شده و به‌نام شما سکه ضرب شده است. آن حضرت فرمود: «کسی از ما نیست که نامه‌ها به‌سویش ارسال و با انگشتان به او اشاره و مسائل از او پرسیده و اموال برایش ارسال شود، مگر اینکه پنهانی و ناگهانی کشته شود (ترور شود) یا در بسترش بمیرد؛ تا آن‌گاه که خداوند جوانی از ما را برای این امر مبعوث بدارد که ولادت و خاستگاهش پنهان باشد؛ ولی نسبش پنهان نباشد.»<sup>۲</sup>

واضح است که این گفته امام علیه السلام «تا اینکه خداوند او را مبعوث کند»، یعنی قائم وقتی که زمانش برسد متولد خواهد شد؛ یعنی در زمان قیامش و او امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام نخواهد بود. بعثت به‌معنی ارسال است. می‌گوییم «خدا پیامبری را مبعوث فرمود یا فرستاده‌ای را برانگیخت»؛ یعنی او را به‌سوی مردم گسیل داشت. این جمله که «کسی است که به ولادتش توجه نمی‌شود» بر همین نکته تأکید دارد. این خصوصیت بر امام مهدی دلالت نمی‌کند؛ زیرا هم حکومت بنی‌عباس و هم شیعیان چشم‌انتظار ولادتش بودند و غیرممکن است بتوانیم در خصوص امام مهدی علیه السلام بگوییم «کسی است که مردم متوجه نمی‌شوند که آیا متولد شده است یا خیر».

در سخن امام علیه السلام در روایت دوم دلیلی قوی وجود دارد. مخاطب این سخن به‌طور خاص شیعیان است و منظور از این سخن امام «کسی که گردن‌های خود را به‌سویش می‌کشید» یعنی ایشان، امام مهدی علیه السلام نیست؛ به‌خصوص پس از اینکه این امر را از خودش نفی کرده است. آن‌ها گردن‌های خود را یا به‌سوی امامی می‌کشند که در افکارشان نقش بسته است،

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۷۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۴۱ و ۳۴۲؛ غیبت نعمانی، ص ۱۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۷ و در آن آمده است: «ولی نسبش مخفی نیست.»



یا از طریق روایات، شناختی از او به دست آورده‌اند.

و مخاطب این گفته امام «**ولادتش شناخته شده نیست**» شیعیان است. در روایت سوم نکته‌ای که تأکید شده، این است که پرسش‌ها از امام مهدی علیه السلام پرسیده شده، اموال به‌سویش ارسال شده و نامه به وی نگاشته شده است.

به هر حال ما در اینجا نمی‌گوییم که این استدلال، موضع پذیرفتن یا نپذیرفتن به خود نمی‌گیرد؛ ولی تأکید می‌کنیم که دلالت این استدلال در جای خودش قوی است و با ضمیمه کردن به آنچه پیش‌تر بیان شد دلالت قوی‌تری نیز به دست خواهد آورد.

**هفتم:** از ابوسعید حزانی نقل شده است: به ابوعبدالله امام صادق علیه السلام عرض کردم به چه دلیل قائم به این نام نامیده شده است؟ ایشان فرمود: «به این دلیل که پس از مردنش قیام می‌کند. او به امر بزرگی قیام می‌کند، به دستور خداوند سبحان قیام می‌کند.»<sup>۱</sup>

از ابوبصیر نقل شده است: شنیدم اباجعفر امام باقر علیه السلام می‌فرمود: «مَثَل امر ما در کتاب خدا مَثَل صاحب حمار است که خداوند او را یکصد سال میراند و سپس مبعوثش فرمود.»<sup>۲</sup>

مؤذن مسجد احمر روایت می‌کند: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا در کتاب خداوند، مثالی برای قائم علیه السلام وجود دارد؟ ایشان فرمود: «بله. آیه صاحب الاغ که او را صد سال میراند و سپس برانگیخت.»<sup>۳</sup> این روایات دلالت می‌کند که قائم پس از مردن دوباره مبعوث می‌شود؛ یعنی همان‌طور که در روایت شیخ نعمانی آمده است. خداوند او را مبعوث می‌کند:

از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است که وقتی از ایشان پرسیده شد آیا ایشان همان صاحب‌الامر است، فرمود: «... نه، به خدا سوگند که من صاحب شما نیستم. کسی از ما نیست که با انگشت به وی اشاره شود و با ابرو به وی اشاره شود، مگر اینکه کشته می‌شود یا

۱. غیبت طوسی، ص ۴۲۲.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۲۲.

۳. غیبت طوسی، ص ۴۲۳.

از دنیا می‌رود.» عرض کردم: منظور از اینکه از دنیا می‌رود چیست؟ فرمود: «خشمگین بر بستر خود می‌میرد تا اینکه خداوند کسی را برانگیزد که به ولادتش توجه نمی‌شود.» عرض کردم: آن کسی که مردم متوجه ولادتش نمی‌شوند کیست؟ فرمود: «دقت کنید ببینید چه کسی است که مردم متوجه نمی‌شوند زاده شده است یا نه؛ او همان صاحب شمامست.»<sup>۱</sup>

این برخاستن پس از مرگ، مغز و درون‌مایه تشبیه قائم به صاحب الاغ است که خداوند وی را پس از مرگش زنده ساخت.

اما وقتی این مردم مغز روایات را درک نمی‌کنند، سخنانشان به چپ و راست سرگردان، و همچون طنابی که به چاهی عمیق افکنده شده باشد دچار اضطراب و تشویش می‌شود.

شیخ طوسی رحمته الله علیه پس از اینکه این اخبار را نقل می‌کند چنین توضیح می‌دهد: «توجیه این اخبار و مشابه‌های آن، این است که بگوییم: می‌گویند او مرده است و بیشتر مردم معتقد می‌شوند که استخوان‌هایش هم پوسیده شده است؛ سپس خداوند او را آشکار می‌کند؛ همان طور که صاحب الاغ را پس از مرگ حقیقی‌اش آشکار کرد؛ این توجیهی نزدیک در تأویل این اخبار است. البته به اخبار آحادی (منفرد) که منجر به پیدایش علمی مبتنی بر عقل و اعتبار صحیح نمی‌گردد مراجعه نمی‌شود و اخبار متواتر که پیش‌تر بیان کردیم، این را تأیید می‌کند؛ بلکه واجب، توقف در این خصوص است و تمسک‌جستن به آنچه مشخص است و ما این را فقط پس از پذیرفتن صحیح‌بودنشان تأویل کردیم؛ همان کاری که در خصوص نظایر آن انجام می‌دهیم و این اخبار با مخالف‌هایش در تعارض است.»<sup>۲</sup>

هر صاحب‌بصیرتی درک می‌کند که توجیهی که شیخ طوسی ارائه کرده است با آنچه احادیث به صراحت بیان می‌کنند به‌طور کامل مخالف است؛ این روایات از مرگ حقیقی سخن به میان آورده‌اند و نه مرگ مجازی و نه طبق آنچه او می‌گوید مرگ یاد او. بهترین چیزی که

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۷۲.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۲۳.

در سخن او وجود دارد پس از اینکه دلالت احادیث بر او پوشیده مانده است اعترافش به توقف کردن است.

نگارنده کتاب بحار نیز همانند توضیح شیخ طوسی را آورده، می‌گوید: «توضیح سخن امام علیه السلام "بعد از اینکه می‌میرد" یعنی یاد او یا آن گونه که مردم می‌پندارند.»<sup>۱</sup>

حقیقت این است که این روایات با مسئله شبیهه مصلوب به جای عیسی علیه السلام ارتباط دارند و از آنجا که این مسئله‌ای جدید و پیچیده است، خواننده محترم می‌تواند به آنچه در کتاب‌های امام احمد الحسن علیه السلام و انصار ایشان در این خصوص نگاشته شده است مراجعه کند.<sup>۲</sup>

**هشتم:** عده‌ای از اصحاب ما از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از زید ابی الحسن از حکم بن ابی نعیم نقل کرده‌اند که وی گفته است: در مدینه خدمت اباجعفر امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم بین رکن و مقام نذر کردم که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون بروم تا بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا نه. حضرت پاسخی به من نفرمود. سی روز در مدینه ماندم. بعد از آن در راهی به من برخورد و فرمود: «ای حکم، آیا تو هنوز اینجا هستی؟» عرض کردم آری، من نذری را که با خدا کرده بودم خدمت شما عرض کردم. آیا شما به من امری نمی‌فرمایید و از چیزی نیز نهی نمی‌فرمایید و پاسخم را نمی‌دهید؟ فرمود: «فردا صبح زود به منزل من بیا.» صبح‌هنگام خدمت ایشان رفتم. فرمود: «آنچه را که می‌خواهی بپرس.» عرض کردم من بین رکن و مقام برای خدا نذر کردم، روزه و صدقه‌ای به عهده گرفتم که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون بروم تا آنکه بدانم آیا شما قائم آل محمد هستید یا خیر؟ اگر شما باشید ملازم خدمت شما باشم و اگر نباشید رهسپار شوم و در طلب معاش خود برآیم. فرمود: «ای حکم، همه ما قائم به امر خدا هستیم.» عرض کردم

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰. شیخ علی یزدی حائری نیز در کتاب الزام الناصب سخنی همانند سخن مجلسی، ج ۱، ص ۱۶۱ بیان می‌دارد.

۲. به کتاب «وصی و فرستاده امام مهدی در تورات، انجیل و قرآن» و کتاب «شبیهه عیسی، یا چه کسی به صلیب رفت» (از مؤلف همین کتاب) مراجعه کنید.

آیا شما مهدی هستید؟ فرمود: «همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم.» عرض کردم آیا شما صاحب شمشیر هستی؟ فرمود: «همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیر هستیم.» عرض کردم آیا شما همان کسی هستی که دشمنان خدا را می‌کشد و دوستان خدا به وسیله شما عزت‌مند می‌شوند و دین خدا با شما آشکار می‌شود؟ فرمود: «ای حکم، چگونه من او باشم، در حالی که من به چهل و پنج سالگی رسیده‌ام؟ حال آنکه صاحب این امر از من به دوران شیرخوارگی نزدیک‌تر و در سواری چابک‌تر است.»<sup>۱</sup>

این گفته امام علیه السلام «از من به دوران شیرخوارگی نزدیک‌تر است» یعنی سن قائم صاحب شمشیر از تولد تا روزی که قیام می‌کند کمتر از سن امام باقر علیه السلام است که بالغ بر چهل و پنج سال بوده است و ما می‌دانیم که عمر امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام خیلی بیشتر از چهل و پنج سال است؛ پس ایشان نمی‌تواند همان شخص مورد نظر باشد؛ این شخص فرزند ایشان علیه السلام یعنی «احمد» است.

**نهم:** در دعای افتتاح که در ماه رمضان خوانده می‌شود و منقول از امام مهدی علیه السلام است آمده است:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ، وَأَمِينِكَ، وَصَفِيكَ، وَحَبِيبِكَ، وَخَيْرَتِكَ مَنْ خَلَقَكَ، وَحَافِظِ سِرِّكَ، وَمُبَلِّغِ رِسَالَتِكَ... اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ... وَصَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ الطَّاهِرَةِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ... وَصَلِّ عَلَى سِبْطِي الرَّحْمَةِ وَإِمَامِي الْهُدَى، الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ... وَصَلِّ عَلَى أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ، عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، وَعَلِيِّ بْنِ مُوسَى، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ، وَعَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَالْخَلْفِ الْهَادِي الْمَهْدِي، حُجَّجِكَ عَلَى عِبَادِكَ، وَأَمَنَائِكَ فِي بِلَادِكَ صَلَاةً كَثِيرَةً دَائِمَةً... اللَّهُمَّ وَصَلِّ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ

القَائِمِ الْمُؤَمَّلِ، وَالْعَدْلِ الْمُنتَظَرِ، وَحُفَّهُ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَيْدُهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ...»<sup>۱</sup> (خدایا درود فرست بر محمد آن بنده و فرستاده‌ات، امین و یار صمیمی و محبوبت، برگزیده از میان خلقت، حافظ رازت و رساننده پیام‌هایت...؛ سپس بر علی علیه السلام درود می‌فرستد: خدایا درود فرست بر علی امیر مؤمنان و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان... و بر فاطمه علیها السلام صلوات می‌فرستد: و درود فرست بر صدیقه طاهره فاطمه زهرا سرور زنان جهانیان... و بر حسن و حسین علیهما السلام درود می‌فرستد: و درود فرست بر دو فرزندزاده پیامبر رحمت و دو پیشوای هدایت -حسن و حسین- دو سرور جوانان اهل بهشت...؛ سپس بر ائمه علیهم السلام صلوات می‌فرستد و امام مهدی علیه السلام را نیز در میان آنان یاد می‌کند: و درود فرست بر امامان مسلمانان، علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و یادگار شایسته هدایتگر، مهدی، آن حجت‌های تو بر بندگانت و امینان تو در سرزمین‌هایت، درودی بسیار و همیشگی... و پس از پایان دادن صلوات بر ائمه -از جمله امام مهدی علیه السلام - می‌فرماید: خدایا درود فرست بر ولی‌امرت، آن قائم آرزوشده و دادگستر مورد انتظار، او را در حمایت فرشتگان مقربت قرار بده و با روح القدس تأییدش کن، ای پروردگار جهانیان...).

ملاحظه می‌فرمایید که چگونه در صلوات‌فرستادن بعد از اینکه بر امامان و از جمله امام مهدی علیه السلام صلوات می‌فرستد، برای قائم صلواتی جداگانه می‌فرستد؛ یعنی صلوات بر قائم، سخنی جدید و جدای از صلوات امامان است و این نشان می‌دهد که قائم شخص دیگری غیر از امام مهدی علیه السلام است؛ به‌علاوه در این دعا از خداوند می‌خواهد که او را با روح القدس یاری فرماید و بدیهی است روح القدس همراه امام است و بلافاصله پس از فوت امام قبلی به امام بعدی منتقل می‌شود. این یعنی امام مهدی علیه السلام در زمان صادرشدن این دعا و در عمل با روح القدس تأیید می‌شده است و این نامعقول است که از خداوند بخواهد چیزی را تأیید فرماید که در حال حاضر به آن تأیید شده است و در نتیجه ناگزیر منظور و مقصود از این دعا

فرزندش «احمد» خواهد بود.

ابوبصیر می گوید: از ابو عبدالله علیه السلام درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی پرسیدم: **﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾**<sup>۱</sup> (از تو درباره روح می پرسند. بگو: روح از امر پروردگارم است). فرمود: «آفریده ای عظیم تر از جبرئیل و میکائیل علیهم السلام که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با ائمه علیهم السلام است و این روح از ملکوت است. این روح با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، به او خبر می داد و یاری اش می کرد و پس از وی با ائمه بوده است.»<sup>۲</sup>

در روایتی دیگر اسباط بن سالم می گوید: من حضور داشتم که مردی از اهل هیت از ایشان در خصوص سخن حق تعالی (و این چنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم) سؤال کرد. فرمود: «از آن هنگام که خداوند آن روح را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمود، به آسمان صعود نکرد و به راستی که او در میان ما (ائمه) است.»<sup>۳</sup>

دهم: از ابوجارود از ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «صاحب این امر، آن فراری آواره است که خون پدرش ستانیده نشده، ملقب به عمویش و از خانواده به دور و اسمش اسم پیامبر است.»<sup>۴</sup>

از عیسی خشاب نقل شده است: به حسین بن علی علیه السلام عرض کردم: آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: «خیر، صاحب این امر، آن فراری و بی خانمان است که خون پدرش ستانیده نشده و ملقب به عمویش است. هشت ماه شمشیرش را بر دوش خود می نهد.»<sup>۵</sup>

۱. اِسْرَاء، ۸۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۴. غیبت نعمانی، ص ۱۷۹.

۵. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۴.

منظور از عمویش یا امام حسن علیه السلام است یا حضرت عباس علیه السلام، و کنیه امام مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام نه ابوالحسن بوده است و نه ابوالعباس؛ پس منظور شخص دیگری است؛ همان کسی که شمشیر را هشت ماه بر دوش خود می‌نهد؛ یا همان صاحب پرچم‌های سیاه که پیش‌تر توضیح داده شد.<sup>۱</sup>

**یازدهم:** عمر بن حنظله از اباعبدالله امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «قائم پنج نشانه دارد: [ظهور] سفیانی، یمانی، صیحه‌ای از آسمان، کشته‌شدن نفس زکیه و فرورفتن زمین در بیدا.»<sup>۲</sup>

عبدالله بن سنان از اباعبدالله علیه السلام روایت می‌کند: «ندا حتمی است، سفیانی حتمی است، یمانی حتمی است، قتل نفس زکیه حتمی است و کف دستی که از آسمان بیرون می‌آید حتمی است. فرمود: و وحشتی در ماه رمضان که خفته را بیدار کند و بیدار را به وحشت اندازد و دوشیزگان را از پس پرده‌هاشان بیرون کشاند.»<sup>۳</sup>

زیاد قندی از چند تن از یارانش از اباعبدالله علیه السلام روایت می‌کند: به آن حضرت عرض کردیم آیا سفیانی از حتمیات است؟ فرمود: «آری؛ و کشته‌شدن نفس زکیه حتمی است، قائم حتمی است، فرورفتن زمین در بیدا حتمی است، کف دستی که از آسمان بیرون آید حتمی است و ندا [از آسمان حتمی است].» عرض کردم: و ندا چه خواهد بود؟ فرمود:

۱. در خطبه‌البیان آمده است: «... پس در آن هنگام آن پرچم‌دار رایت محمدی و دولت احمدی، همان به‌پاخیزنده با شمشیر و آن نیکوکردار راست‌گفتار، سرانجام ظاهر شود تا زمین را برای استقرار عدالت مهیا و سنت‌ها و واجبات الهی را زنده سازد. این واقعه پس از ۱۱۸۴ سال از فترت (دوران) بلندمرتبه پس از هجرت خواهد بود... تا آنجا که می‌فرماید: کتاب را باز می‌کند و پاسخ را می‌خواند، ای ابوالعباس تو امام مردم هستی، پاک و منزّه است خدایی که زمین را پس از مردنش زنده ساخت و ولایت‌ها را به خانه‌هایشان بازگرداند. ای منصور، برای ساختن صور پا پیش بگذار که این، تقدیر عزیز علیم است.» الزام‌الناصب، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۵۲.

«ندادهنده‌ای به نام قائم و به نام پدرش علیه السلام ندا خواهد داد.»<sup>۱</sup>

در روایت اول و دوم یمانی -همراه مجموعه‌ای از علامت‌ها- از حتمیات شمرده شده است؛ در حالی که در روایت آخر یادی از او به میان نمی‌آید؛ با وجود اینکه دیگر علامت‌ها گفته می‌شوند ولی در این روایت به جای یمانی، لفظ قائم آورده شده است؛ نکته‌ای که به این حقیقت اشاره می‌کند که قائم همان یمانی است. لازم به ذکر است که منظور از علائم حتمی، علامت‌هایی هستند که پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام محقق خواهند شد و طبق متن روایت اول، از علامت‌های [ظهور] قائم نیز هستند. قائم در روایت اول، مهدی محمد بن الحسن عسکری علیه السلام است با توجه به اینکه متوجه شدیم امام مهدی علیه السلام و فرزندش احمد علیه السلام هر دو قائم هستند.<sup>۲</sup>

---

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۵۷.

۲. که در مبحث شخصیت یمانی خواهد آمد.



یمانی، قائم آل محمد (علیهم السلام) است

## یمانی کیست؟

شخصیت یمانی مهم‌ترین شخصیت عصر ظهور تلقی می‌شود و غیر از امام مهدی (علیه السلام) هیچ شخصیت دیگری به اندازه او اهمیت ندارد. در وصف شخصیت یمانی از زبان ائمه (علیهم السلام) توصیفات با مضامین بسیار عالی روایت شده است. پرچم وی تنها پرچمی است که استحقاق توصیف شدن به عنوان پرچم هدایت و هدایت‌یافته‌ترین پرچم را داشته است.<sup>۱</sup>

۱. برخی به روشی بسیار مُشمزکننده تلاش کرده‌اند این حقیقت را که پرچم حق تنها یک پرچم است و متعدد نیست و ارونه جلوه دهند. اینان بر مرکب مغالطه و تأویل ناصحیح روایات سوار شده‌اند؛ با این پندار که از این توصیف که «پرچم یمانی هدایت‌یافته‌ترین پرچم‌هاست» چنین معلوم می‌شود که پرچم‌های هدایتگر دیگری هم وجود خواهند داشت؛ اگرچه مرتبه پایین‌تری از هدایت را دارا باشند. به عبارت دیگر اینان چنین فرض گرفته‌اند که اختلاف بین پرچم‌ها اختلاف در درجه و مرتبه هدایتگری آن‌هاست نه در نوع! و این مغالطه‌ای است که «ترکیب صفت تفضیلی» که آن‌ها به آن تکیه کرده‌اند به صحیح بودنش کمکی نمی‌کند. اگر در این سخن حق تعالی تأملی داشته باشیم: ﴿قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكُمْ يَأْهُدِي مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءُكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ﴾ (گفت: هر چند هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌اید برای شما آورده باشم؟ گفتند: ما به آنچه به آن فرستاده شده‌اید کافریم) و نیز این سخن ﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (پس آیا آن کس که نگویند راه می‌پیماید هدایت‌یافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟) می‌بینیم که عبارت «هدایت‌یافته‌تر» وارد شده در این دو آیه نشان می‌دهد که طرف دوم در این معادله یعنی در آیه نخست طریقتی که پدرانشان را بر آن یافتند و در آیه دوم آن کس که نگویند راه می‌پیماید یا طرف اول در «نوع» اختلاف دارد نه در مرتبه و درجه. طریقتی که آن‌ها پدرانشان را بر آن یافته‌اند گمراهی است، نه اینکه از مرتبه هدایت کمتری نسبت به آنچه پیامبران آورده‌اند برخوردار بوده باشد؛ و نیز کسی که نگویند راه می‌پیماید بر طریق ضلالت و گمراهی است، نه اینکه نسبت به آن کس که بر راه مستقیم راه می‌پیماید از هدایت کمتری برخوردار بوده باشد.

طبیعتاً می‌توان صفت تفضیلی را در مواقعی که طرف دوم از مرتبه و مقام پایین‌تری برخوردار باشد نیز به کار برد؛ به عنوان مثال می‌توانیم بگوییم «علی شجاع‌تر از حمزه است»؛ در این جمله علی و حمزه هر دو شجاع هستند، ولی درجه شجاعت علی بالاتر است. ما چنین تعبیری را از خود کلمه «هدایت‌یافته‌تر» نمی‌توانیم متوجه شویم؛ مگر اینکه دلیل مستقلاً وجود داشته باشد و توجه به این نکته در این مسئله، کلیدی است؛ به عبارت دیگر عبارت «هدایت‌یافته‌تر»

با وجود اهمیت بسیار شخصیت یمانی و صادر شدن دستور از طرف معصوم علیه السلام مبنی بر واجب بودن حرکت به سوی یمانی، یاری دادن او و سرپیچی نکردن از او - که در روایت وارد شده از امام باقر علیه السلام به صراحت بیان شده است - در روایات وارد شده از آل محمد علیهم السلام هیچ متنی که ما را به نام او هدایت کند یا نامش را به صراحت بیان کند نمی یابیم؛ تا آنجا که این شخصیت بزرگوار پیوسته معمایی سر به مهر برای درک و فهم ذهن ها باقی مانده و علامت سؤال بزرگی در برابر مخفی کردن شخصیت این نجات دهنده قرار داده است.

چه بسا شخص مطلع از آنچه در خصوص عصر ظهور و شخصیت هایش به نگارش درآمده است ملاحظه می کند که وقتی به موشکافی شخصیت یمانی می رسند چگونه کلماتشان دچار اضطراب و پریشانی می شود و اینکه در نهایت ناتوانی قرار می گیرند.

سید محمد صدر نگارنده دایرة المعارف مهدویت که به عقیده برخی برترین اثری است که در این زمینه نگاشته شده است در باب سخن از شخصیت یمانی کلماتی بسیار اندک به نگارش آورده است؛ حتی در برخی نوشته هایی که این اواخر نگاشته شده اند ما شاهد هستیم که عده ای - به جهت مبارزه با این دعوت شریف - به شخصیت یمانی پرداخته و سعی در تضعیف او یا حتی مصادره مضامین عالی وارد شده در وصف یمانی داشته اند.

محمد سند در کتاب خود «فقه علائم ظهور» می گوید: «مقتضای اثبات اینکه بر اساس روایت، پرچم یمانی پرچم هدایت باشد زیرا او شما را به صاحبان دعوت می کند - پایه ریزی برای پرهیز از پرچم حسنی و خالص نبودن دعوت وی به سوی امام مهدی علیه السلام است. از ظاهر روایات دیگر چنین برمی آید که این مطلب این نکته را در خود دارد که سپاهیان او جماعتی هستند که معتقدند امام و امامت، تعلق به کسی دارد که به طور کلی متصدی رهبری امور

به خودی خود به وجود تفاوت بین دو طرف معادله دلالت نمی کند و چیزی در این باره نمی گوید و نیز در اینکه تفاوت در نوع [هدایت] است یا در درجه و مرتبه [هدایت]. این نکته با توجه به یک دلیل خارجی معلوم می شود؛ دلیلی غیر از خود کلمه «هدایت یافته تر». کسی که می خواهد اثبات کند هدایت دیگر پرچم ها قابل قیاس با پرچم یمانی است باید دلیلی بیاورد و خود عبارت «هدایت یافته تر» هیچ کمکی به این موضوع نمی کند.

مسلمین و اصلاح آن است، نه اینکه بر اساس متن و تصریح الهی باشد. روایات از چنین افرادی با عنوان زیدیه تعبیر کرده‌اند و منظور از این عبارت، توصیف آن‌ها و اشاره به روش و اعتقاداتشان است نه اینکه منظور، اسم «زیدیه» به معنای خاص خودش باشد؛ به عبارت دیگر اینکه حسنی و خراسانی، امامت را برای تصدی‌گری امور و اصلاح عمومی آن برعهده می‌گیرند؛ در حالی که یمانی می‌پذیرد که امامت مبتنی بر متن الهی، بر دوازده نفر منطبق است و آخرینشان مهدی علیه السلام است...»<sup>۱</sup>

همچنین می‌گوید: «این روایت حرمت نافرمانی از یمانی را در نتیجه دعوت او به حق و صراط مستقیم و به مهدی علیه السلام می‌داند؛ پس قاعده در یاری‌دادن او این است که او مطابق میزان و حدود شرعی عمل کند. به عبارت دقیق‌تر، این روایت بر حرمت عمل در جهت ضد حرکت وی به منظور ناکام کردن حرکت او- دلالت می‌کند. بین تعبیر "نافرمانی از او" و "روی‌گرداندن از او" تفاوت وجود دارد. کلمه "علیه = ضد او" تلاش در خلاف جهت حرکت او را می‌رساند نه برخلاف "عنه = از او" که صرف ترک گفتن حرکت با او را می‌رساند؛ این حالت اخیر روی‌گرداندن و دورشدن از حرکت او را می‌رساند. آری، فرمان به شتافتن به سوی او، یاری‌دادن را می‌رساند و ظاهر حدیث چنین می‌رساند که مورد نظر این حدیث کسی است که در معرض دیدار و تلاقی با مسیر حرکت او قرار داشته باشد؛ زیرا با توجه به روایات، نمایش باشکوه در آینده خواهد بود؛ روایاتی که به شتافتن و توجه به مکه مکرمه برای پیوستن به جهت مهیاشدن برای بیعت با حضرت حجت در مسجد الحرام تشویق می‌کنند. به عبارت دیگر، این روایت به‌طور مشخص و واضح- شاخصه او را چنین بیان می‌دارد که او به سوی مهدی علیه السلام دعوت می‌کند؛ یعنی طرح و نقشه‌ای که او به سوی دعوت می‌کند در اعلائی یاد امام منتظر، ندا به اسمش، دعوت به ولایت مهدی علیه السلام و التزام به راه‌وروش اهل بیت علیهم السلام خلاصه می‌شود. علامت دیگری هم وجود دارد که این روایت به آن اشاره دارد؛ اینکه او از سرزمین یمن خروج می‌کند و همین وجه تسمیه او به یمانی است؛ همان گونه که روایات کلمه «یمن»

را به گونه‌ای استفاده کرده‌اند که تمامی تهامه از سرزمین حجاز را شامل می‌شود؛ یعنی به نوعی مکه را شامل می‌شود نه مدینه منوره. اما در برخی روایات به خروج او از صنعا اشاره شده است که در ادامه خواهد آمد. آنچه حاصل می‌شود این است که از این روایت معلوم نمی‌شود که یمانی از نواب خاص و سفرای امام منتظر علیه السلام بوده باشد و هرگز نه در معنای دور و نه در معنای نزدیک. به چنین معنایی اشاره نمی‌کند و هیچ دلالتی بر وجود ارتباط و اتصال وی با حضرت حجت علیه السلام نیز ندارد. این روایت، تنها چهارچوبی برای طرح و نقشه‌ای وضع می‌کند که براساس میزان حق اهل بیت علیهم السلام است و وی به آن فرامی‌خواند و اینکه او به تشکیل دولت و حکومتی که خودش در رأسش قرار داشته باشد فرامی‌خواند؛ بلکه خروج او مترصد زمان صبحه و ندای آسمانی است که به یاری مهدی علیه السلام فرامی‌خواند؛ بنابراین خروج یمانی در پرتو برنامه ندای آسمانی و ندای جبرئیل است.»<sup>۱</sup>

آنچه سند در این سخن عجیب و غریب خود تلاش می‌کند بیان کند به قرار زیر است: این مدح آشکار و تحسین عظیمی که در کلمات امام باقر علیه السلام در خصوص یمانی با عبارت‌هایی همچون: «او شما را به صاحبان دعوت می‌کند» و اینکه «پرچم او پرچم هدایت است» و «این پرچم هدایت‌گرتترین پرچم هاست» و «سریچی کننده از او از اهل آتش است» و «او به حق و راه راست دعوت می‌کند» آمده است، همه این سخنان و دیگر تعابیر نه مدحی برای یمانی محسوب می‌شود و نه تحسینی؛ بلکه تنها سرزنش و نکوهش برای ممانعت از پرچم حسنی است، نه بیشتر؟! به خدا سوگند من نمی‌دانم اگر امام باقر علیه السلام بخواهد پرچم یمانی را تمجید و ستایش کند دیگر چه می‌توانست بفرماید... آیا ممکن است جناب سند به ما خبر بدهد؟

شما را به خدا قسم می‌دهم، اگر یکی از شما بخواهد شخص دیگری را نکوهش کند آیا به تمجید و ستایش شخص دیگری پناه می‌برد تا به این ترتیب هدفش را محقق کند؟ آیا

نمی‌ترسد که شنونده چنین متوجه شود که آن شخص ستایش شده مستحق این مدح و ستایش بوده است؟

آری چنین چیزی ممکن است، اگر شما شخصی را مدح و دربارهٔ شخص دیگری سکوت کنی که در این صورت شنونده متوجه خواهد شد که آن شخصی که در خصوصش سکوت شده به همان صورتی که شخص دیگر استحقاق داشته- مستحق مدح و ثنا نبوده است؛ اما مدح و ثنایی که در اینجا گفته می‌شود مدح و ثنایی حقیقی است که از استحقاق کسی که مدح و ستایشش گفته شده است پرده برمی‌دارد و صرف کلماتی تو خالی - آن‌گونه که سند می‌خواهد ما را متوهم سازد- نبوده است.

سند می‌گوید برای اینکه یمانی را یاری کنیم باید ابتدا ببینیم آیا حرکت او موافق شرع است یا خیر؟ به خدا سوگند که این سخن عجیبی است! امام باقر علیه السلام می‌فرماید پرچم او پرچم هدایت است و به حق و راه مستقیم دعوت می‌کند و به شتافتن به سوی ایشان فرمان می‌دهد؛ ولی سند به ما می‌گوید باید در خصوص اینکه حرکت یمانی موافق شرع است یا خیر تحقیق و تفحص به عمل آید!!! گویی سخن امام باقر علیه السلام هیچ ارزش و حجیتی ندارد: **﴿كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا﴾** (بزرگ سخنی است که از دهانشان بیرون می‌آید. آنان جز دروغ نمی‌گویند).

با این توجیهی که جناب سند برای حرمت نافرمانی از یمانی ارائه می‌دهد، هوش و نبوغ پایان‌ناپذیر خود را به رُخمان می‌کشد؛ اینکه منظور از آن، تلاش نکردن در خلاف جهت حرکت ایشان است، نه صرف ترک گفتن همراهی با او. جناب سند بسیار بر ما لطف می‌کند و به ما می‌فهماند سربچی از یمانی تنها در دشمنی و اعتراض و انجام کاری علیه حرکت اوست؛ اما دور شدن از او و یاری ندادنش حرمتی نخواهد داشت!

از جناب سند به حق آن کسی که عبادتش می‌کند- سؤال می‌کنم چه حکمت و مصلحتی

نهفته است در ورای اینکه مردم را از یاری دادن یمانی باز می‌دارد؟ او چنین توجیهی را از کجا آورده است، در حالی که به صراحت به قیام در جهت یاری‌رساندن به او فرمان داده شده است؟ به‌علاوه این سخن خود را از کجا آورده است: «و ظاهر حدیث چنین می‌رساند که مورد نظر این حدیث کسی است که در معرض دیدار و تلاقی با مسیر حرکت او قرار داشته باشد»؟ آیا این روایت، بر چنین نکته‌ای تصریح می‌کند یا این تنها در جهت پیروی از خواسته‌های نفسانی است؟ آیا مگر روی سخن فرمان امام باقر علیه السلام به شتافتن به سوی یمانی و سرپیچی نکردن از او تمام مردم را شامل نمی‌شود؟! و دلیلی وجود ندارد که اطلاق این فرمان را تنها به کسانی محدود کنیم که در مسیر حرکت ایشان با او مصادف می‌شوند یا ایشان را در راه ملاقات می‌کنند! به‌علاوه آیا فرمان به قیام کردن به سوی او چنین نمی‌رساند که منظور تمامی انسان‌هایی است که از حرکت ایشان مطلع می‌شوند؟

حقیقت آن است که تمایزی که جناب شیخ بین «سرپیچی از او» و «سرپیچی در برابر او» قائل می‌شود تنها قیاسی مع الفارق است. مادام که پرچم یمانی پرچم هدایت است، خودش حجتی واجب‌الاطاعه است و دستور به قیام کردن و یاری‌دادن او همه را شامل می‌شود و سرپیچی‌کننده از او یعنی کسی که از حرکت وی آگاه می‌شود و از یاری‌دادنش کوتاهی می‌کند؛ چنین شخصی به‌طور قطع از اهل آتش خواهد بود؛ چراکه از فرمان معصوم برای برخاستن و یاری‌دادن یمانی تمرد و سرپیچی کرده است. به هر حال در ادامه این مبحث خواهیم دید که یمانی، خود قائم است و سرپیچی از او به‌معنای سرپیچی از قائم و یاری‌ندادنش خواهد بود؛ ولی با کمال تأسف به‌نظر نمی‌رسد جناب سند در همین حد متوقف شود و جز لجاجت و ثبات‌قدم در گمراهی خود برنمی‌تابد. وی پس از اینکه روایت امام باقر علیه السلام را نقل می‌کند: «گویی قومی را می‌بینم که از مشرق خروج کرده‌اند. آن‌ها حق را می‌خواهند، ولی به آن‌ها داده نمی‌شود. دگر باره حق را می‌خواهند، ولی به آن‌ها داده نمی‌شود. وقتی چنین می‌بینند شمشیرهای خود را بر دوششان می‌نهند؛ پس آنچه را که می‌خواهند به آن‌ها می‌دهند، ولی ایشان از پذیرفتن خودداری می‌کنند تا اینکه قیام کنند و

آن را به کسی تحویل نمی‌دهند، مگر به صاحب شما. کشته‌های این‌ها شهید هستند. بدانید که اگر من آن [زمان] را درک می‌کردم قطعاً خود را برای صاحب این امر حفظ می‌کردم»<sup>۱</sup> چنین توضیح می‌دهد: «و ارشاد امام بر حفظ خویشتن تا آن هنگام است که حضرت حجت علیه السلام ظهور کند و حفظ خویشتن برای یاری ایشان، اشاره‌ای کلی برای احتیاط در پیوستن به جنبش‌ها و حرکت‌هایی است که در نزدیکی ظهور مهدی علیه السلام در سال ظهور حضرت- سر بر خواهند آورد؛ همچنین اشاره‌ای به خالص نبودن بصیرت این گروه‌ها دارد. این تعبیر، بر رجحان حفظ خویشتن و احتیاط در یاری‌رساندن، تا خروج مهدی علیه السلام از مکه دلالت می‌کند؛ این تعبیر حتی پیوستن به پرچم یمانی را هم شامل می‌شود؛ چه برسد به دیگر پرچم‌ها.»

بنابراین، جناب شیخ می‌گوید با توجه به آنچه در روایت یمانی آمده است وی هیچ پایبندی و التزامی برای قیام و شتافتن به سوی یمانی و یاری‌رساندن او ندارد و از مردم هم می‌خواهد چنین موضع‌گیری‌ای را برگزینند و دلیلش برای این دیدگاهش این است که امام باقر علیه السلام در این روایت اخیر فرموده است او خود را تا ظهور صاحب الامر حفظ خواهد کرد!

می‌گوییم: برخلاف پوچی و بی‌منطقی‌ای که این برداشت شیخ در خود دارد و ما در مبحث پرچم‌های سیاه مشرقی از آن پرده برداشتیم، در اینجا به نکاتی چند اشاره خواهیم کرد؛ از جمله: از شخصی که خود را مدافع دین به حساب می‌آورد مایهٔ شرمندگی است که چنین سخنانی صادر شود و سپس پناه ببرد به رودررو قراردادن احادیث اهل بیت علیهم السلام و از یک حدیث علیه حدیث دیگر استفاده کند؛ گویی این احادیث از یک منبع نورانی صادر نشده‌اند. آیا به این ترتیب جناب شیخ نمی‌گوید که به روایتی که ما را به یاری‌رساندن یمانی تشویق می‌کند پایبند نیست؟ و تنها به آن روایتی پایبند خواهد بود که به حفظ خویشتن برای صاحب الامر دعوت می‌کند؟! سبحان‌الله! آیا جناب شیخ سند معتقد است امام باقر علیه السلام خودش را نقض

می‌فرماید؟! به چیزی فرمان می‌دهد و سپس به خلاف آن فرمان می‌دهد؟! و آیا معتقد است پرچم یمانی از جمله پرچم‌هایی است که در آن‌ها شائبه‌هایی از شک و تردید وجود دارند، با وجود اینکه به پرچم هدایت توصیف شده است؟!

و جناب شیخ پس از تقدیم سرفصل‌های اصلی بررسی و مناقشه‌ای که به انجام رسانده است، بحث خود را با این نتیجه‌گیری خلاصه می‌کند: «آنچه حاصل می‌شود این است که از این روایت معلوم نمی‌شود که یمانی از نواب خاص و سفرای امام منتظر<sup>علیه السلام</sup> بوده باشد و هرگز نه در معنای دور و نه در معنای نزدیک به چنین معنایی اشاره نمی‌کند و هیچ دلالتی مبنی بر وجود ارتباط و اتصال وی با حضرت حجت<sup>علیه السلام</sup> نیز ندارد.»<sup>۱</sup>

می‌گوییم: در ادامه بیان خواهد شد که یمانی فرستاده‌ای از سوی امام مهدی<sup>علیه السلام</sup> و همان قیام‌کننده با شمشیر است. واقعاً درک نمی‌کنم جناب سند چه برداشتی از برخاستن به سوی یمانی و یاری دادن وی داشته است؛ در حالی که این فرمانی است که هیچ‌کسی را استثنا نکرده و همگی باید به آن پایبند باشند که در نتیجه لازم خواهد بود دعوتی وجود داشته باشد که یمانی آن را به مردم اعلام کند تا از طریق آن خود و متمایز بودن پرچمش را از دیگر پرچم‌های مشابه به مردم بشناساند. حال که گریزی از وجود دعوت و فراخواندن نیست،<sup>۲</sup> پس

۱. فقه علائم ظهور، ص ۲۸ و ۲۹.

۲. دلیل بر وجود دعوتی که یمانی به آن اقدام می‌کند متنی است که از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> وارد شده است که در آن می‌فرماید: «زیرا او شما را به صاحبان دعوت می‌کند.» (غیبت نعمانی، ص ۲۶۴).  
از امام صادق<sup>علیه السلام</sup> وارد شده است: «ای سدید، در خانه‌ات بمان... تا آنجا که می‌فرماید: پس اگر فهمیدی سفیانی خروج کرده است به سوی ما بشتاب؛ حتی اگر سینه‌خیز روی برفویخ باشد.» (الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰).  
پرچمی که همراه سفیانی خروج می‌کند پرچم یمانی است و لازمه فرمان به شتاب کردن به سوی آن، وجود دورانی پیش از حرکت مسلحانه (یعنی پیش از خروج) است تا در این دوره، مردم او را بشناسند و به‌سویش حرکت کنند.  
در غیبت طوسی ص ۴۶۳ آمده است، از عمار بن یاسر: «دولت اهل بیت پیامبران در آخر الزمان نشانه‌هایی دارد؛ پس اگر دیدید، در خانه‌های خود بمانید و کاری نکنید تا نشانه‌های آن بیاید. آن هنگام که روم و ترک علیه شما به پا خیزند



گریزی از ارسالی هم نخواهد بود تا این دعوت بر آن بنا شود. اگر ما چنین ارسال یا سفارتی را قبول نداشته باشیم - آن گونه که جناب سند بیان داشته است - دیگر دعوتی در کار نخواهد بود و فرمان به برخاستن و یاری او نیز لغو و بیهوده خواهد بود و دیگر معنایی نخواهد داشت. در این صورت دیگر چه به پاخاستنی، و این به پاخاستن بر چه اساسی انجام گیرد؟! آیا به سوی هر کسی که قیل و قالی به راه می اندازد بدون اینکه ثابت شود او همان یمانی موعود است به پا خیزیم؟! یا باید نظریه فکاهی جناب سند را بپذیریم و بگوییم فرمان به قیام کردن و یاری دادن تنها برای کسی است که در این راه با یمانی برخورد کرده باشد و این تنها ملاکی است که طبق آن وی باید تصمیمش را بگیرد؛ اینکه در زمانی اندک که برایش مهیا شده است (مثلاً یک ساعت یا کمتر که البته جناب سند این زمان را برای ما معین نکرده است) تصمیم بگیرد که بهشتی شود یا جهنمی!

برخلاف جناب سند، شیخ کورانی در کتاب عصر ظهور دلیل می آورد که پرچم یمانی، پرچم هدایت است؛ آنجا که می گوید: «اما نظر بر تر بودن، اصلی ترین سببی که قیام یمانی را هدایت کننده ترین معرفی می کند این است که این قیام به شرافت جهت دهی و هدایت مستقیم از سوی مهدی علیه السلام نائل شده و اینکه این قیام، قسمتی از نقشه حرکتی امام علیه السلام

و سپاهیان تجهیز شوند و خلیفه پول پرست شما بمیرد و مردی درست کردار پس از او جایگزینش شود، و کسی که سال ها در بیعت او بود خلع شود، و نابودی سلطنت آن ها از همان جا که آغاز شده بود بیاید، و ترک و روم رودر روی یکدیگر قرار گیرند، و جنگ ها در زمین بسیار شوند، و منادی از کرانه دمشق ندا دهد: وای بر مردم زمین از شرارتی که نزدیک است؛ و کرانه غربی مسجد در زمین فرورود تا آنجا که دیوارش فرو بریزد، و سه نفر در شام ظاهر شوند که همگی خواهان سلطنت باشند. مردی ابقع (سیاه و سپید)، مردی اصهب (سرخ رو) و مردی از اهل بیت ابوسفیان که از کلب خروج می کند - و مردم در دمشق گرد آیند و غریبان به سوی مصر خروج کنند؛ پس آن هنگام که وارد شدند این نشانه سفیانی است، و پیش از آن، کسی که به سوی آل محمد فرامی خواند، خارج می شود..»

در این حدیث تصریحی دیده می شود بر وجود کسی که پیش از خروج امام مهدی به سوی آل محمد فرامی خواند. این شخص یمانی است و در ادامه خواهیم دید که او همان قائم یا مهدی آخرالزمان است.

است و اینکه یمانی به دیدار امام شرفیاب می‌شود و توجیهاات و فرامین را از ایشان دریافت می‌کند.»<sup>۱</sup> وی در کتاب دیگر خود به نام «معجم احادیث امام مهدی علیه السلام» عبارت دیگری بر متن خود افزوده، می‌گوید: «پس یمانی سفیر خاص امام است.»<sup>۲</sup>

اما کورانی نیز به نوبه خود از این لغزش‌ها در امان نمی‌ماند؛ ولی مثل جناب سند چنین گستاخانه و سبک‌سرانه سخن نمی‌گوید. او خود را در تنگنایی از نوع دیگر گرفتار می‌کند وقتی گزافه‌گویی‌هایش او را به یمینِ دوردست می‌برد با این پندار که یمانی از این نقطه خروج می‌کند. بررسی این ادعا در ادامه خواهد آمد.

---

۱. عصر ظهور، ص ۱۱۴.

۲. معجم موضوعی احادیث امام مهدی علیه السلام، ص ۶۱۹.

## آیا یمانی از یمن است؟

چه بسا پدیده‌ای که بیش از همه خودش را نمایان کرده باشد سردرگمی و دستپاچگی تصورات مطرح شده در مشخص کردن شخصیت یمانی بوده باشد؛ پدیده‌ای که با نسبت دادن یمانی به سرزمین یمن فرسنگ‌ها به دور از واقعیت، خود را به تصویر کشیده است. موضوعی که در دوران کنونی ما انگیزه‌هایی به سرعت آن را تغذیه می‌کنند؛ انگیزه‌هایی که خاستگاهشان جنگ همه‌جانبه دامنشانه‌ای است که مرجعیت‌های ساختگی علیه این دعوت مبارک به راه می‌اندازند؛ همان دعوتی که پرچمش را یمانی آل محمد امام سید احمد الحسن علیه السلام برافراشته است.

برای رفع این شبهه ابتدا باید زمینه‌ای که معتقدان به انتساب یمانی به سرزمین فعلی یمن، ایده خود را بر آن بنا کرده‌اند، و نیز راه برون‌رفت از آن مشخص شود. این زمینه دو سرمنشأ دارد که این تفکر از آن دو سرچشمه گرفته است:

اول، نسبت داشتن کلمه «یمانی» به سرزمین یمن است؛ روشن است که می‌توان از کلمه «یمانی» منتسب بودن این مرد را به سرزمین یمن برداشت کرد؛

دوم، وارد شدن روایاتی که آن‌ها می‌پندارند بیان‌کننده این نکته است که یمانی از سرزمین یمن خروج می‌کند.

ابتدا خاستگاه اول این شبهه را بررسی می‌کنیم و سپس به مسئله دوم خواهیم پرداخت.

## بررسی نخستین خاستگاه ابن شبهه

شیخ سند می‌گوید: «علامت دیگری هم وجود دارد که این روایت به آن اشاره دارد؛ اینکه او از سرزمین یمن خروج می‌کند و همین عنوان وجه‌تسمیه او به یمانی است.»<sup>۱</sup>

و همان طور که گفتیم مقصود از وجه‌تسمیه، نسبت‌دادن به سرزمین یمن است. کورانی می‌گوید: «اما در منطقه خلیج، طبیعی است که یمانی‌ها -علاوه بر حجاز- نقشی اساسی در این منطقه داشته باشند؛ هرچند روایات این نکته را بیان نکرده باشند.»<sup>۲</sup>

این گفته‌اش: «هرچند روایات این نکته را بیان نکرده باشند» اشاره‌ای دارد به ظن وی که یمانی از سرزمین یمن خروج می‌کند.

بنابراین، روشن است که این دو شخصیت و شخصیت‌های دیگر -از دیدگاه لغوی- که به نسبت‌دادن کلمه یمانی به سرزمین یمن باز می‌گردد- یمانی را به سرزمین یمن نسبت می‌دهند؛ به‌خصوص سند که علاوه بر دلیل لغوی، دلیل روایی نیز پیش می‌کشد که سخن او در این خصوص خواهد آمد.

در خصوص نسبت‌دادن لفظ «یمانی» که ممکن است به یمن بازگردد، این کلمه می‌تواند به یمن (به معنی برکت) نیز بازگردد و می‌تواند به یمین (راست) نیز بازگردد؛ گویی او می‌تواند شخصیتی باشد که در دست راستش چیزی است که وی را متمایز می‌کند یا می‌تواند دست راست امام مهدی علیه السلام باشد؛ همان طور که علی علیه السلام دست راست رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ همچنین می‌تواند به این نکته بازگردد که او صاحب «ید بیضا» یا «دست کریم و بخشنده» است؛ صفت کریم به کسانی اطلاق می‌شود که «ید بیضا» دارند و با دست راست می‌بخشند؛ تا آنجا که برخی از این که چیزی را با دست چپ بخشند پرهیز می‌کنند. به‌علاوه این

۱. فقه علائم ظهور، ص ۲۸.

۲. عصر ظهور، ص ۱۱۳.

وجه تسمیه می‌تواند چیز دیگری باشد که بر ما پوشیده است. احتمالات بسیاری وجود دارند و چیزی دیده نمی‌شود که یکی را بر دیگری برتری بخشد.

اما حتی با فرض اینکه این نسبت به سرزمین یمن بازگردد، معنایش کسی نخواهد بود که الزاماً در این سرزمین ساکن بوده باشد. این نکته‌ای است شناخته شده و البته انکارناپذیر که بسیاری از مردم به منطقه‌ای نسبت داده می‌شوند، در حالی که در منطقه دیگری ساکن هستند. صهیب رومی و بلال حبشی هر دو در سرزمین عرب زندگی و وفات کردند؛ مانند سید خویی که به شهر «خوی» نسبت داده می‌شود، در حالی که وی در عراق زندگی، و در همانجا رحلت کرد؛ و از این دست بسیارند.

معروف است مکه از تهامه است و تهامه از یمن؛ بنابراین رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام همه یمانی هستند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «ایمان، یمانی است و حکمت، یمانی.»<sup>۱</sup> و «اگر هجرت نبود من قطعاً مردی یمانی بودم.»<sup>۱</sup>

از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است: «... به راستی که بهترین مردان، اهل یمن هستند و ایمان یمانی است و من یمانی هستم...»<sup>۲</sup>

در «مجازات نبوی» شریف رضی آمده است: «... و از این جمله، این سخن ایشان سلام و صلوات بر او است که «ایمان یمانی است و حکمت یمانی»... منظور این گفتار ایشان سلام و صلوات بر او - «ایمان یمانی است و حکمت یمانی» این است که اهل ایمان و اهل حکمت، یمانیون هستند؛ و نمونه‌هایی از چنین کاربردهایی در گفتار، بسیار شناخته شده است. اهل مکه و اهل مدینه نیز در این توصیف وارد می‌شوند. اما در خصوص مکه، ناحیه‌ای از نواحی یمن محسوب می‌شود، و از این نظر که بخشی از آن است یمانی محسوب می‌شود. اما در خصوص مدینه، بیشتر اهل مدینه از انصار و یمنی‌الاصل هستند؛ اگرچه از نظر محل سکونت

۱. کافی، ج ۸، ص ۷۰.

۲. اصول سته عشر، ص ۸۱؛ بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۳۲.

از اهالی حجاز محسوب می‌شوند.»

در این متن، شریف رضی این گفتار رسول خدا ﷺ را که «ایمان، یمانی است و حکمت، یمانی است» بر معنای مجاز حمل می‌کند؛ یعنی لفظ «یمان» و «یمانی» را از ظاهر - که ایمان و حکمت را به سرزمین یمن منتسب می‌کند - منصرف می‌کند تا این لفظ را بر اهل مکه و مدینه منطبق کند؛ با این قرینه که مکه ناحیه‌ای از نواحی یمن بوده است و بیشتر اهالی مدینه نیز یمنی‌الاصل بوده‌اند.

در مقدمهٔ بحار الانوار آمده است: «... و زمین‌های قلب‌های مؤمنان را برای بستان‌های حکمت یمانی آماده کرد و آن‌ها را گستراند.»<sup>۱</sup>

علامه مجلسی کلام آل محمد ﷺ را «حکمت یمانی» توصیف می‌کند؛ توصیفی که دلالت می‌کند بر اینکه از لفظ یمانی، نسبت‌داشتن به سرزمین یمن برداشت نمی‌شود.

در «معجم البلدان» آمده است: «... مدائنی می‌گویند تهامه از یمن است و منظور مقدار صحرايي است که در بیابان‌ها ادامه دارد - و مکه از تهامه... و طائف به مکه منتسب است؛ پس جزو تهامه است.»<sup>۲</sup> مدائنی تصریح می‌کند که مکه از تهامه است و تهامه از یمن، و به این ترتیب مکه جزو یمن محسوب می‌شود و در نتیجه محمد و آل محمد ﷺ همه یمانی هستند و لقب «یمانی» تنها به کسانی که در یمن ساکن بوده باشند اختصاص نخواهد داشت.

مولا محمد صالح مازندارانی عبارت «قبله‌اش یمانی است» را چنین تفسیر می‌کند: «زیرا مکه از تهامه، و تهامه از سرزمین یمن است، و به همین دلیل گفته می‌شود: کعبه، یمانی

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱.

۲. معجم البلدان حموی، ج ۲، ص ۶۳.

است.»<sup>۱</sup>

آنچه بیان شد، روشن می‌کند که با این ادعا که علت نسبت داشتن یمانی بازگشت لفظ به سرزمین یمن است، نمی‌توان به این نتیجه رسید که یمانی از سرزمین یمن خروج خواهد کرد. حتی چه بسا این فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله: «حکمت، یمانی است و ایمان، یمانی» و «ایمان، یمانی است و حکمت، یمانی» و «اگر هجرت نبود من قطعاً مردی یمانی بودم» برای باطل کردن نظر کسی که ادعا می‌کند یمانی حتماً باید از ساکنان سرزمین یمن شناخته شده امروزی باشد و خروجش نیز از همین سرزمین خواهد بود، کافی باشد.

در کتاب «الفتن، نعیم بن حماد مروزی» آمده است: «مهدی جز از قریش نیست، و خلافتی نیست مگر در قریش؛ جز اینکه او اصل ونسبی در یمن دارد.»<sup>۲</sup> این خبر یک شهادت تاریخی است مبنی بر اینکه کسانی که نزدیک‌تر به دوران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند می‌دانستند که نسبت دادن قریش به سرزمین یمن پذیرفته شده است؛ زیرا قریش ساکنان مکه- اصل ونسبی در یمن دارند. چه بسا منظور از این اصل ونسب، اشاره به این نکته باشد که مکه از تهامه است و تهامه از یمن و در نتیجه مکه از یمن است؛ یا شاید منظور دیگری مدنظر بوده باشد. منظور از این اصل ونسب هرچه باشد ایده معتقدان به اینکه اطلاق لفظ «یمانی» ضرورتاً ساکن بودن در یمن را به دنبال خواهد داشت باطل می‌کند.

بنابراین مشخص کردن هویت یمانی تنها با اعتماد بر نکته‌ای لغوی - که به نسبت دادن یمانی به سرزمین یمن بازمی‌گردد- رویکردی است که نمی‌تواند به حقیقت منجر شود؛ بلکه

۱. شرح اصول کافی، مولا محمد صالح مازندرانی، ج ۱۲، ص ۱۳۰. در بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۱۰ آمده است: «وقتی

ابوطالب به مکه نزدیک شد گفت: بار خدایا! پروردگار این کعبه یمانی، و سرزمین ستوده شده و کوه استوار شده.»

۲. الفتن، ص ۲۳۱.

چنین رویکردی به فتنه‌جویی و تأویل حقایق با پیروی از متشابهات نزدیک‌تر خواهد بود.<sup>۱</sup>

## بررسی دومین خاستگاه این شبهه

برخی از روایاتی که وارد شده‌اند در شکل‌گیری این شبهه توسط افراد بسیاری تأثیر داشته است. مهم‌ترین این روایت‌ها، روایتی است که در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمه شیخ صدوق وارد شده:

محمد بن محمد بن عصام رحمته الله از محمد بن یعقوب کلینی از قاسم بن علا از اسماعیل بن علی قزوینی از علی بن اسماعیل از عاصم بن حمید حناط از محمد بن مسلم ثقفی برای ما نقل کرده است: شنیدم اباجعفر محمد بن علی باقر رضی الله عنه می‌فرمود: «قائم ما یاری شده با ترس، و تأیید شده با پیروزی است. زمین برایش پیچیده و گنج‌ها برایش آشکار می‌شود. سلطنتش به شرق و غرب می‌رسد و خداوند عزوجل به واسطه او دینش را بر همه ادیان چیره می‌گرداند؛ گرچه مشرکان را خوش نیاید. در زمین ویرانه‌ای نماند جز آنکه آباد شود و روح خدا عیسی بن مریم فرود آید و پشت‌سر او نماز بگزارد.» راوی گوید: عرض کردم: ای پسر رسول خدا! قائم شما کی خروج خواهد کرد؟ فرمود: «آنگاه که مردان شبیه زنان شوند و زنان شبیه مردان؛ مردان به مردان اکتفا کنند و زنان به زنان؛ زنان بر مرکب‌ها سوار شوند؛ شهادت‌های دروغ پذیرفته و شهادت‌های عادل مردود شود؛ مردم خون‌ریزی و ارتکاب زنا و رباخواری را سبک بشمارند و از اشرار به خاطر زبانشان پرهیز کنند؛ سفیانی از شام خروج کند و یمانی از یمن؛ در پیدا زمین فرو برود؛ جوانی از آل محمد صلی الله علیه و آله بین رکن و مقام کشته شود که نامش محمد

---

۱. در عیون اخبار الرضا رضی الله عنه ج ۲، ص ۲۶۱، از اباحیون غلام امام رضا رضی الله عنه نقل شده است: «هرکس متشابه قرآن را به محکمش بازگرداند به صراط مستقیم هدایت شده است.» سپس فرمود: «در احادیث ما همانند متشابه قرآن- متشابه وجود دارد و همانند محکم قرآن- محکم؛ پس متشابه آن را به محکمتشان بازگردانید و از متشابه اخبار ما بدون در نظر گرفتن محکمتشان پیروی نکنید که گمراه خواهید شد.»



بن الحسن، نفس زکیه است...»<sup>۱</sup>

شبهه همین روایت در همین کتاب (کمال الدین) در صفحه ۳۲۷ و ۳۲۸ قبل از سلسله روایت‌هایی که روایت بالا را بیان می‌کنند آمده است و به نظر می‌رسد که در اصل یک روایت است که در یک مجلس گفته و بیش از یک مرتبه با اختلافاتی در الفاظ نقل شده باشد. روایت دوم به شرح زیر است:

محمد بن محمد بن عصام رحمته الله از محمد بن یعقوب (کلینی) از قاسم بن علا از اسماعیل بن علی قزوینی از علی بن اسماعیل از عاصم بن حمید حناط از محمد بن مسلم تقفی طحان برای ما نقل کرده است: بر اباجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از قائم آل محمد از ایشان علیه السلام سؤال کنم که امام علیه السلام پیش از آنکه من بپرسم فرمود: «ای محمد بن مسلم، در قائم آل محمد، شباهتی از پنج نفر از فرستادگان وجود دارد: یونس بن متی، یوسف بن یعقوب، موسی، عیسی و محمد که صلوات خدا بر همه آنان باد؛ اما شباهت او با یونس بن متی علیه السلام: بازگشت پس از غیبت در هیئت یک جوان با وجود بسیار بودن سن و سالش. شباهت او با یوسف بن یعقوب علیه السلام: غیبتش از خاص و عام و پنهان شدنش از برادرانش و پیچیده شدن امرش بر پدرش یعقوب با وجود بُعد مسافتی کم بین او و پدرش و خاندان و شیعیانش؛ اما شباهت او با موسی علیه السلام: دوام ترسش، طول غیبتش، پنهانی بودن ولادتش و رنج شیعیانش پس از وی و آزار و اذیت‌هایی که خواهند دید تا آنکه خدای عزوجل اذن ظهورش دهد، یاری‌اش کند و او را بر دشمنش نیرومند سازد؛ اما شباهت او با عیسی علیه السلام: اختلافی است که درباره وی واقع خواهد شد، تا آنجا که گروهی از آنها گویند او متولد نشده است و گروهی گویند او مرده است و گروهی دیگر گویند کشته و به صلیب کشیده شده است. اما شباهت او با جدش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خروج وی با شمشیر و به قتل رساندن دشمنان خدا و دشمنان رسولش و ستمگران و طاغوتیان خواهد بود؛ و اینکه

او با شمشیر و هراس یاری می‌شود و هیچ پرچمی به او داده نشود. از نشانه‌های خروج او: خروج سفیانی از شام، خروج یمانی (از یمن)، صیحهٔ آسمانی در ماه رمضان، و منادی که از آسمان به اسم او و به اسم پدرش ندا می‌دهد.»<sup>۱</sup>

در این روایت، عبارت «از یمن» -طبق چاپ انتشارات اسلامی- بین دو پرانتز قرار گرفته است؛ نکته‌ای که بیان می‌دارد که دست‌کم این عبارت در برخی از نسخه‌های این کتاب وجود نداشته و چه بسا افزودن آن در برخی نسخه‌ها توسط نسخه‌برداران انجام شده است یا برخی از محققان آن را افزوده باشند.

آنچه به افزون کردن این عبارت و اینکه در اصل این متن وجود نداشته دلالت می‌کند، نقل شدن این روایت توسط برخی مؤلفان بدون این افزونه بوده است. ابن ابی‌الفتح اربلی در کتاب کشف‌الغمه این حدیث را از کتاب کمال‌الدین به صورت زیر نقل کرده است:

از محمد بن مسلم: بر اباجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم و می‌خواستم از قائم آل محمد از ایشان علیه السلام سؤال کنم که امام علیه السلام پیش از آنکه من بیرسم فرمود: «ای محمد بن مسلم، در قائم آل محمد، شباهتی از پنج نفر از فرستادگان وجود دارد: ... تا آنجا که فرمود: از نشانه‌های خروج او: خروج سفیانی از شام، خروج یمانی، صیحهٔ آسمانی در ماه رمضان، و منادی که از آسمان به اسم او و به اسم پدرش ندا می‌دهد.»<sup>۲</sup>

ملاحظه می‌کنید که اثری از عبارت «از یمن» در این روایت وجود ندارد.

شیخ طبرسی نیز این حدیث را به همین صورت در کتاب «اعلام الوری باعلام الهدی» نقل کرده است:

محمد بن مسلم ثقفی می‌گوید: بر اباجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم و

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۲. کشف‌الغمة، ج ۳، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

می‌خواستیم از قائم آل محمد از ایشان علیه السلام سؤال کنم که امام علیه السلام پیش از آنکه من بپرسم فرمود: «ای محمد بن مسلم، در قائم آل محمد، شباهتی از پنج نفر از فرستادگان وجود دارد: ... تا آنجا که فرمود: از نشانه‌های خروج او: خروج سفیانی از شام، خروج یمانی، صیحه آسمانی در ماه رمضان و منادی که از آسمان به اسم او و به اسم پدرش ندا می‌دهد.»<sup>۱</sup>

اینجا نیز اثری از عبارت «از یمن» دیده نمی‌شود.

در بحارالانوار نیز آمده است:

اکمال‌الدین: همدانی از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از سلیمان بن داوود از ابوبصیر و ابن‌عصام از کلینی از قاسم بن علا از اسماعیل بن علی از علی بن اسماعیل از عاصم بن حمید از محمد بن مسلم، که به ما چنین گفت: بر اباجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام وارد شدم و می‌خواستیم از قائم آل محمد از ایشان علیه السلام سؤال کنم که امام علیه السلام پیش از آنکه من بپرسم فرمود: «ای محمد بن مسلم، در قائم آل محمد، شباهتی از پنج نفر از فرستادگان وجود دارد: ... تا آنجا که فرمود: از نشانه‌های خروج او: خروج سفیانی از شام، خروج یمانی، صیحه آسمانی در ماه رمضان، و منادی از آسمان که به اسم او و به اسم پدرش ندا می‌دهد.»<sup>۲</sup>

در اینجا نیز عبارت «از یمن» وجود ندارد.

هر سه این منابع قدیمی این روایت را از کمال‌الدین نقل کرده‌اند؛ ولی عبارت مدنظر در هیچ‌یک از آن‌ها نیست؛ بنابراین به نظر می‌رسد عبارت «از یمن» در زمانی پس از تألیف این سه کتاب، به یکی از نسخه‌های کتاب کمال‌الدین اضافه شده است و به نظر می‌رسد یکی از نسخه‌بردارها این عبارت را افزوده باشد؛ زیرا چنین پنداشته که یمانی از یمن خروج می‌کند؛ طبق قرینه لغوی یا بازگشت انتساب یمانی به یمن که ما پیش‌تر این موضوعات را بررسی کردیم. شاید چیزی که او را بر این کار تحریک کرده است آمدن سفیانی در این روایت بوده

۱. اعلام‌الوری بأعلام‌الهدی، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲. بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

باشد که همراه مشخص کردن مکان خروجش (و خروج سفیانی از شام) بوده است و به نظرش چنین رسیده که اگر عبارت «از یمن» را به لفظ یمانی اضافه کند این تعبیر تناسب بیشتری خواهد داشت.

شاید هم وارد شدن عبارت «از یمن» در روایت اولی که بیان داشتیم عزم این نسخه بردار را جزم کرده باشد؛ اما این احتمال بسیار ضعیف است؛ زیرا ما خود این روایت را در کتاب «شرح احقاق حق» نوشته سید مرعشی به نقل از کتاب «فصول المهمه» می خوانیم؛ در حالی که عبارت «یمانی از یمن» در آن دیده نمی شود و حتی هیچ یادی از یمانی هم در آن وجود ندارد. سید مرعشی می گوید:

«آنچه قوم روایت کرده اند: از جمله علامه بن صباغ مالکی در کتاب «فصول المهمه» گفته است: همچنین از اباجعفر روایت کرده است که حضرت می فرماید: «مهدی ما یاری شده با ترس و تأییدشده با پیروزی است. زمین برایش پیچیده می شود... تا آنجا که فرمود: و خروج سفیانی از شام و یمن...»<sup>۱</sup>

در این روایت سفیانی از شام و یمن خروج می کند و شاید کسی که از یمن خروج می کند سفیانی دیگری غیر از سفیانی شام باشد؛ ولی او هم مثل سفیانی اول منحرف است. از امام علی علیه السلام روایت شده است: «از من بپرسید، از من بپرسید در آخرین دهه ماه رمضان قبل از اینکه مرا از دست بدهید...». تا آنجا که فرمود: سپس فتنه هایی را که پس از آن ها رخ خواهد داد ذکر کرده، فرمود: «اولینشان سفیانی و آخرینشان نیز سفیانی خواهد بود». گفته شد: این

---

۱. شرح احقاق حق، ج ۱۳، ص ۳۴۲. شیخ ناظم عقیلی در کتاب خود «پژوهشی در شخصیت یمانی موعود»، جلد ۲ گفته است که این روایت به صورتی که سید مرعشی در کتاب «فصول المهمه» ابن صباغ نگاشته، وارد شده است، چاپ بیروت، دار اضاء، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۸م، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

سفیانی و سفیانی چه کسانی هستند؟ فرمود: «سفیانی از هجر و سفیانی از شام.»<sup>۱</sup>

و «هجر» آن گونه که نگارنده «معجم البلدان» گفته، سرزمینی است در یمن: «و هجر: شهری است در یمن که میان آن و عثر مسافت یک شبانه روز به سمت یمن فاصله است...»<sup>۲</sup> به این ترتیب کسی نمی تواند بر اساس این دو روایت، بنایی علمی یا عقیدتی استوار سازد. این دو روایت با تردیدهایی درآمیخته اند و واضح است که استدلال به چیزی، فرع بر اثبات آن است. این دو روایت -حتی اگر دو روایت به حساب آیند نه یک روایت- نمی توانند برای به اثبات رساندن آنچه دشمنان به آن شکلی که مدنظر دارند، ادعا شوند.

حتی اگر کوتاه آمده، بپذیریم که اصطلاح «یمانی از یمن» در این روایت آمده باشد، کسی نمی تواند به طور قطع و یقین بگوید منظور از آن، همان یمانی موعود بوده است نه شخص دیگری. ما از طریق روایتی که از امام باقر علیه السلام نقل شده است و نیز دیگر روایات متوجه می شویم که اولین رویارویی بین یمانی و سفیانی در سرزمین عراق صورت می گیرد؛ جایی که هر دو در یک سال و یک ماه و یک روز همچون دو اسب مسابقه به سمت کوفه حرکت می کنند؛ آن گونه که در روایت زیر آمده است:

«ناگزیر بنی فلان باید حکومت کنند و چون به حکومت رسیدند بین آن ها اختلاف حاصل و حکومتشان دچار از هم پاشیدگی شود؛ تا اینکه سفیانی و خراسانی بر ایشان خروج می کنند، یکی از مشرق و دیگری از مغرب. یکی از اینجا و دیگری از آنجا؛ همچون دو اسب مسابقه به سوی کوفه مسابقه می دهند تا هلاکت بنی فلان به دست آن ها محقق شود؛ به طوری که هیچ یک از آن ها را باقی نخواهند گذاشت.» سپس امام علیه السلام می فرماید: «خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز است؛ درست مانند دانه های تسبیح، یکی

۱. الملاحم و الفتن، ص ۲۷۱.

۲. معجم البلدان، حموی، ج ۵، ص ۳۹۳.

پس از دیگری می آیند.»<sup>۱</sup>

این در حالی است که روایات اشاره می کنند که سفیانی پیش از اینکه متوجه عراق شود، با مردی به نام «منصور یمانی» جنگ می کند؛ کسی که یمانی دیگری غیر از یمانی وعده داده شده است.

از اباجعفر امام محمد باقر علیه السلام روایت شده است: «وقتی سفیانی بر ابقع، منصور، کندی، تُرک و روم پیروز شود، به سوی عراق رهسپار می شود.»<sup>۲</sup>

این روایت به وضوح بیان می دارد که سفیانی پیش از اینکه متوجه عراق شود و با یمانی موعود مواجه گردد، بر منصور غلبه پیدا کرده، او را شکست می دهد.

در اینجا با توجه به سخنان آل محمد علیهم السلام که می فرمایند «مهدی نیست مگر از قریش، و خلافتی نیست؛ مگر در آن ها؛ جز اینکه او اصل ونسبی در یمن دارد» و پس از کوتاه آمدن از جدل درباره تمامی آنچه تقدیم شد می توانیم بگوییم: امکان دارد آل محمد گفته باشند «یمانی از یمن» و مقصود مدنظرشان می تواند اشاره ای به اصل او و اینکه از آل محمد است بوده باشد؛ زیرا آن ها با توجه به آنچه پیش تر بیان کردیم تا زمانی که مکه از تهامه است و تهامه از یمن، همگی یمانی هستند.

از جمله روایاتی که به آن استناد کرده اند روایتی است که در کتاب «مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان» نقل شده است: «محمد بن عمیر رضی الله عنه به ما خبر داد و گفت: جمیل بن دراج به ما خبر داد و گفت: زرارة بن اعین از اباعبدالله امام صادق علیه السلام به ما خبر داد که ایشان فرمود: «از سز سفیانی و دجال و سایر اهل فتنه به خدا پناه ببرید.» عرض شد: ای فرزند رسول خدا! دجال را با توجه به مضامین احادیث شما شناختیم که چه جایگاه و مقامی

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴.

۲. الفتن، نعیم بن حماد، ص ۱۸۴؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۲۷۷، شماره ۳۱۵۱۱؛ معجم احادیث امام

مهدی علیه السلام، ج ۳، ص ۲۷۵.

دارد؛ اما سفیانی و سایر فتنه‌جویان چه کسانی هستند و چه می‌کنند؟ فرمود: «اولین کسی که از آن‌ها خروج می‌کند مردی است که به او "اصهب بن قیس" گفته می‌شود. او از سرزمین جزیره خارج می‌شود و از نظر مردم به کینه‌جویی و ظلم بسیار شهره است. سپس جرهمی از سرزمین شام و قحطانی از بلاد یمن خروج می‌کند و هر کدام از این‌ها در فرمانروایی خود شوکت و جلال عظیمی دارند و با فتنه و ظلم بر اهالی آن مکان‌ها غلبه می‌یابند. در این هنگام سمرقندی از خراسان با پرچم‌های سیاه و سفیانی از صحرای خشک از صحراهای شام بر آنان خروج می‌کنند. سفیانی از فرزندان عتبه بن ابی‌سفیان است. این ملعون پیش از خروجش اظهار زهد و تقوا می‌کند، خود را ساده‌زیست نشان می‌دهد و نان جو و بلغور می‌خورد و در جهت جلب افکار و دل‌های جاهلان، اموال بذل و بخشش می‌کند. سپس ادعای خلافت می‌کند و آن‌ها با او بیعت می‌کنند و علمایی که حق را پنهان و باطل را آشکار می‌کنند از آن‌ها پیروی کرده، می‌گویند: او بهترین اهل این زمین است. خروج او همراه خروج یمانی از یمن با پرچم‌های سفید در یک روز و یک ماه و یک سال است. اولین کسی که با سفیانی جنگ می‌کند قحطانی است؛ ولی وی شکست خورده به یمن بازمی‌گردد و یمانی او را می‌کشد. سپس اصبه و جرهمی پس از پیکارهای بسیار با سفیانی عاقبت می‌گریزند و او آن‌ها را دنبال کرده، درهم می‌کوبد و هر کسی را که با او به نزاع برخیزد و با او پیکار کند، شکست می‌دهد، غیر از یمانی. سپس سفیانی سپاهسانی را به سرزمین‌ها گسیل داشته، بسیاری از سرزمین‌ها را به تسخیر خود می‌آورد. وی در قتل و فساد زیاده‌روی می‌کند. او برای به‌عقب‌راندن پادشاه خراسانی به سمت روم رفته، پیروزمندانه با صلیبی بر گردنش بازخواهد گشت. سپس قصد یمانی می‌کند و یمانی برای دفع شرّ او به‌پا می‌خیزد و سفیانی پس از پیکارهای متعدد و نبردهای شدید شکست می‌خورد. یمانی او را دنبال می‌کند و جنگ‌ها و شکست سفیانی ادامه می‌یابد تا اینکه یمانی او و فرزندش را در نزدیکی محلی کنار رودی به نام «لو» در لباس اسیران می‌یابد و آن‌ها را تکه‌تکه می‌کند. سپس فارغ از دشمنان، سی سال بر تخت سلطنت خود تکیه می‌زند. سپس سلطنت را به فرزند نیکوکارش تفویض نموده، در مکه به انتظار قائم می‌نشیند تا وفات می‌کند. پس از او فرزندش حدود چهل سال در

فرمانروایی و سلطنت باقی می ماند؛ و این دو نفر با دعای قائم ما به این دنیا باز خواهند گشت.»  
زراره می گوید: در خصوص مدت حکومت سفیانی از ایشان پرسیدم، فرمود: «بیست سال طول خواهد کشید.»<sup>۱</sup>

بنا به عللی نمی توان این روایت را پذیرفت؛ از جمله:

۱- کتاب «مختصر اثبات الرجعه» که منبع این روایت در نظر گرفته شده، مفقود است و آنچه امروز وجود دارد خلاصه ای از این کتاب است که یکی از علما نوشته و همان طور که محقق آن گفته است. چیزی برای اثبات قطعی صحیح بودن آنچه در این خلاصه نوشته شده با توجه به اصل کتاب در دست نیست وجود ندارد. به علاوه این محقق بیان می کند که نسخه دیگری از این کتاب وجود دارد که با نوشته های او مطابقت ندارد.<sup>۲</sup>

---

۱. مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان، چاپ شده در مجله تراثنا، ج ۱۵، ص ۲۱۴ و پس از آن.

۲. این محقق می گوید: «از نسخه های این رساله بر ما معلوم شده که نسخه ای است که زین العابدین شیخ محمد بن الحسن ارموی در هشت شب باقی مانده از ذی القعدة سال ۱۳۵۰ ق به نقل از نسخه نگارنده و وسائل المحدث شیخ محمد بن حسن حر عاملی متوفی سال ۱۱۰۴ ق به خط خودش نسخه برداری کرده است. نسخه مربوط به رساله ما در کتابخانه امام رضا علیه السلام در مشهد ضمن مجموعه شماره ۷۴۴۲ همراه دست نوشته های دو کتاب امالی و اقصاح در امامت امیر المؤمنین علیه السلام هر دو نوشته شیخ مفید نگهداری می شده است. این نسخه مدنظر ما ردیف های ۱ تا ۱۱ از این مجموعه را اشغال می کرده؛ اما فهرست نگار وجود این نسخه را ضمن این مجموعه نیاورده و تنها دو کتاب شیخ مفید را آورده است! جناب علامه محقق سید عبدالعزیز طباطبایی پیرو تبعات و تحقیقات خود در کتاب های خطی کتابخانه های مختلف، ما را به این نسخه هدایت کرد و موسسه «آل البيت لاحیاء التراث» نیز امکان تصویربرداری از آن را برایم فراهم کرد؛ خدا همه را توفیق عطا فرماید. این نسخه ای که بنده در اختیار دارم تنها شامل ۲۰ حدیث در خصوص موضوع امام مهدی علیه السلام، غیبتش و برخی علائم ظهور است که شخص خلاصه کننده با همین منظور از اصل کتاب برگزیده است و بنده دلیلی بر منتسب بودن محتویات این رساله به اصل کتاب در دست ندارم. شایسته است یادآور شوم در این بیست حدیث، موضوع رجعت تنها در احادیث شماره ۷ و ۱۶ آمده است. نسخه خطی دیگری نیز - که البته بنده نتوانستم به آن دست پیدا کنم - با عنوان «مختصر کتاب رجعت» ابن شاذان در کتابخانه آیت الله حکیم در نجف اشرف ضمن مجموعه ای شامل پنجاه کتاب وجود دارد که در فهرست نویسی این کتابخانه در ۵۶/۱ شماره ۳۱۶



۲- در این روایت تناقضات بسیاری وجود دارد. این روایت مدت حکومت سفیانی را بیست سال معرفی می‌کند؛ در حالی که از ائمه مطلب دیگری وارد شده است.<sup>۱</sup> یمانی را پادشاهی معرفی می‌کند که سی سال حکم می‌راند و سپس حکومت را به فرزند نیکوکارش واگذار می‌کند، به مکه پناه می‌برد و چشم‌انتظار ظهور قائم ما می‌ماند تا اینکه در آنجا وفات می‌یابد. فرزندش پس از او حدود چهل سال حکومت می‌کند و هر دو با دعای قائم ما به این دنیا بازمی‌گردند! اما از روایات معلوم می‌شود که یمانی با سفیانی می‌جنگد و حکومت را به امام مهدی علیه السلام واگذار و حتی او به امر امام مهدی- مردم را به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت می‌کند.

از جمله روایات دیگری که به آن استناد می‌کنند روایت وارد شده از عبید بن زراره است که می‌گوید: در حضور اباعبدالله علیه السلام یاد سفیانی به میان آمد و ایشان فرمود: «**او خروج نخواهد کرد تا هنگامی که "کاسر عینیّه" در صنعا خروج کند.**»<sup>۲</sup>

هر اندیشمندی به وضوح متوجه می‌شود چیزی در این روایت وجود ندارد که دلالت داشته باشد بر اینکه کسی که از یمن خروج می‌کند یمانی است؛ نه صراحتی، نه برداشتی و نه هیچ اثری! نهایت چیزی که می‌تواند باعث شود کسی بگوید این مرد همان یمانی است تنها این است که یمانی از یمن خروج می‌کند که حتی با وجود این فرض نیز نمی‌توان با قطع و یقین

آمده است. این نسخه، نسخه محدث حر عاملی-نگارنده کتاب وسائل الشیعه- است و بر جلد خود نام عده‌ای از بزرگان را دارد که از آن نسخه برداشته‌اند که آخرینشان شیخ محمد سماوی متوفی سال ۱۳۷۰ق بوده و این نسخه در «سلسله تعریف کتاب‌های خطی» انتشارات دانشگاه تهران ۴۲۳/۵ شماره ۴۰ در زمره کتاب‌های خطی نادر کتابخانه آیت‌الله حکیم آمده است.» مجله تراث، ج ۱۵، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۱. از اباعبدالله امام صادق علیه السلام، «سفیانی از حتمیات است. خروج او در رجب است و از ابتدا تا انتهای خروجش پانزده ماه خواهد بود. از این مدت، شش ماه نبرد می‌کند تا به شهرهای پنج‌گانه مسلط می‌شود و نه ماه حکومت می‌کند، نه یک روز بیشتر.» غیبت نعمانی، باب ۱۸، ح ۱، ص ۳۱۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۶.

بیان داشت شخصی که «کاسر عینیه» نامیده شده، همان یمانی موعود است؛ زیرا چه بسا ممکن است - که البته همین طور هم هست- بیش از یک شخص از سرزمین یمن خروج کنند.

بنابراین کسی که بخواهد استدلال خود را بر این روایت بنا کند واقعاً نمی‌تواند ثابت کند که یمانی از یمن خروج می‌کند؛ زیرا این روایت چنین منظوری را برای وی برآورده نمی‌کند؛ بلکه این شخص تنها طبق دلالتی که پیش‌تر در ذهن خود داشته است این روایت را چنین تفسیر می‌کند و همان طور که دانستیم تفسیر او تفسیری است پوسیده و نخ‌نما، نه بیشتر.<sup>۱</sup>

همچنین به آنچه سید بن طاووس به نقل از عباد بن محمد مدائنی آورده است نیز استدلال کرده‌اند؛ آنجا که وی می‌گوید: «بعد از فراغت از نماز ظهر بر ابا عبدالله امام صادق علیه السلام وارد شدم؛ در حالی که ایشان دستان مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده بود... تا آنجا که فرمود: **و خروج مردی از [فرزندان] پسرعمویم زید از یمن...**»<sup>۲</sup> هیچ دلیلی وجود ندارد که این مرد زیدی همان یمانی موعود باشد و حتی در این روایت هیچ چیزی مبنی بر ستایش شدن این شخص نیز دیده نمی‌شود؛ صرف نظر از اینکه او یمانی باشد یا خیر.<sup>۳</sup>

۱. کورانی در کتاب خود «عصر ظهور» احتمال می‌دهد که «کاسر عینیه» شخص دیگری غیر از یمانی موعود باشد. وی گفته است، «احتمال دارد این شخص یک یمانی باشد که قبل از سفیانی ظهور می‌کند تا زمینه‌سازی برای یمانی موعود باشد.»

۲. بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۶۲ و ۶۳.

۳. نعیم بن حماد روایت کرده است، ابوعثمان از جابر از اباجعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «وقتی ابقع با قوی‌هیکل ظهور کند، میانشان حماسه‌ای بزرگ در خواهد گرفت. سپس اخوص، آن سفیانی ملعون ظهور کند، با همه بجنگد و بر همه پیروز شود. سپس منصور یمانی از صنعا با سپاهیانش به سوی آن‌ها خروج می‌کند که با خشم شدیدی که دارد همانند جاهلیت مردم را از دم تیغ خواهد گذراند. میان او و اخوص که پرچم‌های زرد و لباس‌های رنگی دارند نبردی سخت درمی‌گیرد که اخوص سفیانی بر او غلبه می‌یابد.» چه بسا این یمانی -و خدا داناتر است- نگوهرش شده باشد و شاید او همان قحطانی باشد که کعب در روایتی که در «شرح احقاق حق، ج ۲۹،

در نهایت برخی به روایتی استناد می‌کنند که از یک کاهن به نام سطح نقل شده که قبل از اسلام زندگی می‌کرده است. وی پادشاهی از صنعا را به نام حسن یا حسین یاد می‌کند و نمی‌فهمم چگونه این‌ها به روایتی استناد می‌کنند که از یک کاهن وارد شده، بدون اینکه تأییدی از اهل بیت علیهم السلام بر آن وارد شده باشد؟!

مقطعی از این روایت که به آن استناد کرده‌اند تقدیم می‌شود: «سپس پادشاهی از صنعا یمن خروج می‌کند که همچون پنبه سفید است. نامش حسن یا حسین است و با خروج او اساس فتنه‌ها و آشوب‌ها برچیده می‌شود.»<sup>۱</sup>

حتی اگر این روایت را بپذیریم، باز هم سخنی از یمانی به میان نمی‌آورد؛ بلکه از پادشاهی سخن می‌گوید که در صنعا ظهور می‌کند و همان طور که در روایت قبل آمده بود شاید او «کاسر عینیه سفیانی» باشد یا شاید منصور یمانی، یا شاید شخص دیگر غیر از همه این‌ها باشد؛ پس ما هیچ دلیلی در دست نداریم که با قطع و یقین بگوییم او همان یمانی موعود است.

## دلایل و قرآنی که دلالت می‌کند خروج یمانی از یمن نیست

### اول:

حدیث مربوط به وجود داشتن دعوتی توسط یمانی تقدیم شد که نتیجه این دعوت، گردآمدن «۳۱۳» نفر اصحاب وی، و نیز تشکیل حلقه‌ای بالغ بر ده‌هزار نفر خواهد شد، و

ص ۵۲۰ آورده، یاد کرده است: «گریزی نیست از فرود آمدن عیسی به این زمین، و گریزی نیست از اینکه پیشاپیش او علامت‌ها و فتنه‌هایی بروز کند. اولین کسی که خروج می‌کند و بر سرزمین‌ها غلبه می‌یابد اصبهب است که از سرزمین جزیره قیام می‌کند. پس از او جرهمی از شام خروج می‌کند و قحطانی از سرزمین یمن. کعب الاحبار گفته است، این درحالی است که این سه نفر با ظلم و ستم بر جایگاه خود استیلا می‌یابند که در این هنگام سفیانی از دمشق خروج می‌کند.»

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳.

یمانی - طبق متون و روایات- همان فرمانده سپاه غضب یا لشکر اصحاب خواهد بود.

سید بن طاووس در کتاب ملاحم خود نقل می‌کند: «امیر سپاه غضب، نه از این است و نه از آن؛ اما صدایی می‌شنوند به اسمش - که نه انسانی گفته است و نه جنی- که با فلانی بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن؛ لیکن او خلیفه یمانی است.»<sup>۱</sup>

پس امیر سپاه غضب همان خلیفه یمانی است و همان کسی است که جبرئیل علیه السلام به نامش ندا می‌دهد و منظور از صدای جبرئیل، صدایی است که نه انسانی گفته و نه جنی و خلیفه یمانی همان قیام‌کننده با شمشیر (احمد) است؛ همان طور که پیش‌تر ملاحظه کردیم و در مباحث بعدی با دلایل اثبات خواهیم کرد.

اما دلیل اینکه سپاه غضب همان «اصحاب» هستند، فرموده امام علی علیه السلام است، هنگامی که از آن حضرت علیه السلام درباره سپاه غضب پرسیده شد، فرمودند: «... اینان گروهی هستند که در آخر الزمان چون ابرهای پاییزی پاره‌پاره می‌آیند؛ از هر قبیله یک مرد، دو مرد، سه مرد تا شمارشان به نه نفر می‌رسد. بدانید که به‌خدا سوگند من امیر آن‌ها را می‌شناسم، اسم او را می‌دانم، همچنین محل فرود آمدنشان را.» سپس برخاست در حالی که می‌فرمود: «باقر، باقر، باقر.» بعد فرمود: «او مردی از فرزندان من است که علم را به‌طور کامل خواهد شکافت.»<sup>۲</sup>

این کسانی که همچون پاره‌های ابر جمع می‌شوند همان اصحاب هستند؛ همان طور که حدیث امام صادق علیه السلام به این مطلب تصریح می‌فرماید: «هنگامی که به امام اجازه [ظهور] داده شود، او خدا را به‌نام عبرانی‌اش می‌خواند و ۳۱۳ نفر یاران آن حضرت همچون پاره‌های ابر پاییزی گرد خواهند آمد.»<sup>۳</sup>

۱. الملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۸۰.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۵.

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۲۶.

حال اگر یمانی یا «قائم به شمشیر» این دعوت را خودش بر عهده می‌گیرد، بیعت می‌ستاند و انصار را گرد می‌آورد، بیا باید به هویت او نگاهی بیندازیم و ببینیم آیا کسی از آن‌ها از یمن هست؟ بدیهی است اگر ایشان از یمن خروج کند و محل زندگی و حرکتش آنجا باشد ناگزیر باید انصاری در این مکان داشته باشد و حتی طبق یاهوهای که کورانی به هم می‌بافد و نقشی عریض و طویل برای یمنی‌ها متصور می‌شود، به ناچار باید یمنی‌ها اصل و شالوده سپاهش را تشکیل دهند. بیا باید روایت زیر را از جابر جعفی مرور کنیم تا ببینیم آیا یمنی‌ها نصیبی در سپاه قائم خواهند داشت. جابر جعفی می‌گوید امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلام فرمود:

«با قائم در بین رکن و مقام، سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر بیعت می‌کنند که نجبای مصر، ابدالی از شام و بهترین‌هایی از عراق در میان آن‌ها هستند و تا آن مقدار که خدا بخواهد در دنیا خواهند بود [و حکومت خواهند کرد].»<sup>۱</sup>

پس این اصحاب، از نجبای مصر، ابدال شام و بهترین‌هایی از عراق هستند و حلقه همان طور که در مبحث پیشین دیدیم از مشرق است؛ پس این نقش یمنی‌ها که زایدۀ وهم و خیال کورانی و دیگران است کجاست؟

## دوم:

سید بن طاووس در کتاب ملاحم خود نقل می‌کند: «امیر سپاه غضب، نه از این است و نه از آن؛ اما صدایی می‌شنوند به اسمش - که نه انسانی گفته است و نه جنی - که با فلانی بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن؛ لیکن او خلیفه یمانی است.»<sup>۲</sup>

و در کتاب «الفتن، نعیم بن حماد مروزی» آمده است: ولید بن مسلم، از جراح، از ارطاة به ما خبر داد و گفت: «امیر غضب، نه از این است و نه از آن؛ اما صدایی می‌شنوند به اسمش

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۷.

۲. ملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۸۰.

که نه انسانی گفته است و نه جنّی. که با فلائی بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن؛ لیکن او خلیفه یمانی است<sup>۱</sup>»<sup>۲</sup> این روایت بیان می‌کند که امیر سپاه غضب -خلیفه یمانی- نه از این دسته است و نه از آن دسته؛ یعنی نسب وی به نسب پادشاهان یمن بازنمی‌گردد و از این نکته چنین معلوم می‌شود که یمانی از یمن نیست.

در «لسان عرب، ابن منظور» آمده است: «و در صفت مهدی: قرشی یمانی نه از این است و نه از آن؛ یعنی نسب وی به نسب پادشاهان یمنی بازنمی‌گردد که پادشاهان حمیر<sup>۳</sup> هستند و از جمله آن‌ها «ذو یزن» و «ذو رعین»<sup>۴</sup> هستند و این فرموده وی: قرشی یمانی است، یعنی اصلی یمانی از نسب قرشی است.»<sup>۵</sup>

## راه درست شناخت یمانی

برای اینکه به شناخت درستی از شخصیت یمانی برسیم چاره‌ای نیست جز اینکه منابع این شناخت، روایات رسیده از اهل بیت (علیهم‌السلام) باشند. در کتاب کافی، شیخ کلینی آمده است: «به شرق و غرب عالم بروید، هیچ علم حقیقی جز آنچه از ما اهل بیت خارج شود پیدا نخواهید

---

۲. متن عربی این حدیث: «امیر جيش غضب لیس من ذی ولا من ذو... بايعوا فلاناً باسمه لیس من ذی ولا ذو ولکنه خلیفه یمانی.» (مترجم)

۲. الفتن، نعیم بن حماد مروزی، ص ۶۶.

۳. پادشاهی جمیر (دوران شکوفایی: ۱۱۰ پیش از میلاد تا ۵۲۰ میلادی) از پادشاهی‌های قدیم یمن بود. پایتخت این پادشاهی نخست شهر ظفار و سپس شهر صنعای امروزی بود. (مترجم، منبع: ویکی‌پدیا فارسی)

۴. اذواء، [ذو]، اشاره به پادشاهان یمن است که در اول القاب آن‌ها (ذو) می‌آوردند؛ مانند «ذو یزن»، «ذو نواس»، «ذو ریاش». (مترجم، برگرفته از سایت المعانی)

۵. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۴۵۲؛ و مثل این سخن در بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۳۷۴، و نیز «الفائق فی غریب الحدیث»، ج ۱، ص ۴۰۷.

کرد.»<sup>۱</sup>

پس آنچه از آن‌ها علیهم السلام خارج شده، علم حقیقی و همان حقی است که باطل نه از پیش‌رو و نه از پشت‌سر. به آن راهی ندارد؛ اما آنچه نزد غیر آن‌هاست جز یاهوسرابی‌ها و افتراها و گمانه‌زنی‌هایی نخواهد بود که عقل‌های ناقصشان به هم می‌بافند.

قلم را به کنار می‌نهم تا عرصه باز شود برای کلام سید احمد الحسن علیه السلام جهت تعیین خصوصیات شخصیت یمانی از طریق روایت وارد شده از امام باقر علیه السلام؛ گفتاری با روشن‌ترین بیان و واضح‌ترین صورت، با تکیه بر روایت وارد شده از امام باقر علیه السلام. سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:<sup>۲</sup>

«اما در خصوص اوصاف و ویژگی‌های شخصیت یمانی:

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: "در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت، همان است؛ زیرا به‌سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند. هنگامی که یمانی خروج کرد فروختن سلاح بر مردم و بر هر مسلمانی حرام می‌شود. وقتی یمانی خروج کرد به‌سوی او بشتاب؛ زیرا پرچم او پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هرکس چنین کند اهل آتش (جهنم) است؛ چراکه او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند."<sup>۳</sup> که در این حدیث:

اول: "بر هیچ مسلمانی جایز نیست از او سرپیچی کند؛ هرکس چنین کند اهل آتش (جهنم) است": و این به آن معناست که یمانی صاحب ولایت الهی است. آری، کسی بر مردم حجت نیست به‌گونه‌ای که سرپیچی از او آن‌ها را وارد جهنم سازد، حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند. مگر اینکه آن شخص از جانشینان خداوند بر زمینش باشد؛ و این‌ها صاحبان

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام، ج ۴، پرسش شماره ۱۴۴.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۴.

ولایت الهی از انبیا، فرستادگان، ائمه و مهدیون هستند.»

کلام سید احمد الحسن علیه السلام در یک حقیقت خلاصه می‌شود: سرپیچی کننده، مستحق فرجامی شوم خواهد بود. اینکه چنین شخصی از اهل دوزخ است دلیلی نخواهد داشت، مگر اینکه یمانی حجتی از حجت‌های خداوند عزوجل باشد و حجت‌های الهی تنها کسانی هستند که مردم به بهانهٔ جهالت و ندانستن، در برابرشان عذری نخواهند داشت. در کافی از بشیر عطار آمده است که می‌گوید: شنیدم اباعبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: «ما قومی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب کرده است و شما پیروی می‌کنید؛ طوری که مردم به جهت ندانستن معذور نخواهند بود.»<sup>۱</sup>

همچنین در این کتاب آمده است: شنیدم اباعبدالله علیه السلام فرمود: «ما همان کسانی هستیم که خداوند اطاعت از ما را واجب فرموده است. مردم راهی جز شناخت و معرفت ما ندارند و برای شناختن ما عذری نخواهند داشت. هر که ما را بشناسد مؤمن و هر که ما را انکار کند کافر است و هر کس ما را نشناسد و انکار هم نکند گمراه است تا هنگامی که به سوی آن هدایتی که خداوند در اطاعت واجب از ما بر او واجب ساخته است بازگردد، و اگر چنین شخصی بر گمراهی خود بمیرد خدا هر چه بخواهد با او انجام خواهد داد.»<sup>۲</sup>

و اگر به خاطر داشته باشیم که ولایت اهل بیت علیهم السلام حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای با وجود آن آسیبی نمی‌رساند و نیز دژی است که هر کس در آن داخل شود از عذاب در امان خواهد داشت، برای ما روشن خواهد شد که نافرمانی از یمانی به معنی خارج شدن از این دژ و این ولایت خواهد بود و این یعنی مادام که ایمان نیاوردن به او به معنی خارج شدن از ولایت و ایمان آوردن به او به معنی پناه گرفتن در سایهٔ ولایت محسوب شود یمانی -حتماً و یقیناً- حجتی از حجت‌های خداوند است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۸۷.



و در کتاب «الفضائل، شاذان بن جبریل قمی» آمده است: از عبدالله بن عباس نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «محبت علی علیه السلام حسنه‌ای است که با وجود آن، گناه ضرر نمی‌رساند و بغض او، گناهی است که با وجود آن، هیچ حسنه‌ای سودی ندارد.»<sup>۱</sup>

و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام شیخ صدوق آمده است: از اسحاق بن راهویه روایت شده است: چون ابوالحسن امام رضاء علیه السلام به نیشابور آمد و خواست از آنجا به سوی مأمون خارج شود، اصحاب حدیث جمع شدند و به ایشان عرض کردند: ای پسر رسول خدا! ما را ترک می‌گویی و حدیثی نمی‌فرمایی تا با آن از شما بهره‌مند شویم؟ حضرت در حالی که در کجاوه خود نشسته بود سر برون آورد و فرمود: «از پدرم موسی بن جعفر شنیدم که فرمود: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که فرمود: از پدرم محمد بن علی شنیدم که فرمود: از پدرم حسین بن علی شنیدم که فرمود: از پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام شنیدم که فرمود: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شنیدم خداوند عزوجل می‌فرماید: «كَلِمَةٌ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي» عبارت لا اله الا الله دژ و قلعه استوار من است؛ هرکس وارد این قلعه شود از عذاب من در امان است.» و چون شتر به راه افتاد امام رضاء علیه السلام ما را ندا داد: «بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» «با شرایطی؛

۱. الفضائل، ص ۹۶؛ و در کافی، ج ۱، ص ۱۸۵ باب «شناخت امام و پاسخ به او» آمده است: ابوجعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: ابوعبدالله بجلی بر علی امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. آن حضرت به وی فرمود: «ای اباعبدالله، آیا از این سخن خداوند عزوجل به تو خبر ندهم: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَرْعِ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ \* وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَيْبَتْ وَجْهُهُمُ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (کسانی که در آخرت) کار نیک آوردند پادشاه بهتر از آن یابند و در آن روز از هول وهراس ایمن باشند \* و کسانی که بدی آورند، به رو در آتش سرنگون شوند. آیا جز آنچه می‌کردید سزا داده می‌شوید؟»، عرض کردم: بفرمایید ای امیر مؤمنان، فدایتان شوم! فرمود: «منظور از نیکی، شناخت ولایت ما و دوست داشتن ما اهل بیت، و منظور از بدی، انکار ولایت و دشمنی با اهل بیت است.» سپس این آیه را برای وی تلاوت فرمود.

و من از شرایط آن هستم.»<sup>۱</sup>

و در کافی از حبيب سجستانی از اباجعفر امام باقر عليه السلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: «خدای تبارک و تعالی فرموده است: قطعاً هر کدام از رعیت اسلام را که به ولایت هر امام ستمکاری که از سوی خدا نیست گردن نهد، عذاب خواهیم کرد؛ هر چند آن رعیت در اعمال خود نیکوکار و باتقوا بوده باشد؛ و قطعاً هر رعیتی از اسلام را که به ولایت هر امام عادل از سوی خدا گردن نهد، می‌بخشم؛ اگرچه آن رعیت در اعمال خود ستمگر و گنهکار بوده باشد.»<sup>۲</sup>

همچنین در این کتاب آمده است: از ابو عبدالله امام جعفر صادق عليه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند ابایی ندارد از اینکه امتی را عذاب کند که به امامی گرویده‌اند که از سوی خدا نیست؛ حتی اگر در کارهای خود نیکوکار و باتقوا بوده باشند و خداوند ابا دارد از اینکه امتی را عذاب کند که به امامی گرویده‌اند که از سوی خداست؛ حتی اگر در کارهای خود ستمکار و گنهکار بوده باشند.»<sup>۳</sup>

و از آنجا که معصیت و نافرمانی از یمانی موجب ورود به آتش است، پس وی امامی عادل از سوی خداوند متعال است.

در خبری طولانی از فضیل بن یسار از امام رضا عليه السلام آمده است: عرض کردم: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْبَشَرِ﴾ (و این نیست جز پندی برای بشر). فرمود: «بله؛ ولایت علی عليه السلام است.» عرض کردم: ﴿إِنِّهَا لِإِخْدَى الْكَبِيرِ﴾ (که این یکی از حادثه‌های بزرگ است). فرمود: «ولایت.» عرض کردم: ﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ (برای هر کس از شما که خواهد پیش افتد یا از پی رود). فرمود: «کسی که به سمت ولایت ما بیاید از آتش بازمی‌ایستد و کسی

۱. عیون اخبار الرضا عليه السلام، ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

که از ولایت ما باز ایستد به سمت آتش می رود.» ﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ (مگر اصحاب یمن). فرمود: «به خدا سوگند آن‌ها شیعیان ما هستند.» عرض کردم: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ؟﴾ (ما از نمازگزاران نبودیم؟). فرمود: «ما پیرو وصی محمد و اوصیای پس از او نبودیم و بر آن‌ها صلوات نمی فرستادیم.» عرض کردم: ﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ﴾ (پس آن‌ها را چه می شود که از این پند روی گردان‌اند). فرمود: «از ولایت روی گردان‌اند.» پرسیدم: ﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذْكُرَةٌ﴾ (زنهار، که این [آیات] پندی است). فرمود: «ولایت.»<sup>۱</sup>

از این احادیث روشن می شود که شناخت حجت، جزئی از توحید است و اطاعت از وی حسنه‌ای است که با وجود آن، «بدی» ضرری نمی‌رساند و کسی که امام را نشناسد عذری نخواهد داشت و اینکه خداوند تنها به اطاعت از کسی دستور داده است که خودش امر به اطاعتش فرموده باشد؛ زیرا آن‌ها افراد معصومی هستند که مردم را از حق خارج و به باطل وارد نمی‌کنند و اگر به آنان فرمان به اطاعت از یمانی و سرپیچی نکردن از او داده باشد بر آن‌هاست که چنین کنند و تصریح فرموده که جایگاه نافرمان از وی آتش خواهد بود و این به‌طور قطع و یقین دلالت می‌کند بر اینکه او حجتی از حجت‌های خداوند متعال است.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«دوم: "او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند": دعوت و فراخواندن به حق و راه مستقیم یا صراط مستقیم به آن معناست که این شخص دچار خطا نمی‌شود تا مردم را به باطل بکشاند یا آن‌ها را از حق خارج سازد؛ به عبارت دیگر او معصومی است که بر عصمتش نص و تصریح وارد شده،<sup>۲</sup> و به این معنا چنین قید یا محدودیتی، شاخصی برای مشخص کردن شخصیت

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. از اهل بیت علیهم السلام احادیثی در تعریف عصمت وارد شده است؛ از جمله، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که را خوش آید که چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشتی که خدا مرا وعده داده است درآید و به شاخه‌ای از شاخه‌هایی که پروردگارم به دست خود کاشته و بعد به آن گفت باش پس شد چنگ زند، باید پس از من علی بن ابی طالب علیه السلام و

یمانی مشخص می‌کند.

اما فرض گرفتن هر معنای دیگری برای این سخن (او به حق و راه مستقیم فرامی‌خواند) این گفته معصومین علیهم‌السلام را عبث و بی‌فایده می‌سازد و در نتیجه قید و حدی برای شخصیت یمانی بر جای نمی‌گذارد و این از ساحت معصومین علیهم‌السلام بسی به‌دور است! <sup>۱</sup>

آنچه در قرآن کریم آمده است بر فرموده سید احمد الحسن علیه‌السلام تأکید می‌ورزد:

﴿قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ \* يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيَجْزِيَكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ <sup>۲</sup> (گفتند: ای قوم ما! ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده، تصدیق‌کننده پیش از خود است و به‌سوی حق و به‌سوی راهی راست راهبری می‌کند. \* ای قوم ما! دعوت‌کننده خدا را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید تا [خداوند] برخی از گناهانتان را بر شما ببخشد و از عذابی پُر‌درد پناهتان دهد).

قرآن به حق و راه مستقیم هدایت می‌کند، و از آنجا که خود قرآن معصوم است قطعاً به معصوم نیز چنین جایگاهی می‌دهد.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ وَمَنْ

---

اوصیا از نسل مرا اطاعت کند؛ زیرا آن‌ها شما را از هیچ هدایتی خارج نکنند و به هیچ گمراهی درنیاورند. شما به ایشان یاد ندهید که آن‌ها از شما داناترند.» بصائر الدرجات، محمد بن الحسن صفار، ص ۷۰.

و از ابوالحسن امام رضا علیه‌السلام روایت شده است، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: «هرکس دوست دارد چون من زندگی کند و چون من بمیرد و در بهشت عدنی که خدا مرا وعده داده است درآید و به شاخه‌ای از شاخه‌هایی که پروردگارم به دست خود کاشته و بعد به آن گفت باش پس شد چنگ زند، باید از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و اوصیای پس از او اطاعت کند؛

زیرا آن‌ها شما را از هدایت خارج و به گمراهی وارد نکنند.» بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص ۷۱ و ۷۲.

۱. متشابهات، سید احمد الحسن علیه‌السلام، ج ۴، پاسخ شماره ۱۴۴.

۲. احقاف، ۳۰ و ۳۱.

يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١﴾ (چگونه کفر می‌ورزید، در حالی که آیات خدا بر شما خوانده می‌شود و فرستاده او در میان شما حاضر است و هر که به خدا تمسک جوید به راهی راست هدایت شده است).

کسی که به خدا معتصم شود به راه مستقیم هدایت شده است؛ پس کسی که به راه مستقیم هدایت می‌کند، بی‌تردید از اعتصام (پناه‌جستن) بالاتری به خداوند برخوردار است و الزاماً باید معصوم باشد؛ زیرا او هدایت می‌کند و کسی را که پیروی اش کند عصمت می‌بخشد.

در کتاب «اربعین، محمد طاهر قمی شیرازی» آمده است: فرموده علی علیه السلام: «به راستی که من برای ملاقات پروردگارم مشتاقم و به حُسن پاداشش امیدوارم و به راستی که من از امر خودم و بینه‌ای از پروردگارم بر راه راست هستم.»<sup>۲</sup>

در بحار الانوار به نقل از کمال‌الدین آمده است: توقیعی از ناحیه شریف آن حضرت علیه السلام که به عمری و پسرش -خدا از آن‌ها راضی باشد- نوشته شده که سعد بن عبدالله آن را روایت کرده است: شیخ ابوجعفر رحمته الله علیه می‌گوید: این توقیع را نوشته شده با خط سعد بن عبدالله رحمته الله علیه چنین دیدم: «خداوند هر دوی شما را توفیق طاعت عطا فرماید و بر دینش پایدار و به آنچه راضی است سعادت‌مند بدارد... تا آنجا که می‌فرماید: آیا نمی‌دانند که زمین هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نمی‌ماند؛ حجتی که یا ظاهر است یا نهان. آیا توالی امامان پس از پیامبرشان صلی الله علیه و آله را نمی‌دانند که یکی پس از دیگری آمده‌اند تا آنکه به اراده الهی کار به امام فقید یعنی حسن بن علی- رسید؛ پس ایشان جانشین پدران بزرگوار خود صلی الله علیه و آله شد؛ در حالی که به حق و راه مستقیم هدایت می‌فرمود.»

در حدیث نخست علی علیه السلام بر صراط مستقیم است -همان طور که اکنون یمانی چنین است- و در توقیع شریف، امام مهدی علیه السلام می‌فرماید که جایگاه ائمه چنین است که به حق و

۱. آل عمران، ۱۰۱.

۲. اربعین، ص ۵۷۲.

راه مستقیم هدایت می‌کنند؛ پس یمانی نیز همانند آن‌ها و در زمره ایشان است.

همچنین علامه مجلسی در بحارالانوار دعایی نقل می‌کند که در آن آمده است: کتاب عتیق غروی، دعای تمجید: «بار الها! تو محیط بر هرچیز، برپادارنده عدل و داد، نگاهبان بر هرچیز و وکیل بر هرچیز هستی... تا آنجا که می‌گوید: شب را به روز، و روز را به شب درمی‌آوری و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده خارج می‌سازی و هر که را خواهی، بی حساب روزی می‌دهی. هدایت، تنها از آن توست، که به حق و به راه مستقیم راه می‌نمایی. دیدگان تو را درک نکند، در حالی که تو دیدگان را درمی‌یابی و تو خبیر لطیف هستی. هیچ چیزی همچون او نیست و او شنونده بیناست. نه چیزی را گم می‌کند و نه فراموش و از جهانیان بی‌نیازی. نه همسری اختیار کردی و نه فرزندی و در فرمان‌روایی شریکی نداری، به وزیر و مشاور هیچ نیازی نداشتی. هم‌وزن ذره‌ای ستم روا نداری و اگر نیکی به‌سویت آید مضاعفش کنی و از سوی خود پاداشی عظیم عطا فرمایی. هیچ بازدارنده‌ای از حکم تو نیست و تو به راه مستقیم هدایت می‌فرمایی و آن‌که تو خوارش کنی کرامت‌بخشی ندارد.»<sup>۱</sup>

در این دعا، خداوند سبحان به حق و به راه مستقیم هدایت می‌فرماید؛ پس هر یک از نوع بشر که به حق و به راه مستقیم راه بنماید ناگزیر باید از طرف خدا بوده و به‌وسیله خداوند سبحان و متعال یاری شده باشد.

همچنین در بحار آمده است: شیخ مفید - خدایش بیامرزد - می‌گوید: و اما روایت دوم که از پدرم محمد بن الحسن عسکری از پدرش - صلوات خدا بر هر دویشان - نقل شده و بیان فرموده است که او عَلَيْهِ السَّلَام آنجا را در روز غدیر در سالی که معتصم وی را فرستاده بود زیارت کرد... تا آنجا که می‌فرماید: «سلام بر تو ای امیرالمؤمنین و سرور اوصیا... تو به حق راه می‌نمایی و به راه مستقیم... تا انتهای زیارت.»<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۷۴ تا ۱۷۶.

۲. بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۳۵۹ تا ۳۶۲.

در این زیارت، امام علی علیه السلام به حق و راه مستقیم هدایت می‌کند؛ پس یمانی نیز بر منهج امام علی علیه السلام است و همانند ایشان علیه السلام حجت و معصوم است.

اما این گفتار سید احمد الحسن علیه السلام - که فرض گرفتن هر معنای دیگری برای سخن امام باقر علیه السلام «این گفته معصومین علیهم السلام را عبث و بی‌فایده می‌سازد و در نتیجه قید و حدی برای شخصیت یمانی بر جای نمی‌گذارد» - پس از اینکه متوجه شدیم امام در مقام تعریف شخصیت یمانی برآمده است برای ما واضح و روشن می‌شود و اگر هر معنای دیگری غیر از آنچه سید احمد الحسن علیه السلام بیان داشته، برای این کلام امام در نظر گرفته شود شخص دیگری نیز با یمانی در آن شریک خواهد شد یا دست‌کم این امکان را به وجود خواهد آورد که شخص دیگری نیز در آن با یمانی شریک شود و در نتیجه این معرفی کردن دیگر سودی نخواهد داشت؛ زیرا شایسته است تعریف و شناساندن یا تعیین حدود و خصوصیات به‌گونه‌ای باشد که وی را از سایرین متمایز سازد، نه اینکه دیگران را با وی شریک کند. روشن است معنایی که سید احمد الحسن علیه السلام بیان فرموده فقط مختص یمانی است و حدود وی را معین می‌کند. ایشان وی را با این خصوصیت متمایز می‌سازد که از جمله حجت‌های الهی است؛ در حالی که این حجت‌ها از طریق وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله شناخته شده هستند.

سید احمد الحسن علیه السلام می‌فرماید:

«از آنچه در دو عنوان اول و دوم ارائه شد این نتیجه به دست می‌آید: یمانی، حجتی از حجت‌های خدا در زمینش است، معصوم بوده و بر عصمتش نص و تصریح وارد شده است و با روایات متواتر و متون قطعی الدلالة ثابت شده که حجت‌های پس از پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله، دوازده امام علیهم السلام و پس از آن‌ها دوازده مهدی هستند و روی زمین غیر از آن‌ها هیچ معصوم و حجت‌خدایی وجود ندارد؛ با آن‌ها نعمت کامل می‌شود، دین کمال می‌یابد و رسالت‌های آسمان خاتمه می‌پذیرد.

از ائمه علیهم السلام یازده امام درگذشته و امام مهدی علیه السلام و دوازده مهدی باقی مانده‌اند. یمانی به

امام مهدی علیه السلام فرامی خواند؛ پس ناگزیر یمانی، اولین مهدیون است؛ چراکه یازده مهدی پس از او از فرزندان ایشان هستند: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾<sup>۱</sup> (فرزندانی، برخی از نسل برخی دیگر پدید آمده، و خداوند شنوا و داناست) و آن‌ها پس از زمان ظهور امام مهدی علیه السلام می آیند و حتی در دولت عدل الهی حاضر خواهند بود. ثابت شده است که نخستین مهدیون، در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام وجود دارد و او نخستین مؤمنان به امام مهدی علیه السلام در سرآغاز ظهور و حرکت امام علیه السلام است تا مقدمات پایگاه قیام را فراهم سازد. همان گونه که در وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است. و از اینجا شخصیت یمانی منحصر و محدود می شود به اینکه مهدی اولین [نفر] از مهدیون دوازده گانه است.<sup>۲</sup>

و سید احمد الحسن علیه السلام این حقیقت را با این فرمایش خود به اثبات می رساند:

«و اگر بیشتر بخواهی، اضافه می کنم که یمانی در زمان ظهور مقدس، زمینه ساز و جزو سیصد و سیزده نفر است و پرچم را به امام مهدی علیه السلام تسلیم می کند، و مهدی اول نیز در زمان ظهور مقدس موجود است و نخستین مؤمن به امام مهدی علیه السلام در سرآغاز ظهور و پیش از قیام آن حضرت است؛ بنابراین ناگزیر باید یکی از آن‌ها حجت بر دیگری باشد و از آنجا که ائمه و مهدیون حجت‌های خدا بر جمیع خلق هستند و مهدی اول از آن‌هاست، پس او حجت بر یمانی است، اگر این دو یکی نباشند؛ در نتیجه مهدی اول، فرمانده انقلاب زمینه سازی ظهور است و از همین رو نقش یمانی، ثانوی و حتی دستیار فرمانده خواهد بود و این درست نیست؛ چراکه یمانی، زمینه ساز اصلی و فرمانده حرکت ظهور مقدس است و به ناچار لازم است که مهدی اول همان یمانی و یمانی، همان مهدی اول باشد.»<sup>۳</sup>

یمانی زمینه ساز اصلی برای امام مهدی علیه السلام است؛ همان طور که امام باقر علیه السلام می فرماید: «در میان پرچم‌ها پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست؛ پرچم هدایت

۱. آل عمران، ۳۴.

۲. متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام، ج ۴، پرسش شماره ۱۴۴.

۳. متشابهات، سید احمد الحسن علیه السلام، ج ۴، پرسش شماره ۱۴۴.



همان است؛ زیرا به سوی صاحبان دعوت می‌کند.»

بنابراین یمانی به سوی امام مهدی علیه السلام دعوت و برای ایشان زمینه‌سازی می‌کند و بر همگان واجب است از ایشان اطاعت کنند -از جمله ۳۱۳ اصحاب- زیرا کسی که از ایشان نافرمانی کند از اهل دوزخ خواهد بود؛ در حالی که به صراحت فرمان داده شده که به سوی وی به پاخیزد و او را یاری دهد: «**هنگامی که یمانی خروج کرد برای یاری به سوی وی به پاخیز**» و همان طور که قبلاً ثابت شد- یمانی حجتی از حجت‌های خداوند متعال است؛ بلکه تصریح شده که وی پیشوای سپاه غضب یا پیشوای اصحاب است. «**امیر سپاه غضب، نه از این است و نه از آن؛ اما صدایی می‌شنوند به اسمش -که نه انسانی گفته است و نه جنّی- که با فلانی بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن؛ لیکن او خلیفه یمانی است.**»<sup>۱</sup>

و همان گونه که قبلاً ثابت کردیم سپاه غضب همان سپاه اصحاب است. اگر یمانی رهبر اصحاب و حجت بر آن‌ها باشد، پس وی الزاماً پیشوا و حجت بر احمد فرزند امام مهدی علیه السلام -که نامش در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده- نیز هست؛ زیرا احمد یکی از اصحاب و حتی نخستین آن‌هاست. وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به تفصیل در مبحث روایات مهدیون بیان کردیم «احمد» را با این خصوصیت که «اولین مؤمنان» است توصیف می‌کند: «**و بعد از ایشان دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین و برترین مقربین است تسلیم نماید، و او سه نام دارد، یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و احمد است و سومین نام او مهدی است و او اولین مؤمنان است.**»<sup>۲</sup>

پس احمد اولین مؤمنان به ظهور پدرش امام مهدی علیه السلام است؛ یعنی نخستین اصحاب و سرور و برترین آن‌هاست. در اینجا نخستین بودن، هم از نظر زمانی و هم از نظر مقام و مرتبه

۱. ملاحم و الفتن، سید بن طاووس، ص ۸۰.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۵۱.

معنا دارد. حتی بررسی تاریخ انبیا و اوصیا بر وجود وصی همراه پیامبر یا وجود وصی قبل از پیامبر صحّه می‌گذارد، و اینکه آن وصی همواره نخستین ایمان آورنده به او بوده، و کسی بوده که بیشترین یاری را به وی می‌رسانده است. امام علی علیه السلام نخستین مؤمنان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی ایشان علیه السلام بوده است. در ارشاد شیخ مفید از ابن عباس نقل شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب فرمود: «ای علی، تو مجادله خواهی کرد؛ پس با هفت خصلت مجادله کن که هیچ کس همانند آن را ندارد: اینکه تو نخستین ایمان آورندگان در ایمان همراه من هستی.»

در برخی از روایاتی که اصحاب امام مهدی علیه السلام را نام می‌برند نام «احمد» بیان و در برخی به وی اشاره شده است. از امام صادق علیه السلام در خبری طولانی که در آن ۳۱۳ اصحاب را نام می‌برد، می‌فرماید: «... و از بصره، عبدالرحمن بن اعطف بن سعد، احمد ملیح و حماد بن جابر.»<sup>۱</sup>

و از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که می‌فرماید: «... آگاه باشید که اولین آن‌ها از بصره و آخرین آن‌ها از ابدال است...»<sup>۲</sup>

بنابراین امیرالمؤمنین علیه السلام در این روایت آخر بیان می‌فرماید که نخستین اصحاب از بصره است و روایت وارد شده از امام صادق علیه السلام بیان می‌کند که از جمله اصحاب در بصره، «احمد» است و از آنجا که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دلالت دارد بر اینکه اولین اصحاب نامش «احمد» است، پس ماحصل این روایات به قرار زیر خواهد بود:

«احمد» وصی امام مهدی علیه السلام نخستین اصحاب و از بصره است.

روایت دیگری نیز وجود دارد که ۳۱۳ نفر اصحاب را بیان می‌کند و در این روایت آمده

۱. بشارة الاسلام، ص ۱۸۱.

۲. بشارة الاسلام، ص ۱۴۸.

است: «از بصره، علی و محارب» و به نظر می‌رسد نسخه برداری ضدونقیضی صورت گرفته است. در برخی روایات تعداد نام‌ها کمتر از تعداد گفته شده و در برخی بیشتر است.<sup>۱</sup>

حال اگر احمد، وصی پدرش و حجت پس از او و برترین مردم بعد از امام است، حتماً باید بر یمانی حجت باشد.

اما وقتی روایات وارد شده در حق یمانی را بررسی می‌کنیم خواهیم دانست و پیش‌تر نیز بیان شد- که وی بر اصحاب خویش حجت است. راه برون‌رفت از این تعارض چیست؟

راه‌گریزی نخواهد بود، جز اینکه بگوییم یمانی همان احمد و احمد همان یمانی است؛ یعنی هر دو، یک نفر هستند.

بنابراین از تمامی آنچه بیان شد چنین نتیجه‌ای حاصل می‌شود: احمد فرزند امام مهدی علیه السلام همان یمانی است و هنگام تحقیق در خصوص پرچم‌های سیاه متوجه شدیم که ایشان فرمانده پرچم‌های سیاه نیز هست و پرچم را به امام مهدی علیه السلام تسلیم می‌کند. از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «خدای متعال گنج‌هایی در طالقان دارد که نه از طلاست و نه از نقره؛ دوازده هزار نفر در خراسان هستند که شعارشان «احمد احمد» است. جوانی از بنی‌هاشم که فرمانده آن‌هاست، بر قاطری خاکستری سوار است و بر پیشانی‌اش سربندی سرخ بسته است. گویی او را می‌بینم که از فرات عبور می‌کند. وقتی این را شنیدید به‌سوی او بشتابید؛ هرچند سینه‌خیز روی یخ و برف.»<sup>۲</sup>

و به این ترتیب متوجه می‌شویم که اصحاب پرچم‌های سیاه از نام «احمد» شعاری برای خود برمی‌گیرند.

همچنین دانستیم که این احمدی که اصحاب پرچم‌های سیاه از نامش شعاری برای خود

۱. تحقیق تفصیلی این موضوع در کتاب «دعوت سید احمد الحسن علیه السلام، همان حق آشکار است» آمده است.

۲. منتخب انوارالمضئیه، ص ۳۴۳.

برمی‌گیرند جوانی است از بنی‌هاشم و نیز اهل بیت امام مهدی علیه السلام. او -طبق آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر داده- «امامی از اهل بیتم و همان بنده سرسختی است که خداوند مبعوثش می‌دارد (خداوند بر آنها بنده‌ای سرسخت مبعوث می‌کند)»، یعنی وی فرستاده‌شده از طرف امام مهدی علیه السلام است و این با آنچه در روایت یمانی یافتیم کاملاً مطابقت دارد؛ اینکه «او به‌سوی صاحب‌تان دعوت می‌کند»، یعنی فرستاده یا سفیری از سوی امام مهدی علیه السلام است.

### یمانی، همان قائم آل محمد و مهدی آخرالزمان است

در کتاب کافی آمده است: اباعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «هر پرچمی که پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوتی است که به‌جای خدا عبادت می‌شود.»<sup>۱</sup>

این روایت یعنی به‌طور کلی هر پرچمی که قبل از قائم علیه السلام برافراشته شود پرچم ضلالت و گمراهی است و صاحب آن طاغوتی است که به‌جای خدا پرستیده می‌شود و از این حکم جز پرچم قائم استثنا نشده است.

اما از آنچه تقدیم شد دانستیم که پرچم یمانی -که قبل از امام مهدی علیه السلام است- پرچم هدایت و حتی هدایت‌کننده‌ترین پرچم‌هاست! حال چگونه از این تعارض به‌وجودآمده بین روایت یمانی و این روایت واردشده در کتاب کافی راه برون‌رفتی بیابیم؟ با توجه به اینکه هر راه‌حلی برای این مشکل باید مضمون هر دو روایت را حفظ کند، بی‌آنکه یکی از آن دو را ساقط کند.

تنها راه‌حلی که در این وضعیت پیش روی ما قرار دارد این است که بگوییم پرچم قائم و پرچم یمانی هر دو یک پرچم هستند و این، حقیقتی را قوت خواهد بخشید؛ اینکه قائم همان یمانی است. این همان حقیقتی است که روایت سپاه غضب به آن اشاره می‌کند؛ روایتی که بیان می‌کند امیر سپاه غضب یا فرمانده سیصدوسیزده نفر اصحاب همان خلیفه یمانی است.

از اباعبدالله علیه السلام روایت است که می فرماید: «هنگامی که به امام اجازه (ظهور) داده شود او خدا را به نام عبرانی اش می خواند و سیصدوسیزده نفر یاران آن حضرت همچون پاره های ابر پاییزی گرد خواهند آمد.»<sup>۱</sup>

بنابراین طبق آنچه امام صادق علیه السلام بیان می فرماید خلیفه یمانی، یک امام است.

در اینکه یمانی حجتی از حجت های خداوند است همین بس که پرچم او را «پرچم هدایت» و «هدایتگرترین پرچم ها» توصیف کرده اند و از آنجا که پرچم حق یکتاست و متعدد نیست، پس باید حامل آن حجتی از حجت های خداوند باشد و از آنجا که وی حجتی الهی است، پس فرمان صادر شده از امام باقر علیه السلام مبنی بر اینکه «اگر یمانی خروج کرد به سوی او به پاخیز» تفسیر می شود؛ فرمان معصومین علیهم السلام فرمان خداوند است و خداوند عزوجل هرگز به اطاعت از غیر معصوم فرمان نمی دهد. از سلیم بن قیس هلالی نقل شده است که می گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: «از سه چیز بر دین خود برحذر باشید: مردی که قرآن می خواند؛ ولی همین که نشاط و خرمی بر چهره اش نشست [موقعیت اجتماعی به دست آورد] شمشیر خود را بر همسایه اش کشیده، او را هدف تیر تهمت شرک قرار دهد.» عرض کردم: ای امیر مؤمنان! کدام یک به شرک سزاوارترند؟ فرمود: «آن که تیر تهمت زده است و مردی که بازیچه جریانات روز شود و هر افسانه دروغین که ساخته شود او دنباله اش را درازتر بکشد، و مردی که خداوند عزوجل قدرتی به او داده باشد و او گمان کند فرمان برداری از او همان فرمان بری از خدا و سرپیچی از فرمانش سرپیچی از فرمان خداست؛ در صورتی که این چنین نیست؛ زیرا در راه معصیت خدا اطاعت از هیچ مخلوقی سزاوار نیست. سزاوار نیست میل و رغبت مخلوق در نافرمانی خدا باشد؛ پس نه در راه معصیت الهی باید از کسی فرمان برد و نه تحت فرمان شخصی گنهکار درآید. اطاعت تنها برای خدا و فرستاده او

و والیان امر است. خداوند عزوجل تنها به اطاعت از پیامبر فرمان داده؛ زیرا وی معصومی پاک و مطهر است و به نافرمانی خدا دستور نمی‌دهد. تنها به اطاعت از اولوالامر فرمان داده شده؛ زیرا آن‌ها افرادی پاک و معصوم هستند که به گناه و نافرمانی فرمان نمی‌دهند.<sup>۱</sup>

این گفته امام علیه السلام عبارت «وقتی یمانی خروج کرد فروش سلاح حرام می‌شود» را تفسیر می‌کند. آل محمد علیهم السلام بیان کرده‌اند که فروش اسلحه به مخالفان حرام نیست، مگر هنگام مباینه (افتراق و جداشدن) و این مباینه با ظهور قائم حاصل خواهد شد؛ زیرا همان گونه که در بسیاری از احادیث معصومین علیهم السلام وارد شده است جنگ و کشتاری بین آن‌ها و دشمنانشان رخ نخواهد داد، مگر با ظهور قائم.<sup>۲</sup>

---

۱. خصال، شیخ صدوق، ص ۱۳۹.

۲. از جمله این احادیث، حدیثی است که در کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۷۱ آمده، حسین بن خالد می‌گوید علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «کسی که ورع و پرهیزگاری ندارد دین ندارد و کسی که تقیه ندارد دین ندارد. بدانید که گرامی‌ترین شما نزد خدا عمل‌کننده‌ترین شما به تقیه است.» گفته شد: ای فرزند رسول خدا، تا کی؟ فرمود: «تا روز وقت معلوم که همان روز خروج قائم ما اهل بیت است. پس کسی که پیش از خروج قائم ما تقیه را کنار بگذارد از ما نیست.»

در کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۲۶۴ آمده است، عده‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمد از عثمان بن عیسی از بکر بن محمد از سدیر نقل کرده‌اند که ابوعبدالله امام صادق علیه السلام فرمود: «ای سدیر، در خانه‌ات بمان و همچون فرش خانه‌ات باش و شب و روز در آن سکونت گزین؛ پس اگر به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده است به‌سوی ما بشتاب، حتی اگر پای پیاده باشی.»

در کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۲۹۵ آمده است، از احمد بن محمد از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابویصیر نقل است که اباعبدالله علیه السلام فرموده است: «هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوتی است که به‌جای خداوند عزوجل پرستیده می‌شود.»

در کافی، شیخ کلینی، ج ۸، ص ۳۱۰، محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حکم از ابو ایوب خراز از عمر بن حنظله نقل می‌کند که شنیدم اباعبدالله علیه السلام می‌فرمود: «پنج نشانه پیش از قیام قائم وجود دارد: صحبه، سفیانی، خسف (فرورفتن زمین)، قتل نفس زکیه، و یمان.» عرض کردم: فدایتان شوم، اگر یکی از اهل بیت شما پیش از این علامت‌ها قیام کند آیا با او همراه شویم؟ فرمود: «نه.»

در کافی آمده است: هند سراج گفته است: از اباجعفر امام باقر علیه السلام پرسیدم: خداوند تو را اصلاح کند! من سلاح و مهمات به شام می‌بردم و در آنجا به فروش می‌رساندم. وقتی خدا مرا متوجه این امر فرمود از این کار خود ناراحت شدم و با خودم گفتم دیگر برای دشمنان اسلام سلاح نخواهم برد. امام فرمود: «به آن‌ها اسلحه برسان و با آن‌ها دادوستد کن؛ زیرا خداوند به وسیله آن‌ها دشمن ما و دشمن شما، یعنی رومیان را از میان برمی‌دارد؛ ولی اگر جنگ میان ما و آن‌ها درگرفت دیگر به آن‌ها اسلحه نرسانید که در این صورت اگر کسی به دشمن ما اسلحه برساند آن‌ها را علیه ما یاری کرده است و مشرک خواهد بود.»<sup>۱</sup>

همچنین آمده است: ابی‌بکر حضرمی می‌گوید بر اباعبدالله علیه السلام وارد شدیم و حکم سراج به ایشان عرض کرد: راجع به کسی که زین اسب به شام می‌برد و می‌فروشد چه می‌فرمایید؟

در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۱۴ و ۱۱۵ آمده است، عبدالواحد بن عبدالله به ما خبر داد، احمد بن ربیع زهری به ما گفت، محمد بن عباس از عیسی حسینی از حسن بن علی بن ابی‌حمزه از پدرش از مالک بن اعین جهنی از ابوجعفر امام باقر علیه السلام به ما خبر داد که ایشان فرمود: «هر پرچمی که پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوت است.»

در کتاب غیبت، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۱۱۵، علی بن حسین به ما خبر داد، محمد بن یحیی عطار در قم به ما گفت، محمد بن حسان رازی به ما گفت، محمد بن علی کوفی به ما گفت، از علی بن حسین از ابن‌مسکان از مالک بن اعین جهنی از ابوجعفر امام باقر علیه السلام به ما خبر داد که ایشان فرمود: «هر پرچمی که پیش از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوت است.»

و در غیبت طوسی، ص ۴۴۱ و ۴۴۲ آمده است: فضل، از حسن بن محبوب از عمرو بن ابی‌مقدم از جابر جعفی از اباجعفر امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمود: «در جای خود ثابت باش و هیچ حرکتی نکن تا وقتی که نشانه‌هایی را که برایت بیان کردم ببینی و آنچه به تو نمایانم درک کنی.»

در مدینه‌المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج ۶، ص ۱۴۲ در مقدمه صحیفه سجادیه آمده است، امام صادق علیه السلام فرمود: «تا وقتی که قائم ما قیام نکرده باشد هیچ‌کدام از ما اهل بیت برای دفع ظلمی یا اقامه حقی قیام نکرده، نمی‌کند و نخواهد کرد؛ مگر اینکه بلایا و مصیبت‌ها او را از بیخ و بن برگند و قیام او جز زیادتی بر ناخشنودی ما و شیعیانمان نخواهد بود.»

جامع ادله.....۱۷۶

فرمود: «اشکالی ندارد. شما اکنون به منزله اصحاب رسول خدا ﷺ در مرحله آتش بس و آرامش هستید. اگر جنگی صورت بگیرد، بردن زین و سلاح برای آنها بر شما حرام خواهد شد.»<sup>۱</sup>



## سید احمد الحسن، قائم آل محمد و یمانی موعود است

در مباحث گذشته به کنکاش در مشخص کردن مفهوم قائم، یمانی و صاحب پرچم‌های سیاه پرداختیم که متون روایی باطن و حقیقت آن‌ها را بیان کرده‌اند و دانستیم کسی که با چنین اوصاف و خصوصیات مدنظر بوده، «احمد» فرزند امام مهدی علیه السلام است که وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتش ایشان را ذکر فرموده است.

در ادامه به خواست خداوند متعال- تلاش خواهیم کرد مصداق را مشخص کنیم و ثابت کنیم سید احمد الحسن همان شخصیتی است که با این توصیفات مدنظر بوده است؛ اما پیش از شروع این بحث، ابتدا باید مقدمه‌ای بیان کنیم تا طریقه صحیحی که از اهل بیت علیهم السلام در شناخت حجت خدا بر خلقش وارد شده است برای ما روشن شود. در این خصوص روایات بسیاری پیش روی ما قرار دارد؛ از جمله:

۱. از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام پرسیده شد: امام چگونه و با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: «با وصیت ظاهره، و به فضیلت. هیچ کس نمی‌تواند به دهان و شکم و عورت امام طعن وارد کند؛ به اینکه بگوید او دروغ‌گوست و مال مردم را می‌خورد و مانند این‌ها.»<sup>۱</sup>

۲. احمد بن ابونصر گوید: به امام ابوالحسن رضاء علیه السلام عرض کردم: چون امام بمیرد، امام پس از وی با چه دلیل و علامتی شناخته می‌شود؟ فرمود: «امام علامتی دارد؛ از جمله»

آن‌ها اینکه او بزرگ‌ترین فرزند پدرش<sup>۱</sup> و دارای فضیلت و وصیت است...»<sup>۲</sup>

۳. عبدالاعلی می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: کسی که منصب امامت را غصب کرده است و به ناحق ادعا می‌کند، چه دلیلی بر رد او وجود دارد؟ فرمود: «از حلال و حرام از او بپرسید.» سپس به من رو کرد و فرمود: «سه دلیل هست که جز در صاحب امر امامت در شخص دیگری جمع نشود: او سزاوارترین مردم نسبت به امام قبل از خود است، سلاح نزد اوست، و او صاحب وصیت ظاهره است...»<sup>۳</sup>

۴. احمد بن عمر نقل کرده است که از امام رضا علیه السلام درباره دلالت صاحب امر سؤال

۱. چاره‌ای نیست جز اینکه قانونی که با آن حجت شناخته می‌شود یکی باشد و چندگانه نباشد و نقض نیز نشود؛ یعنی بر تمامی حجت‌های الهی منطبق باشد. اگر قانونی بر یکی از حجت‌ها منطبق باشد، ولی بر دیگری نباشد، خواهیم دانست که این قانون جزو «قانون شناخت حجت» نیست و بیان این نکته تنها بنا به مصلحتی معین بوده است. از جمله این نشانه‌ها مسئله «بزرگ‌ترین فرزند» بودن است. از امام سجاد علیه السلام متنی بر معتبر نبودن این قانون ضمن قانون شناخت حجت وارد شده است. در بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۳۲ و ۳۳۳ و در کفایة الاثر، ص ۲۴۱ تا ۲۴۳ آمده است، حدیث زهری گفته است، در دوران بیماری حضرت - که به فوت علی بن حسین علیه السلام منجر شد - بر ایشان وارد شدم... سپس فرزندش محمد بر ما وارد شد. امام، به صورت پنهانی مدت بسیار با وی سخن گفت. شنیدم در فرمایشات خود می‌فرمود: «بر تو باد به حسن خلق.» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، اگر امر خدا باشد که ما را از آن گریزی نخواهد بود و در دلم افتاد که وی خبر وفات خود را داده است. پس از شما چه کسی خواهد بود؟ فرمود: «ای اباعبدالله، این پسر من -و به محمد فرزندش اشاره فرمود- او وصی و وارث من، صندوقچه علم من و معدن علم است.» ... عرض کردم ای فرزند رسول خدا! آیا شما به بزرگ‌ترین فرزندان وصیت می‌فرمایید؟ فرمود: «ای اباعبدالله، امامت به کوچکی و بزرگی (سن و سال) نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما این چنین عهد کرده است و ما این چنین در لوح و صحیفه، نوشته شده دیده‌ایم.» عرض کردم: ای پسر رسول خدا، پیامبر شما با چه تعداد عهد بسته است که اوصیای پس از خودش باشند؟ فرمود: «در این صحیفه و لوح، دوازده اسم دیدیم که امامتشان و اسامی پدرانشان و مادرانشان نوشته شده بود.» سپس فرمود: «از پشت این فرزند من محمد هفت تن از اوصیا خارج خواهند شد که مهدی -صلوات خدا بر او- از جمله آن‌هاست.»

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۱۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۲.

- کردم. ایشان علیه السلام فرمود: «دلالت بر او: بزرگی، فضل و وصیت...»<sup>۱</sup>
۵. ابوبصیر می گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: قربانت شوم! امام به چه نشانه‌ای شناخته می‌شود؟ فرمود: «به چند خصلت: اول با چیزی که پیش‌تر توسط پدرش گفته شده که در آن اشاره‌ای به او شده تا حجتی بر آنان باشد...»<sup>۲</sup>
۶. حارث بن مغیره نصری می گوید: به امام ابوعبدالله علیه السلام عرض کردیم: صاحب امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار و علم و وصیت...»<sup>۳</sup>
۷. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «... بی شک، خداوند حجتی در زمینش قرار نمی‌دهد که چیزی از او پرسیده شود و بگوید نمی‌دانم.»<sup>۴</sup>
۸. هشام بن حکم می گوید: امام صادق علیه السلام به نزدیکی که پرسید پیغمبران و رسولان را از چه راه اثبات می‌کنی، فرمود: «چون ثابت کردیم که ما آفریننده‌ای داریم که صانع و متعالی است... تا آنجا که حضرت فرمود: تا زمین خدا از حجتی که علمی داشته باشد تا بر صدق گفتار و درست‌ی عدالتش دلالت کند خالی نماند.»<sup>۵</sup>
۹. ابوجارود می گوید: به امام ابوجعفر محمد باقر علیه السلام عرض کردم: اگر امامی از اهل بیت درگذشت، کسی که بعد از او می‌آید با چه نشانه‌ای شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با هدایت و آرامش و وقار، و اقرار آل محمد علیهم السلام به فضل او، و چیزی از او سؤال نمی‌شود، مگر

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۸۵، ح ۷.

۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۸.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۲۷، ح ۱.

۵. کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱.

اینکه پاسخش را می‌دهد.»<sup>۱</sup>

۱۰. از حارث بن مغیره نصری روایت شده است: به ابوعبدالله علیه السلام عرض کردم: صاحب این امر با چه چیزی شناخته می‌شود؟ حضرت فرمود: «با سکینه و وقار.» عرض کردم: و با چه وسیله‌ای؟ فرمود: «او را با حلال و حرام می‌شناسی و اینکه مردم به او نیازمندند و او به احدی نیازمند نیست، و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اوست.» عرض کردم: آیا او وصی، فرزند وصی است؟ فرمود: «جز این نخواهد بود که او وصی و فرزند وصی است.»<sup>۲</sup>

۱۱. از ابوبصیر نقل شده است: به یکی از دو امام - امام صادق یا امام باقر علیهما السلام - عرض کردم: آیا می‌شود این امر به کسی که به بلوغ نرسیده است برسد؟ فرمود: «این چنین خواهد شد.» عرض کردم: در این صورت ایشان چه خواهد کرد؟ فرمود: «(امام سابق) برای او علم و کتاب‌هایی به ارث می‌گذارد و او را به خودش وانمی‌گذارد.»<sup>۳</sup>

۱۲. فرموده امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه: «ای اباحنیفه، آیا کتاب خدا را آن‌طور که شایسته است بشناسی، می‌شناسی؟! و می‌دانی کدام آیه ناسخ است و کدام منسوخ؟!» گفت: بله، می‌دانم. حضرت فرمود: «ای اباحنیفه، ادعای علم کردی. وای بر تو! خدا این علم را فقط نزد افرادی قرار داده که کتاب (قرآن) را بر آن‌ها نازل فرموده است. وای بر تو! این علم فقط نزد افراد مخصوصی از ذریه پیامبر ماست. خدا حتی یک حرف از کتابش را هم به تو ارث نداده است.»<sup>۴</sup>

۱۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر یک مدعی ادعایی کرد، از او از بزرگ‌ترین اموری

۱. الامامة و التبصرة، ص ۱۳۷.

۲. غیبت، نعمانی، ص ۲۴۹.

۳. غیبت، نعمانی، ص ۳۴۰.

۴. علل الشرائع، ج ۱، ص ۸۹.

بپرسید که تنها کسی چون او می‌تواند آن‌ها را پاسخ گوید.»<sup>۱</sup>

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که از مهم‌ترین دلایلی که به وسیله آن‌ها حجت خدا در زمینش شناخته می‌شود، وصیت و علم است.

حق تعالی در قرآن کریم در روشنگری از این دو دلیل همراه دلیل دیگری که از اهمیت کمی برخوردار نیست یعنی دعوت به حاکمیت خداوند متعال - می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ \* وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲﴾ (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی می‌گمارم، گفتند آیا کسی را می‌گماری که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم و تو را تقدیس می‌کنیم؟ گفت: آنچه من می‌دانم، شما نمی‌دانید \* و تمام نام‌ها را به آدم بیاموخت. سپس آن‌ها را به فرشتگان عرضه کرد و گفت: اگر راست می‌گویید مرا از نام‌های ایشان خبر دهید).

و می‌فرماید: ﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ \* فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ \* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿۳﴾ (و [یادکن] آن هنگام را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک -از گلی سیاه و بدبو- می‌آفرینم. \* پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم برای او به سجده درافتید. \* پس فرشتگان همگی به سجده درافتادند \* جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه با سجده‌کنندگان باشد).

در این آیات، خداوند به فرشتگان خبر می‌دهد که خلیفه و جانشینی در زمین منصوب

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۷۸.

۲. بقره، ۳۰ و ۳۱.

۳. حجر، ۲۸ تا ۳۱.

می‌فرماید و این تنصیب الهی بعد از حضرت آدم علیه السلام شکل وصیت به خود گرفت؛ وصیتی که در آن حجت قبلی به بعد از خود وصیت می‌کند؛ بنابراین وصیت، متنی است الهی که حجت خدا آن را در میان مردم اعلام می‌کند تا بدانند خداوند چه کسی را بر آن‌ها منصوب فرموده است. پس از اینکه فرشتگان بر این تنصیب اعتراض کردند خداوند به آن‌ها فهماند که جانشین خود را با سلاح لازم مجهز فرموده است تا وظیفه خلافت را به انجام برساند و این سلاح، علم است. سپس در پایان به آن‌ها فرمان اطاعت از او و سجده برای او را صادر می‌فرماید. منظور از سجود در اینجا، سجده اطاعت است و این اطاعتی که خداوند برای خلیفه و جانشین خود بر مخلوقاتش واجب فرمود، همان قصد و غرض از حاکمیت خداوند متعال است. پس هر کس از حجت خدا اطاعت کند مثل ملائکه- از امتحان سربلند بیرون می‌آید و هر کس وی را نافرمانی کند مثل ابلیس که خدا لعنتش کند- ناکام خواهد ماند.

اکنون بیاید دلیل اول یعنی وصیت- را بررسی کنیم تا ببینیم تا چه حد بر سید احمد الحسن علیه السلام انطباق دارد.

## وصیت

بیاید با هم مروری به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب وفاتش داشته باشیم:

از امام باقر علیه السلام از پدرش ذی‌الثفات از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل می‌کند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صلی الله علیه و آله وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای «علی» اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیت هستی- چه زنده و

چه مردۀ ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر امتم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من «حسن» که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم «حسین» پاک و شهید بسپارد؛ و وقتی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت کنندگان و صاحب ثغفات (دارای پینه های عبادت) «علی» واگذار نماید؛ و هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» باقر تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «جعفر» صادق بسپارد؛ و آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش «موسی» کاظم واگذار کند؛ و وقتی وفات او فرارسید به فرزندش «علی» رضا تسلیم کند؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش «محمد» ثقه تقی بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «علی» ناصح واگذار نماید؛ و زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش «حسن» فاضل بسپارد؛ و زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش «محمد» که نگهداشته شده از آل محمد صلی الله علیه و آله است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی که زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و «احمد» است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»<sup>۱</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این وصیت مقدس اولین مهدی از مهدیون دوازده گانه یعنی احمد را یاد می فرماید. آیا این مهدی اول (احمد) همان سید احمد الحسن علیه السلام است؟ این پرسشی است که باید به آن پاسخی قاطع داده شود مبنی بر اینکه کسی که با وصیت احتجاج می کند ناگزیر باید خود صاحب آن باشد و اینکه ممکن نیست وصیت را کسی غیر از صاحبش ادعا

کند.

برخی از فرمایشات سید احمد الحسن علیه السلام از کتاب «وصیت مقدس نوشتار بازدارنده از گمراهی» تقدیم می‌شود:

«وصیت، نوشتاری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در آخرین لحظات زندگی اش به پیروی از سخن خداوند نوشته است: ﴿كَيْبَ عَلَيْنُكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾<sup>۱</sup> (هنگامی که وفاتتان برسد بر شما واجب است اگر خیر (و خوبی) به جای گذاشتید به والدین و نزدیکان، وصیت نیکو کنید، [وصیت کردن] حقی است بر پرهیزگاران)، و (رسول خدا صلی الله علیه و آله) این وصیت را برای هر کس که به آن چنگ بزند تا ابد بازدارنده از گمراهی توصیف می‌فرماید و تأکید می‌کنم در آخرین لحظات زندگی اش؛ از آنجا که ایشان پیامبری است که به او وحی می‌شود آنچه در آخرین لحظات زندگی اش می‌گوید چکیده رسالتش و وسیله‌ای برای حفظ دین پس از خودش است. حال چه فکر می‌کنید وقتی ایشان با آن شدت بیماری اش و درد سم که کبدش را قطعه قطعه کرده است بسیار تلاش می‌فرمود تا این نوشتار را بنویسد و آن را به "وصیت بازدارنده از گمراهی" توصیف می‌کند؟! اهمیت این نوشتار تا به آن حد است که خداوند سبحان و متعال گمراهی که تا آن اندازه به محمد صلی الله علیه و آله ترحم می‌کرد که از زیادی عبادتی که بدنش را به سختی می‌انداخت به وی شفقت می‌ورزد و او را خطاب قرار داده، می‌فرماید: ﴿طه \* مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى﴾ (طه \* ما این قرآن را نفرستادیم تا خود را به سختی بیندازی)، با اینکه می‌بینیم خدای سبحان با این شدت رحمتی که به محمد صلی الله علیه و آله روا دارد و نسبت به ایشان مهربان است، ولی در آخرین لحظات زندگی به وی دستور می‌دهد تا نوشتاری بنویسد و آن را جلوی همه این‌گونه توصیف کند: "نوشتار بازدارنده از گمراهی"؛ با وجود اینکه از سم، دردهای بسیاری متحمل شده است و سم در بدنش جریان دارد و کبد او را پاره‌پاره کرده است.



... اینکه رسول خدا ﷺ این وصیت را به [وصیت] بازدارنده از گمراهی تا ابد توصیف فرموده، [یعنی] محال است شخص باطلی بتواند ادعای وصیت کند. هر کس بگوید ادعای وصیت از سوی [مدعیان] باطل امکان‌پذیر است، خدای سبحان را به ناتوانی از محافظت از نوشتاری متهم می‌کند که ایشان آن را برای هر کسی که به آن چنگ بزند بازدارنده از گمراهی می‌داند! یا خدا را به دروغ‌گویی متهم می‌کند؛ چون خداوند این نوشتار را به "نوشتار بازدارنده از گمراهی تا ابد" توصیف کرده است و اگر شخص [باطلی] بتواند ادعای وصیت کند، این نوشتار دیگر بازدارنده از گمراهی نخواهد بود! یا خدا را به نادانی متهم کرده است؛ چون خدا وصیت را با صفتی توصیف کرده است که بر آن منطبق نیست و خدا نسبت به آن نادان است! چنین نسبت‌هایی از خدای سبحان بسی به دور است، و خداوند بسی بلندمرتبه‌تر است از آنچه این جاهلان و صفش می‌کنند.

در نتیجه، دانای توانای راست‌گوی حکیم مطلق سبحان، باید متنی (نص) که آن را به "بازدارنده بودن از گمراهی برای هر کسی که به آن چنگ بزند" توصیف کرده است از ادعا کردن توسط افراد باطل بازبدارد تا اینکه صاحب آن، مدعی‌اش شود و هدف از این متن، محقق شود؛ وگرنه خداوند، نادان، ناتوان یا دروغ‌گوی فریب‌کار است و کسانی را که با توجه به سخن او [به وصیت] چنگ زدند، به پیروی از باطل کشانده است. محال است خدای سبحان، نادان یا ناتوان باشد؛ چون او دانا و توانای مطلق است و محال است که از حضرت حق سبحان و متعال دروغی سر بزند؛ چون او راست‌گو و حکیم است و نمی‌توان او را به دروغ‌گویی متهم کرد؛ وگرنه نمی‌توان در هیچ چیزی به سخنش اعتماد کرد و دین از بین خواهد رفت.

و متن خلیفه خدا در زمینش نسبت به خلیفه بعدی، با وجود توصیف وی به اینکه این متن برای همه کسانی که به آن چنگ بزنند بازدارنده از گمراهی است یعنی متنی است

الهی-<sup>۱</sup> باید توسط خداوند، از ادعاشدن توسط افراد دروغ‌گو و باطل محافظت شود، تا اینکه صاحبش آن را ادعا کند؛ وگرنه به سبب امکان پذیر بودن پیروی از [مدعی] باطل، دروغ و فریب برای مکلفین محسوب می‌شود و این (چنین متنی) از دانای راست‌گویی توانای حکیم مطلق سبحان صادر نمی‌شود.

اگر انسانی که دانای به غیب و فرجام امور است به تو بگوید: اگر می‌خواهی آب بنوشی از اینجا بنوش و من تضمین می‌کنم که هیچ‌وقت در اینجا سم نباشد، سپس شما از آنجا سم بنوشی، آن شخص ضمانت‌کننده، چگونه شخصیتی خواهد بود؟ او یا نادان است یا از پایه و اساس دروغ‌گو یا از ضمانت‌کردن ناتوان است یا خُلف‌وعده کرده است! آیا کسی که به خدا ایمان دارد می‌تواند خدا را با صفت نادانی، دروغ‌گویی، ناتوانی یا خُلف‌وعده توصیف کند؟! خداوند بسی بلندمرتبه‌تر از چنین نسبت‌هایی است.

خداوند در قرآن و روایاتی که از معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده حفاظت از متن الهی را برعهده گرفته است، تا اینکه اهل باطل نتوانند آن را ادعا کنند. اهل باطل از ادعای این متن به دور هستند؛ این رخدادی غیرممکن است؛ همان‌طور که خدای متعال فرموده است: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ<sup>۲</sup> (و اگر پاره‌ای از گفته‌ها را به

۱. متن پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر کسی که جانشین او می‌شود فقط به دستور خدای سبحان است. در روایت پیشین که از کافی نقل شد سخن پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به حارث بن عمرو: «لَيْسَ ذَلِكَ إِلَيَّ، ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى» (این مسئله به اختیار من نیست. این به اختیار خدای تبارک‌وتعالی است). خداوند در خصوص پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید؛ بلکه سخنان او وحی است که به او می‌رسد). کلینی روایت می‌کند: ... از عَمْرُو بْنِ الْأَشْعَثِ نقل است که گفت: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه‌السلام) يَقُولُ: «أَتَرُونَ الْمُوصِيَّ مِمَّا يُوصِي إِلَيْ مَنْ يُرِيدُ لَا وَاللَّهِ وَلَكِنْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لِرَجُلٍ فَرَجُلٍ حَتَّىٰ يَنْتَهِيَ الْأَمْرُ إِلَيْ صَاحِبِهِ» امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «شما گمان می‌کنید وصیت‌کننده از ما ائمه، به هرکه بخواهد می‌تواند وصیت کند؟ نه، به خدا قسم چنین نیست؛ بلکه امر امامت عهد و فرمانی است از جانب خدا و رسولش (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای مردی پس از مردی [از ما اهل بیت] تا به صاحبش برسد.» (کافی، ج ۱، ص ۲۷۷).

۱. حاقه، ۴۴ تا ۴۶.

دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم).

"تَقُول" (دروغ‌بستن) به خدا همیشه بوده؛ ولی خداوند از آن جلوگیری نکرده است و ضروری نیست که خداوند بعد از "گفتن" به سرعت آن‌ها را هلاک کند؛ بلکه خداوند سبحان به آن‌ها فرصتی می‌دهد و هرکسی که درباره دعوت‌هایی که باطل‌بودنشان روشن است تحقیق می‌کند مانند دعوت مُسیلمه- این را می‌داند. قطعاً منظور در آیه صرفاً تَقُول (دروغ‌گفتن) نیست؛ بلکه منظور از تَقُول (و دروغ‌بستن) بر خداوند حالتی از "تَقُول" است که شخص ادعای سخن الهی داشته باشد که دلیل بر آن آورده شده است؛ اینجاست که قطعاً خداوند وارد عمل می‌شود تا از سخن الهی که دلیل بر آن آورده شده است حمایت کند، و این نصی است که خلیفه خدا آن را (به مردم) می‌رساند تا جان‌نشین پس از خودش شناخته شود و آن را به بازدارنده‌بودن از گمراهی توصیف فرموده است. دخالت‌نکردن خدای سبحان به جهت حمایت از این متن مخالف حکمت است؛ مثال این سخن یا نص وصیت عیسی علیه السلام به محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصیت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به امامان و مهدیون است.<sup>۱</sup>

این آیه بیان می‌دارد که چنین ادعایی غیرممکن است و در نتیجه "نص" برای صاحبش حفاظت‌شده است و کسی غیر از او ادعای آن را نمی‌کند. روایاتی وجود دارد که روشن می‌کند این آیه اختصاصاً مربوط به نص الهی بر خلفای الهی است. این نص الهی است که خداوند باید از آن محافظت کند تا به صاحبش برسد و این نصی است الهی که از هر دخالتی که بر

۱. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله این وصیت را به نوشتار بازدارنده از گمراهی برای هرکسی که به آن چنگ بزند توصیف کرده است. حق تعالی وصیت عیسی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله را دلیل روشنی از دلایلی که او آورده، به شمار می‌آورد. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَي مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا يَسْحَرُ مِثِينَ﴾ (صف، ۶) (و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شما، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می‌کنم، و به فرستاده‌ای که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است بشارت می‌دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکار). در صورتی که مدعی باطلی بتواند ادعای وصیت کند، دیگر وصیت دلیل روشنی از سوی خدا نخواهد بود.

آن تأثیر بگذارد محفوظ است؛ چه این دخالت در مرحله انتقال این وصیت به خلیفه‌ای باشد که وصیت به او می‌رسد چه در مرحله یا مراحل رسیدن به خلیفه‌ای باشد که آن را ادعا می‌کند. روایاتی وجود دارد که این حقیقت را روشن می‌کنند: اینکه تقوّل در این آیه مربوط به نص الهی است:

محمد بن فضیل از ابوالحسن علیه السلام روایت می‌کند: «از سخن خداوند عزوجل پرسیدم: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند.» فرمود: «می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهان‌هایشان خاموش کنند.» عرض کردم: و خدا نور خود را کامل می‌کند. فرمود: «خدا نور امامت را کامل می‌کند...». عرض کردم: سخن خداوند: ﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ (قرآن سخن فرستاده‌ای کریم است). فرمود: «یعنی جبرئیل، از سوی خدا، در خصوص ولایت علی علیه السلام». (راوی) می‌گوید: عرض کردم: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ﴾ (و این سخن شاعری نیست، تعداد کمی ایمان می‌آورند). فرمود: «گفتند: محمد به پروردگارش دروغ می‌بندد و خداوند او را به این موضوع درباره‌ی علی امر نکرده است؛ به همین دلیل خداوند قرآن را فرستاد.» فرمود: «ولایت علی از سوی پروردگار جهانیان است و اگر محمد پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم.»<sup>۱</sup>

همان طور که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «این امر را کسی غیر از صاحبش ادعا نمی‌کند، مگر اینکه خدا رشته‌ی عمرش را قطع می‌کند.»<sup>۲</sup>

شخص باطل از ادعا به وصیت الهی بازداشته شده است؛ وصیتی که مُتَّصِف به چنین خصوصیتی شده است که هرکسی را که به آن چنگ بزند گمراه نمی‌کند. ادعای شخص باطل، باعث هلاکتش می‌شود، پیش از اینکه این ادعا را برای مردم ظاهر کند؛ زیرا

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۷۲.

فرصت دادن به او تا وصیت را مدعی شود دلیل بر نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی کسی است که به تمسک جویندگان به وصیت، وعده گمراه‌نشدن را داده است؛ و این از جمله مسائلی است که برای حق مطلق سبحان محال است؛ و به همین دلیل خداوند متعال فرموده است:

﴿لَاخْذُنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (ما او را به شدت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم) و امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا رشته عمرش را قطع می‌کند.»

برای توضیح بیشتر می‌گوییم: این آیه منطبق بر استدلال عقلی گفته شده است؛ اینکه ادعای وصیت [بازداشته شده است و امکان‌پذیر نیست. سخن خداوند متعال: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقْوَابِلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ (و اگر [محمد] پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست، ما او را به شدت می‌گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم) به این معناست که هلاک نمودن [توسط خداوند] اجتناب‌ناپذیر است؛ یعنی اگر او ادعای دروغی کند هلاک می‌شود.<sup>۱</sup> مخاطب این آیه کسانی هستند که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن ایمان ندارند؛ بنابراین احتجاج به این سخن در این آیه به این دلیل نیست که سخن خداوند است. چون آن‌ها به خداوند ایمان ندارند بلکه احتجاج به مضمون آیه است؛ یعنی احتجاج به مطلبی که از جهت عقلی برای آن‌ها ثابت شده است؛ یعنی اینکه نص الهی که به بازدارنده بودن از گمراهی آن، برای کسی که به آن چنگ می‌زند اشاره شده است، غیر از صاحب [اصلی] آن نمی‌تواند مدعی داشته باشد؛ زیرا اگر بگوییم کسی غیر از صاحب آن بتواند آن را ادعا کند لازم می‌شود به خدای سبحان و متعال نسبت نادانی، ناتوانی یا دروغ‌گویی داده شود.

بنابراین از نظر عقلی، قرآنی و روایی، امکان ندارد کسی بتواند نص الهی تشخیصی را ادعا

۱. ابن‌منظور می‌گوید: جوهری می‌گوید: «لو» حرف تَمَنَّا (آرزو) است، و معنایش این است که (جمله) دوم به سبب اینکه (جمله) اول ناممکن است، اتفاق نمی‌افتد، می‌گویی: «اگر نزد من بیایی، تو را اِکرام می‌کنم.» (جمله) اول در آیه، «تَقَوْلُ» است: «اگر بر ما سخنانی ببندد؛» و (جمله) دوم هلاک کردن است: «با قدرت او را می‌گیریم.» و «لو» (اگر) در اینجا به این معناست که هلاک کردن اتفاق نمی‌افتد؛ زیرا «تَقَوْلُ» رخ نمی‌دهد.

کند؛ نصی که مُتَّصِف به این صفت شده است که برای هر کس که به آن چنگ بزند بازدارنده از گمراهی است؛ یعنی این متن از اینکه کسی بتواند آن را ادعا کند حفظ شده است تا اینکه صاحبش آن را ادعا کند و هدف از متن محقق شود، که همان جلوگیری از گمراه شدن مکلفینی است که به وصیت چنگ زده‌اند؛ همان طور که خدای سبحان به آن وعده داده است.

برای توضیح و تفصیل بیشتر می‌گوییم:

کسی که مدعی منصب و جایگاه الهی است:

- یا مدعی نص تشخیصی موصوف به «نگهدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» است که در این صورت، مدعی حق است و امکان ندارد دروغ‌گو یا باطل باشد؛ چون این نص قطعاً از ادعای کذابان و مبطلان محفوظ است؛ وگرنه خداوند مردم را امر به تمسک به چیزی کرده که آن‌ها را گمراه می‌کند و با این حال این نص را به‌عنوان «بازدارنده از گمراهی» وصف کرده و این دروغی است که محال است از خداوند صادر شود.

- یا مدعی منصب الهی است، اما مدعی نص تشخیصی موصوف به «بازدارنده از گمراهی برای متمسک به آن» نیست، و این مدعی یا ادعایش به‌گونه‌ای است که برای بعضی از مکلفان به‌سبب جهلشان به پاره‌ای از امور، شبهات و اشتباهاتی به‌همراه دارد. چه بسا خداوند این آیه قرآن را درباره او اجرا کرده و از باب رحمت به بندگان نابودش کند؛ هرچند مدتی بعد از اعلام ادعایش باشد؛ در حالی که حجت و عذری برای پیروان او نیست، یا اینکه او، احتمال ندارد کسی را در شبهه بیندازد مگر اینکه خودش طالب باطل باشد و در نتیجه از کسی بدون هیچ نص تشخیصی اطاعت کند و با این حال، سفاهت‌های زیادی از او صادر می‌شود و خداوند، باطل او را برای مردم آشکار می‌سازد؛ اما هیچ دلیلی وجود ندارد که آیه شریفه بر او منطبق شود؛ بلکه چه بسا خداوند او را زمانی طولانی مهلت بدهد؛ پس او رها می‌شود برای کسانی که با سفاهت خود به‌دنبال باطل هستند.

برای توضیح بیشتر مثالی می‌زنم؛ سه دایره وجود دارد: سفید، خاکستری و سیاه. دایره سفید، حفاظت شده و حمایت شده است و هیچ دروغ‌گویی وارد آن نمی‌شود و در نتیجه هر که داخل آن شود مدعی صادق است و باید تصدیقش کنیم. آیات شریفه: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾ بر این دایره قطعاً منطبق است. دایره خاکستری، در برابر ورود دروغ‌گویان به آن حفاظت نشده است؛ پس آیا می‌توان بر هر کسی که در آن بود اعتماد کرد و تصدیقش نمود؟! البته ممکن است بعضی اوقات از ورود افراد دروغ‌گو حفاظت شود؛ آن هم صرفاً به سبب رحمت الهی نسبت به بندگان؛ با اینکه هیچ عذری برای اطاعت از کسانی که داخل آن هستند ندارند؛ پس آیه شریفه ممکن است بر این دایره منطبق باشد، اما لزوماً نباید بر آن صدق کند.

دایره سوم، سیاه است و به هیچ وجه از ورود دروغ‌گویان به آن حفاظت نمی‌شود؛ بلکه اساساً این دایره متعلق به دروغ‌گویان است و روشن است که این دایره برای کذابان است؛ پس هیچ دلیلی برای حمایت و حفاظت آن در برابر دروغ‌گویان وجود ندارد، نه قبل از ورودشان و نه پس از ورودشان. در نتیجه جایگاه آیه شریفه، این دایره نیست.

در نتیجه باید توجه داشت سخن ما در خصوص غیرممکن بودن ادعای متن تشخیصی است؛ متنی که به بازدارنده بودن از گمراهی توصیف شده است؛ ولی به‌طور کلی- ادعای جایگاه الهی ممنوع نیست. ادعای جایگاه الهی یا پیامبری یا خلافت الهی در زمین، باطل و سفیهانه است و بدون احتجاج به وصیت (نص تشخیصی) بسیار اتفاق افتاده است و چه بسا کسی که ادعای باطل کند مدت زمانی هم زنده بماند. از جمله این افراد، مسیلمه کذاب است که در زمان رسول خدا ﷺ ادعای پیامبری کرد و پس از وفات رسول خدا حضرت محمد ﷺ نیز زنده بود. ادعای بدون شهادت خدا، نص خدا و بدون وصیت، فایده‌ای ندارد و ادعایی سفیهانه است و هر کس این مدعی باطل را تصدیق کند عذری در محضر خداوند نخواهد داشت.

بنابراین منظور، به‌طور کلی ممنوع بودن ادعای اهل باطل نیست؛ بلکه منظور

ممنوع بودن ادعای «نص تشخیصی» است؛ متنی که به بازدارنده بودن از گمراهی برای کسی که به آن چنگ می‌زند توصیف شده است که همان وصیت خلیفه خدا برای مردم است. این ممنوع بودن را به صورت عقلی ثابت کردیم و متن قرآنی و روایی نیز آن را تأیید می‌کند. این موضوع را واقعیت نیز تأیید می‌کند؛ گذشت صد‌ها سال بر این متن، بدون اینکه کسی آن را ادعا کند برای اثبات این حقیقت کافی است! از وصیت‌های پیامبران در تورات و از وصیت عیسی علیه السلام صد‌ها سال گذشته است و کسی غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اوصیای پس از او آن را ادعا نکرده‌اند؛ همان طور که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را غیر از امامان علیهم السلام کسی ادعا نکرده است. امام رضا علیه السلام با این واقعیت بر جائلیق احتجاج کرده است. بعد از اینکه امام از تورات و انجیل، نص از پیامبران پیشین بر حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را روشن فرمود، جائلیق چنین استدلال آورد که ادعای این متن‌ها می‌تواند بر بیشتر از یک شخص امکان‌پذیر باشد. احتجاج امام رضا علیه السلام بر جائلیق این بود که وصیت‌ها را افراد باطل ادعا نکرده‌اند و این متن برای تشخیص مدعی است. جائلیق گفت: "... ولی برای ما ثابت نشده است که این شخص همان محمد است. به صرف اینکه نام او محمد است نمی‌توانیم به پیامبر بودن او اقرار کنیم و ما شک داریم که این شخص، همان محمد شما باشد... ". (امام) رضا علیه السلام فرمود: «به شک احتجاج کردید! آیا خدا پیش از آن یا پس از آن، از زمان آدم تا امروز، پیامبری که نامش محمد باشد برانگیخته است؟ و شما او را در هیچ جایی از کتاب‌هایی که بر همه پیامبران فرستاده شده، غیر از محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌بینید؟!» (آن‌ها) از پاسخ بازماندند.<sup>۱</sup>

احتجاج اوصیای پیشین به این متن برای کسانی که به آن ایمان دارند حجت است. عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم به آن احتجاج کردند. عیسی علیه السلام به نص پیامبران پیشین احتجاج کرد؛ با توجه به اینکه بلافاصله پس از آن‌ها نبود. همان طور که در قرآن ذکر شده است محمد صلی الله علیه و آله و سلم به نص عیسی علیه السلام احتجاج کرده است و همین طور به نص پیامبران پیش از عیسی علیه السلام به او صلی الله علیه و آله و سلم. خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ



إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١﴾ (و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده، تصدیق می کنم، و به فرستاده ای که بعد از من می آید و نامش «احمد» است بشارت می دهم. پس هنگامی که [احمد] دلایل روشن برای آنان آورد، گفتند: این جادویی است آشکارا).

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾<sup>۲</sup> (همان کسانی که از این پیامبر امی که او را نزد خود در تورات و انجیل نگاشته می یابند، پیروی می کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می دهد، و از اعمال زشت باز می دارد، و پاکیزه ها را بر آنان حلال می نماید، و ناپاک ها را بر آنان حرام می کند، و قید و بندهایی را که بر ایشان بوده است از [دوش] آنان برمی دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را حمایت کردند و یاری اش دادند و از نوری که بر او نازل شده پیروی نمودند، فقط آنان رستگاران اند).

خداوند در قرآن بیان کرده است که اگر ادعای محمد صلی الله علیه و آله باطل بود (که هرگز چنین نیست) خدا او را با ادعایش رها نمی کرد؛ زیرا خداوند وظیفه حفظ این نص و بازداشتن از ادعای اهل باطل را برعهده دارد؛ یا می توان این گونه گفت که خداوند وظیفه دارد آن ها را از (ادعای) این نص بازدارد. ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ \* وَمَا لَا تُبْصِرُونَ \* إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ \* وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ \* وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَدْكُرُونَ \* تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ

۱. صف، ۶.

۲. اعراف، ۱۵۷.

الْعَالَمِينَ \* وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقْوَابِلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ \* فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ \* وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ \* وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ \* وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ \* فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿١﴾ (قسم به آنچه می بینید \* و آنچه نمی بینید \* بی تردید این قرآن، گفتار فرستاده‌ای بزرگوار است \* و آن گفتار یک شاعر نیست، ولی جز اندکی ایمان نمی‌آورد \* و گفتار کاهن هم نیست، ولی جز اندکی متذکر نمی‌شوید. \* نازل شده از سوی پروردگار جهانیان است \* و اگر پاره‌ای از گفته‌ها را به دروغ بر ما می‌بست \* ما او را به شدت می‌گرفتیم \* سپس رگ قلبش را پاره می‌کردیم \* در آن صورت هیچ‌کدام از شما مانع از عذاب او نبود \* بی‌تردید این قرآن، وسیلهٔ پند و تذکری برای پرهیزکاران است \* و ما به یقین می‌دانیم که از میان شما انکارکنندگانی هستند \* و این حسرتی است برای کافرین \* و حقی است آشکار \* پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگو).

این، وصیتی است که محمد رسول خدا ﷺ آن را در شب وفاتش نوشته است و از هزاران سال پیش در کتاب‌ها موجود است. هر کسی می‌توانسته است آن را بخواند و از آن آگاه شود؛ ولی ادعای آن برای افراد باطل امکان‌پذیر نبوده است؛ با اینکه این افراد بسیار بوده و هستند. خداوند هر مدعی دروغ‌گویی را از [ادعا به] وصیت بازداشته است. تعداد بسیاری ادعای پیامبری، امامت و مهدویت کرده‌اند، ولی هیچ‌وقت برای آن‌ها چنین امکانی وجود نداشته است که حجاب خدا را که بر این وصیت وجود دارد از بین ببرند و مدعی وصیت شوند. این واقعیت آنچه را که پیش‌تر گفتیم تأکید می‌کند؛ اینکه توصیف این نوشتار به اینکه به خودی خود بازدارنده از گمراهی است به این معناست که کسی غیر از صاحبش نمی‌تواند آن را ادعا کند؛ کسی که محمد رسول خدا ﷺ وی را ذکر کرده است. در نتیجه هر کس ادعای وصیت کند راست‌گو و صاحب آن است.

این مطلب به‌عنوان دلیلی کامل و حجتی بر حقانیت این دعوت کافی است. هر کس

خواهان حق و حقانیت این دعوت است، وصیت و ادعای من که در وصیت یاد شده‌ام او را کفایت می‌کند!»

## علم

دلیل دیگری که آیات و روایات بیان کرده‌اند، علم است. سید احمد الحسن علیه السلام در این زمینه کتاب‌های بسیاری منتشر کرده، و در آن‌ها از بسیاری از علوم قرآنی و اسراری پرده برداشته که طی سالیان متمادی همچنان به دور از دسترس درک و فهم علما مانده بود، و بسیاری از مسائلی را روشن ساخته است که عقل‌ها در درکشان دچار تحیر و سرگشتگی شده بود. علم سید احمد الحسن علیه السلام در محدوده قرآن کریم متوقف نشد؛ بلکه دیگر کتاب‌های آسمانی مثل انجیل و تورات را نیز دربرگرفته و به این ترتیب ثابت فرموده که وی علیه السلام وارث علم انبیا و اوصیاست.

سید احمد الحسن علیه السلام نه تنها به فقهای مسلمانان، بلکه علمای ادیان آسمانی هر کدام با کتاب خودشان- مناظره را عرضه داشته و به آن‌ها اعلام کرده که از همه آنان به قرآن، تورات و انجیل داناتر است؛ اما آن‌ها از مناظره با ایشان شانه خالی کرده‌اند.

سید احمد الحسن علیه السلام آمادگی خود را برای پاسخ‌گویی به هر سؤالی از قرآن- ظاهر قرآن یا باطنش، محکم یا متشابه، ناسخ یا منسوخ- اعلام کرده و همه علمای مسلمین را به مبارزه طلبیده است تا هر سؤالی را که از قرآن بخواهند از وی بپرسند و فراتر از آن، آن‌ها را به مبارزه طلبیده است تا تنها به یک سؤال از سؤالاتی که از آن‌ها می‌پرسد پاسخ دهند؛ اما آن‌ها روی گرداندند و به سنت پیشینیان خود بازگشتند.

به‌علاوه سید احمد الحسن علیه السلام مناظره با علمای شیعه را درخواست کرد؛ حتی اگر با یکدیگر متحد شوند، و اینکه آن‌ها می‌توانند از هر منبعی استفاده کنند؛ اما او به‌تنهایی حاضر خواهد شد و جز قرآن کریم با خود نخواهد آورد. همان گونه که علمای ادیان آسمانی را به

مبارزه طلبید به اینکه ایشان از همه آنها به کتابهای آسمانی داناتر است.

و اخیراً نیز آنها را به همراه تمامی علمای ادیان آسمانی با چالش کشید تا به اشکالات ملحدان پاسخ بگویند و موضع گیری خود را در برابر نظریات علمی جدید که به عنوان سلاخی در دست الحاد قرار گرفته است روشن کنند.

همچنین به خصوص از علمای شیعه خواسته است که تنها یک دلیل برای عقیده تقلید از غیر معصوم ارائه بدهند؛ عقیده ای که به عنوان دین و آیین خود برگرفته اند؛ ولی به قول معروف «گویی با دیوار صحبت می کنی»<sup>۱</sup>.

---

۱. ضرب المثل عربی به کاررفته در اصل کتاب: «اسمعت لو نادیت حياً» (اگر با زنده صحبت می کردی چیزی می شنیدی). (مترجم)

## حاکمیت خدا

از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است: «ای سفیان، برحذر باش از ریاست. کسی آن را نخواست، مگر اینکه هلاک شد.» عرض کردم: فدایت شوم، در این صورت ما همه هلاک شده ایم؛ زیرا کسی از ما نیست مگر اینکه بخواهد یادش برده شود، به او توجه شود، و از او برگرفته شود. فرمود: «نه آن گونه که تو فهمیدی. منظور این است که کسی را بی دلیل به پیشوایی برگزینی و هر چه وی می گوید تصدیق کنی و مردم را به سخنانش فرابخوانی.»<sup>۱</sup>

همچنین آن حضرت علیه السلام فرموده است: «ببرهیز از ریاست و ببرهیز از اینکه در پشت بزرگان گام برداری.» عرض کردم: فدایتان شوم، ریاست را دانستم، اما در خصوص اینکه پشت بزرگان گام بردارم، دو سوم آنچه را که اختیار در دارم از به دنبال بزرگان رفتن نصیب شده است. فرمود: «نه چنان که تو فهمیدی؛ اینکه مردی را بدون دلیل به پیشوایی منصوب و هر چه را که بگوید تصدیق کنی.»<sup>۲</sup>

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «زنهار از داوری، که داوری تنها در اختیار امام دانا به قضاوت عادلانه بین مسلمانان است؛ مثل یک پیامبر یا وصی پیامبر.»<sup>۳</sup>

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحابش فرمود: کدامیک از دستاویزهای ایمان محکم تر است؟ گفتند: خدا و رسولش داناترند. برخی از آن ها گفتند نماز، برخی گفتند زکات، بعضی دیگر گفتند روزه، برخی گفتند حج و عمره و برخی دیگر گفتند جهاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کدام از مواردی که گفتید فضیلتی دارد؛ ولی پاسخ مدنظر نیست. محکم ترین دستاویز ایمان، دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا و پیروی از اولیای خدا و

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۰.

۲. بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۳.

۳. فصول المهمة، ص ۲۰۹؛ تهذیب، ص ۶۸.

### بیزاری از دشمنان خداست.»<sup>۱</sup>

اگر امروز در عرصهٔ اسلام نظری بیفکنید کسی جز سید احمد الحسن علیه السلام را نمی‌یابید که پرچم حاکمیت خدا را برافراشته باشد. ایشان علیه السلام تنها کسی است که اصل تنصیب الهی را برای تعیین حاکم فریاد می‌زند و پرچم «البیعة لله / بیعت از آن خداست» را برافراشته است؛ این در حالی است که همه، پرچم حاکمیت مردم یا دموکراسی را برافراشته‌اند و مردم را به حکومت سکولاریسم بی‌دینی و قوانین وضع شده توسط مردم دعوت می‌کنند. همین یک فقره به‌تنهایی برای اثبات حقانیت سید احمد الحسن علیه السلام کفایت می‌کند؛ زیرا حتماً باید پرچم حقی به‌عنوان نمادی برای دین الهی وجود داشته باشد و اینکه سید احمد الحسن علیه السلام تنها کسی است که این پرچم را بر دوش می‌کشد، یعنی بی‌تردید ایشان صاحب شرعی این پرچم است و نه هیچ‌کس دیگر.

## دلایل دیگر صدق دعوت سید احمد الحسن علیه السلام

اول: سید احمد الحسن علیه السلام تأیید شده به وسیله ملکوت است.

### الف. رؤیا

در ابتدای این مبحث مایلیم به اشخاص بسیار زیادی اشاره‌ای داشته باشیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل بیت یا انبیاء علیهم السلام را در عالم رؤیا مشاهده کرده و همه به آن‌ها خبر داده‌اند که سید احمد الحسن علیه السلام در ادعای خویش صادق است؛ با اینکه برخی از این افراد کسانی هستند که - با وجود اینکه دلیل قطعی آن‌ها را ملزم کرده است - هرگز به این دعوت نگرویده‌اند! اما این جای شگفتی ندارد؛ زیرا روایت شده است که کسی بر این امر ثابت نمی‌ماند، مگر آن‌که خداوند قبلاً در عالم ذر میثاق و پیمانش را گرفته باشد.<sup>۱</sup> با در نظر داشتن این نکته که افراد اشاره شده از مناطق و کشورهای مختلف بوده‌اند و به هیچ شکلی امکان نداشته که از قیل با یکدیگر ارتباط یا ملاقاتی داشته باشند و حتی برای بسیاری از آن‌ها همین رؤیا وسیله‌ای برای وارد شدنشان به این دعوت مبارک بوده است.

سخن در خصوص حجت بودن رؤیا و اینکه رؤیا برای چه چیزی حجت محسوب می‌شود و آیا می‌توان عقاید یا فروع را از آن برگرفت، می‌توان در نکاتی چند خلاصه کرد:

۱. در تمام مطالبی که ما منتشر کرده‌ایم هیچ چیزی وجود ندارد که دشمن بر اساس آن بتواند استدلال کند که ما اعتقاد داریم می‌توانیم عقاید و فروع را از طریق رؤیا استنباط کنیم؛ ولی با وجود این، شاهد حملاتی در نهایت شدت هستیم که معاندان شکست خورده با این

---

۱. در غیبت نعمانی ص ۱۹۴ آمده است، اباعبدالله امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «وقتی قائم ما قیام کند قطعاً مردم انکارش می‌کنند؛ زیرا او به صورت جوانی موفق به سوسپان بازمی‌گردد و کسی بر [ایمان به] وی ثابت قدم نمی‌ماند، مگر آن‌کس که خداوند پیمانش را در عالم ذر اول گرفته باشد.»

عنوان ما را آماج اتهامات خود قرار می دهند؛

۲. آنچه بر آن تأکید می کنیم و بر آن اصرار می ورزیم این است که رؤیای صادقه یکی از راه های تشخیص مصداق حجت خدا بر زمینش است و بدیهی است تشخیص مصداق، غیر از خود اعتقاد به ضرورت خالی نبودن زمان از حجت یا جانشین خدا در زمینش است.

دلایل بسیاری برای اثبات درستی این حقیقت وجود دارد که به ارائه برخی از آنها بسنده

می کنیم:

الف. سخن حق تعالی: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْمِمْۡ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَآدُوهُ وَإِلَيْكَ وَجَعَلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾<sup>۱</sup> (و به مادر موسی وحی کردیم که شیرش بده و اگر بر او بیمناک شدی به دریاش بینداز و مترس و غمگین مشو، او را به تو بازمی گردانیم و در شمار فرستادگان قرارش می دهیم).

وحی بر مادر حضرت موسی علیه السلام از طریق رؤیا صورت پذیرفت<sup>۲</sup> و در رؤیا برای مادر موسی مسجّل شد که موسی از فرستادگان الهی است و طبیعتاً مادر موسی نیز از مکلفین بوده و ملزم به اطاعت از فرامین الهی است.

ب. ﴿وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَآشْهَدُ بِأَنَّنا مُسْلِمُونَ﴾<sup>۳</sup> (و آنگاه که به حواریون وحی کردم به من و فرستاده من ایمان بیاورید، گفتند ایمان آوردیم و

۱. قصص، ۷.

۲. روایات بسیاری وجود دارد که در آنها رؤیا به عنوان وحی توصیف شده است؛ از جمله: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، «رؤیای مؤمن مجرای جریان یافتن کلام پروردگار با اوست.» بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۱۱. از معصومین علیهم السلام وارد شده است، «رؤیای مؤمن صحیح است؛ زیرا وجودش پاک، و یقینش صحیح است، روحش [از بدنش] خارج می شود و با ملائکه دیدار می کند. رؤیا وحی از سوی خداوند عزیز جبار است.» بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۳۱۱.

۳. مائده، ۱۱۱.



گواه باش که ما تسلیم هستیم).

در اینجا نیز وحی از طریق رؤیاست و تشخیص مصداق خلیفه خدا برای آن‌ها در رؤیا محقق شده است.

ت. ﴿إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ \* قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾<sup>۱</sup> (آنگاه که یوسف به پدر خود گفت: ای پدر، من در خواب یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم؛ آن‌ها را دیدم که سجده‌ام می‌کنند \* گفت: ای پسرکم، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که بر تو مکر خواهند ورزید؛ زیرا شیطان برای آدمیان دشمنی است آشکار).

این دو آیه به‌وضوح بیان می‌کنند که رؤیا، متن تشخیصی برای شناخت حجت یا جانشین خداست و به همین دلیل یعقوب علیه السلام برای فرزندش یوسف از مکر و حيله برادرانش بیمناک شد؛ زیرا آن‌ها فرزندان انبیا بودند و می‌دانستند رؤیا مصداق خلیفه خدا را مشخص می‌سازد.

ث. آیات بسیاری وجود دارند که رؤیا حتی کافی در تشخیص مصداق حجت خداوند است؛ به‌عنوان نمونه می‌توان اشاره داشت به: ﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾<sup>۲</sup> (و ما تو را به رسالت به‌سوی مردم فرستادیم و خدا برای شهادت دادن کافی است)؛ ﴿لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾<sup>۳</sup> (ولی خدا به آنچه بر تو نازل کرد شهادت می‌دهد که با علم خود نازل کرده است و فرشتگان نیز شهادت می‌دهند، گرچه شهادت خدا کافی است)؛ و این فرموده حق تعالی: ﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۴</sup> (کافران می‌گویند

۱. یوسف، ۴ و ۵.

۲. نساء، ۷۹.

۳. نساء، ۱۶۶.

۴. رعد، ۴۳.

که تو فرستاده نیستی، بگو خدا و آن کس که علم کتاب نزدش است برای شهادت میان من و شما کافی است؛ و بسیاری آیات کریم دیگر.

در این آیات، خداوند عزوجل خود را به‌عنوان شاهدهی کافی معرفی می‌فرماید و شهادت او نیز از طریق رؤیا صورت می‌پذیرد؛ زیرا قابل‌تصور نیست که پیامبر برای کافران شهادت بدهد؛ چون آن‌ها به وی ایمان ندارند و در نتیجه به شهادت ایشان نیز ایمان نخواهند داشت.

شهادت خدا در عمل برای عده بسیاری حاصل شده است. از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است: جُنْدَب بن جُنَادَة یهودی از خیبر به حضور رسول خدا آمد و عرض کرد: ای محمد، از آنچه خداوند ندارد و از آنچه خداوند نمی‌کند و از آنچه خداوند نمی‌داند به من خبر بده. رسول خدا ﷺ فرمود: «اما درباره چیزی که خداوند ندارد: خداوند هیچ شریکی ندارد. اما درباره آنچه خداوند انجام نمی‌دهد: خداوند ستمی به بندگان نمی‌کند. اما درباره چیزی که خداوند نمی‌داند: این سخن شماس است ای جماعت یهود که «عزیر فرزند خداست»؛ در حالی که خداوند برای خودش فرزندی نمی‌شناسد.» جندب عرض کرد: شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و تو به‌حق فرستاده خدا هستی. سپس عرض کرد: ای رسول خدا! من دیشب در خواب، موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَام را دیدم که به من فرمود: «ای جندب! به دست محمد اسلام بیاور و به اوصیای پس از او تمسک بجوی...»<sup>۱</sup>

۳. رؤیا به‌عنوان دلیلی برای تشخیص، نمی‌تواند با متن تشخیصی که از محمد و آل محمد -سلام و درود خدا بر آنان- وارد شده و حجت‌های خداوند را مشخص می‌کند مخالفت داشته باشد و منبع هر رؤیایی که با متن روایت‌شده در تعارض باشد از سوی خداوند عزوجل نیست.

### رابطه رؤیا با قائم

عبدالله بن عجلان می‌گوید: در حضور اباعبدالله امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام یادی از خروج

قائم علیه السلام به میان آمد. عرض کردم: ما چگونه از آن اطلاع پیدا کنیم؟ ایشان علیه السلام فرمود: «کسی از شما شب را به صبح می‌رساند؛ در حالی که زیر سرش نامه‌ای است که روی آن نوشته شده: اطاعتی نیکو؛ بشنوید و اطاعت کنید.»<sup>۱</sup>

از این روایت روشن می‌شود که یکی از مهم‌ترین راه‌های شناخت قائم علیه السلام رؤیاست. این معنای صحیفه‌ای است که انسان زیر سر خود می‌یابد.

بزنطی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام در خصوص مسئله رؤیا پرسیدیم. ایشان درنگی کرد و فرمود: «اگر آنچه را که می‌خواهید به شما بدهیم برایتان شری می‌شود و گریبان صاحب‌الامر علیه السلام را می‌گیرید.»<sup>۲</sup>

امام رضا علیه السلام در این حدیث، رؤیا را به صاحب‌الامر ربط می‌دهد و به‌صراحت بیان می‌فرماید که نتیجه دانستن تمامی اسرار رؤیا، گرفته‌شدن گریبان صاحب‌الامر خواهد بود.

ابوبکر حضرمی می‌گوید: من و ابان خدمت اباعبدالله امام صادق علیه السلام رسیدیم و این زمانی بود که پرچم‌های سیاه در خراسان ظاهر شده بود. عرض کردیم: نظرتان چیست؟ ایشان علیه السلام فرمود: «در خانه‌هایتان بنشینید. آن هنگام که دیدید ما بر مردی اجتماع کردیم با سلاح به‌سوی ما بشتابید.»<sup>۳</sup> اجتماع و گردآمدن اهل بیت علیهم السلام جز از طریق رؤیا امکان‌پذیر نیست.

## ب. استخاره

سخن در این باب همانند رؤیاست؛ از این نظر که استخاره نیز دلیلی برای تشخیص مصداق حجت خداست. رؤیا از راه‌های اطلاع از غیب است و اگر کسی به کتاب «ماورای

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمة، ص ۶۵۴.

۲. بحارالانوار، ج ۲۵ ص ۱۱۰.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۰۳.

فقه» سید صدر مراجعه کند، در این کتاب تحقیقی عالی در خصوص حجت بودن استخاره خواهد یافت. وی در یکی از بخش‌های این کتاب چنین مضمونی بیان می‌کند: «اگر انسان مؤمنی از برادر مؤمنش نصیحت و پندی بخواهد او را فریبش نخواهد داد؛ حال وضعیت در خصوص خداوند متعال چگونه خواهد بود؟»

می‌گویم: شاید شما می‌ترسید خداوند فریبتان بدهد؟! ﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ إِنْ تَأْتُوا أُمَّ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾<sup>۱</sup> (آیا در دل‌هایشان بیماری است؟ یا در تردید هستند؟ یا از آن می‌ترسند که خدا و فرستاده‌اش بر آنان ستم روا دارد؟ [نه] بلکه آنان خود ستمکارند).

سید بن طاووس حسنی کتابی دارد با عنوان «فتح الأبواب بین ذوی الألباب و بین رب الأرباب فی الاستخارات»<sup>۲</sup> که در آن دلایل بسیاری در خصوص استخاره آورده است؛ از جمله:

«بدان که من، تدبیر خداوند جل جلاله را در جهت مصلحت بندگان دیدم، نه طبق آنچه مراد و منظور خودشان است، بلکه طبق منظور و مراد خودش؛ و بنا به اسباب ظاهری مورد پسند یا ناپسند آن‌ها هم نیست؛ بلکه طبق چیزی است که خداوند جل جلاله از مصالح آن‌ها می‌داند؛ در حالی که خودشان از آن‌ها بی‌اطلاع‌اند و بیشتر این مصالح تنها از سوی خداوند جل جلاله و فرستاده‌اش ﷺ است که اگر عقل به‌تنهایی در راهبری به‌سوی برتری‌دادن مصالحشان کافی می‌بود دیگر بعثت انبیا لزومی نداشت؛ تا آنجا که در تدبیر خداوند جل جلاله در خصوص مصالح مخلوقات چه بسا مسائلی باشد که بسیاری از آنان را از اسلام بیزار کند.

اگر من بدانم که تدبیر و چاره‌جویی‌ام طبق منظور و خواسته خودم، و نیز مبتنی بر اسباب ظاهری در شناخت و اجتهاد من نیست، و بدانم که من با تمام عقل و تیزهوشی‌ام تمامی

۱. نور، ۵۰.

۲. گشایش درهای میان خردمند و پروردگار پروردگاران، با استخاره. (مترجم)

مصالحم را نمی‌توانم درک کنم، در این صورت برای کسب سعادت خود در دنیا و آخرتم برای دانستن مصالحم، از آنچه او -جل جلاله- می‌داند درخواست خواهم کرد؛ چراکه او دانای غیب است و یقین خواهم داشت که تدبیر او برای من از تدبیر خودم برای خودم بهتر است و این برای روشن دلان و خردمندان بدیهی است. بنده چنین متوجه شدم که مشورت‌خواستن از او -جل جلاله- از طریق استخاره، دری از درهای اشارات و راهنمایی‌های شریف و از جمله تدابیر او با الطاف لطیفش است؛ به همین دلیل است که به استخاره تکیه کردم و به آن پناه بردم.»

احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السلام در خصوص جایگاه استخاره وارد شده است که برخی از آن‌ها تقدیم می‌شود:

ابو عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «دو رکعت نماز بخوان و از خداوند استخاره بگیر. به خدا سوگند، مؤمن از خداوند استخاره نمی‌گیرد، مگر اینکه خداوند خیرش را بخواهد.»

همچنین از آن حضرت علیه السلام روایت شده است: «کسی که به آنچه رضای خداوند است استخاره بگیرد حتماً خداوند خیر نصیبش می‌کند.»

این حدیث بر شرطی ضروری از شروط استخاره تأکید می‌کند؛ اینکه استخاره‌کننده به نتیجه استخاره راضی باشد؛ نتیجه هرچه می‌خواهد باشد.

و از ایشان علیهم السلام روایت شده است: «ما استخاره را فرامی‌گیریم و آموزش می‌دهیم؛ همان گونه که سوره‌ای از قرآن را می‌آموزیم.» سپس فرمود: «برایم فرقی نمی‌کند که استخاره چه نتیجه‌ای بدهد.»

این فرموده امام «برایم فرقی نمی‌کند که استخاره چه نتیجه‌ای بدهد» دلیل بر اطمینان بسیار ایشان به استخاره است.

بیش از این روایات، احادیثی وارد شده است در نهی مخالفت با استخاره و سرپیچی از آن یا وارد شدن به کاری بدون گرفتن استخاره برای انجامش.

از اباعبدالله علیه السلام روایت شده است: «هر کس بدون استخاره در کاری وارد شود و سپس مبتلا شود پاداشی نخواهد داشت.»

همچنین از ایشان علیه السلام نقل شده است: «خداوند عزوجل می فرماید: از شقاوت بنده من این است که بدون استخاره با من، دست به انجام کاری بزند.»

و از ایشان علیه السلام نقل شده است: برخی از یارانش پرسیدند: «گرامی ترین مخلوق از نظر خدا چه کسی است؟» فرمود: «کسی که بیش از همه ذکر خدا بگوید و به اطاعت وی عمل کند.» عرض کردم: چه کسی مبعوض ترین خلق برای خداوند است؟ فرمود: «کسی که خدا را متهم کند.» پرسیدم: آیا کسی خدا را متهم می کند؟ فرمود: «بله، کسی که از خدا درخواست خیر کند و خیر او در چیزی بیاید که خودش آن را نپسندد و از آن رضایت نداشته باشد. چنین شخصی خدا را متهم کرده است.»

## شبهات و پاسخ‌های توقیع سمری

ابتدا بیابید این توقیع را آن‌گونه که شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمة آورده است بخوانیم: ابومحمد حسن بن احمد مکتب به ما گفت: «در سالی که شیخ علی بن محمد سمری (قدس الله روحه) وفات یافت در مدینه‌السلام بودم و چند روز پیش از وفات وی به نزدش رفتم. او توقیعی به شرح زیر برای مردم خواند که من از آن نسخه‌ای برداشتم:

"بسم الله الرحمن الرحيم. ای علی بن محمد سمری، خداوند برادرانت را در مصیبت تو اجر عظیم عطا فرماید. تو در فاصله شش روز از دنیا خواهی رفت؛ پس کارهای خود را انجام بده و به هیچ‌کس وصیت نکن که پس از تو جانشینت باشد؛ زیرا غیبت دوم واقع شد و ظهوری نخواهد بود مگر پس از اذن خداوند عزوجل؛ و این اجازه پس از مدتی طولانی خواهد بود که دل‌ها سخت و زمین از ستم آکنده شود. و از شیعیان من کسانی بیابند که ادعای مشاهده کنند. آگاه باشید! کسی که قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده کند دروغ‌گوی افترازننده است؛ ولا حول ولا قوة إلا بالله العظیم...". راوی گوید: من از این توقیع نسخه‌ای برداشتم و از حضور وی خارج شدیم. در روز ششم به حضور وی رفتیم؛ در حالی که در حال احتضار بود. از او پرسیده شد: وصی و جانشین تو پس از تو چه کسی است؟ گفت: "حق تعالی را امری است که به پایان می‌رساند." و او رحمته درگذشت و این آخرین کلامی بود که از او شنیدم.»<sup>۱</sup>

این توقیعی است که معاندان مستأصل و درمانده به‌عنوان عصای زیر بغل به آن تکیه می‌کنند؛ در حالی که خود نیک می‌دانند این توقیع غرض آن‌ها را محقق نخواهد ساخت؛ چراکه عنوان مورد اختلاف، یک موضوع اعتقادی است و طبق اصول و قاعده‌های فکر خودشان نمی‌توان به‌طور قطعی و یقینی به درست یا نادرست بودن یک موضوع اعتقادی حکم راند، مگر اینکه دلیلی قطعی‌الصدور در خصوص این موضوع موجود باشد تا بتوان با تکیه بر

آن نتیجه‌ای مثبت یا منفی صادر کرد.

از نظر آن‌ها دلیل (نقلی) قطعی، آیه‌ای محکم یا حدیث متواتر قطعی الدلاله است و روشن است که در بهترین حالت، توقیع سمری خبری آحاد و متشابه‌الدلاله است که نمی‌تواند اعتقادات بر آن بنا شود.

سید مرتضی می‌گوید: «بدان که صحیح این است که خبر واحد موجب علم و یقین نمی‌شود؛ بلکه اگر راوی آن عادل باشد غلبه‌یافتن ظن بر آن را اقتضا خواهد کرد.»<sup>۱</sup>

شیخ طوسی می‌گوید: «و آنچه بنده به آن اعتقاد دارم این است که خبر واحد موجب علم و یقین نمی‌شود، و اینکه با تکیه بر آن از نظر عقلی جایز بوده باشد که عبادت انجام شود، و جواز عمل به آن در شرع وارد شده باشد.»<sup>۲</sup>

سید خویی: «خبر واحد علم و یقین حاصل نمی‌کند.»<sup>۳</sup>

این در صورتی است که خبر آحاد، صحیح باشد؛ حال اگر این خبر، طبق مبانی خود آن‌ها ضعیف باشد، وضعیت به چه صورت خواهد بود؟

این توقیع، طبق مبانی علم رجالی که خود آن‌ها به آن اعتماد دارند ضعیف است؛ زیرا در این توقیع «حسن بن احمد مکتب» یا «احمد بن حسن مکتب»<sup>۴</sup> آمده و طبق نظر آن‌ها سبب ضعیف بودن این توقیع این است که در کتاب‌های علم رجال هیچ‌گونه توثیقی برای این شخص دیده نمی‌شود؛ زیرا وی مجهول است. شیخ علی نمازی شاهرودی در کتاب مستدرکات علم رجال حدیث نوشته است: «۳۳۶۲، حسن بن احمد مکتب، ابومحمد: از او

۱. ذریعه، ج ۲، ص ۵۱۷.

۲. عدة الاصول، ج ۱، ص ۹۸.

۳. مصباح الاصول، تقریر بحث سید خویی بهسودی، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴. در این اسم اختلاف وجود دارد. شرح حال شیخ نمازی در خصوص این اسم خواهد آمد!



یاد کرده‌اند. شیخ صدوق از وی در کتاب خود باب ۴۵، حدیثی روایت کرده است؛ حدیث حضور وی نزد علی بن محمد سمري چند روز پیش از وفاتش و خواندن توقیعی از امام که خبر وفاتش را می‌داد؛ همچنین اینکه به شخص دیگری وصیت نکند و دیگر امور.»<sup>۱</sup>

همچنین گفته است: «(۸۱۰، احمد بن حسن بن احمد کاتب، ابومحمد: از او یاد نکرده‌اند. وی چند روز پیش از وفات علی بن محمد سمري به حضورش رفته بوده است و سمري نیز توقیعی از صاحب‌الامر را (صلوات خدا بر او باد) برای وی خوانده که در این توقیع خبر وفات سمري و امر به وصیت نکردن به شخص دیگری آمده بوده است.»<sup>۲</sup>

علاوه بر ضعیف بودن این حدیث به سبب مجهول بودن حسن بن احمد یا احمد بن حسن مکتب، شیخ طبرسی به علت دیگری نیز این توقیع را آماج تیر طعن خود قرار داده، می‌گوید: «شیخ طوسی در کتاب غیبت به نقل از حسن بن احمد مکتب و طبرسی در کتاب احتجاج، آن را حدیثی مرسل می‌داند (حدیثی که از خود معصوم شنیده نشده است) که به ابوالحسن سمري می‌رسد...؛ سپس این توقیع را پیش می‌کشد.» و نیز می‌گوید: «این توقیع، خبری واحد و مرسل است و موجب علم و یقین نمی‌شود.»

پیش از بحث و بررسی دلالت توقیع، شایان ذکر است که ما از باب کوتاه آمدن و همراهی کردن، به بحث و بررسی این توقیع می‌پردازیم، نه بیشتر. واضح است که قضیه مدنظر ما قضیه سفارت به آن نحوی که در زمان غیبت صغری بوده است نیست. سید احمد الحسن علیه السلام یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت ایشان علیه السلام در شب وفاتش و نیز در دیگر روایات به وی تصریح شده است.

کمترین چیزی که در خصوص دلالت داشتن این توقیع می‌توان گفت این است که این توقیع متشابه‌الدلاله است و در نتیجه بنای عقیده بر اساس آن صحیح نخواهد بود؛ زیرا در

۱. مستدرک علم رجال حدیث، ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. مستدرک علم رجال حدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۲، ص ۲۷۹.

خصوص عقیده باید دلیل، قاطع و یقین آور در دست باشد؛ در حالی که دلالت متشابه، چندگانه است؛ یعنی بیش از یک صورت یا معنی دارد؛ در نتیجه با توجه به متشابه بودن این توفیق به هیچ وجه نمی توان اعتقادی بر اساس آن بنا نهاد. برخی نظرات درباره این توفیق تقدیم می شود:

### علامه مجلسی:

علامه مجلسی پس از نقل این توفیق شریف چنین توضیح می دهد: «توضیح: شاید این عبارت بر کسی حمل شود که مشاهده همراه با نیابت و رساندن اخبار از سوی امام علیه السلام به شیعه را ادعا کرده باشد مثلاً کسانی مانند سفره تا با اخباری که در خصوص دیدن امام علیه السلام گفته شد و نیز در ادامه خواهد آمد منافاتی نداشته باشد؛ و خدا داناتر است.»<sup>۱</sup>

مجلسی به اشاره داشتن به مسئله سفارت تأویل می کند؛ با وجود غریب بودن تأویلی که انجام می دهد؛ زیرا اگر موضوع سفارت مدنظر امام می بود به صراحت بیان می فرمود و لزومی برای این مبهم گویی وجود نداشت؛ به خصوص که پای مسئله ای اعتقادی در میان است. در واقع مجلسی به این سمت و سو گرایش پیدا کرده تا میان این توفیق و اخبار دیدار و مشاهده که واقعاً بسیار هستند سازگاری ایجاد کند.

### میرزای نوری:

«شیخ طوسی در کتاب غیبت به نقل از حسن بن احمد مکتب و طبرسی در کتاب احتجاج آن را حدیثی مرسل می داند که به ابوالحسن سمری می رسد... تا آنجا که می گوید: این خبر در ظاهر با حکایاتی که پیش تر بیان شد و اخبار دیگری که در بحار آمده است منافات دارد و پاسخ بر این اشکال به چند وجه بیان می شود:

اول: اینکه این خبر، یک خبر واحد مرسل است که علم و یقین از آن حاصل نمی شود؛

بنابراین با وقایع و حکایت‌هایی که از مجموعشان قطع و یقین حاصل می‌شود و حتی برخی از آن‌ها کراماتی در خود دارند که صدورشان جز از ناحیه ایشان علیه السلام امکان‌پذیر نیست در تضاد قرار نمی‌گیرد. چگونه می‌توان از این اخبار روی گرداند، آن هم به دلیل وجود خبری ضعیف که حتی نقل‌کننده‌اش هم به آن عمل نمی‌کند؛ یعنی همین شیخ در کتابی که گفته شد و سخن وی در این خصوص خواهد آمد. چه برسد به دیگر علمای برجسته که این اخبار را پذیرفته‌اند و آن‌ها را در کتاب‌ها و تصنیفات خود بیان و به آن‌ها اعتماد و اهتمام داشته‌اند؟!

دوم: آنچه مجلسی در بحار بعد از نقل کردن خبر مذکور بیان داشته است؛<sup>۱</sup>

سوم: داستان جزیره خضرا؛ شیخ فاضل علی بن فاضل مازندرانی می‌گوید: به سید شمس‌الدین محمد که ششمین نواده از فرزندان امام علیه السلام است عرض کردم: ای آقای ما! احادیثی در خصوص دیدار صاحب‌الامر علیه السلام از مشایخ ما برابمان روایت شده است که وقتی ایشان امر به غیبت کبری شدند فرموده است: هر کس پس از غیبت مرا ببیند دروغ گفته است. حال نظر شما در خصوص کسی که ایشان را ببیند چیست؟ گفت: راست گفتی. آن حضرت علیه السلام این مطلب را در آن زمان به جهت بسیار بودن دشمنان از اهل بیت خود و دیگران از فرعون‌های بنی‌عباس بیان فرمود؛ تا آنجا که شیعه یکدیگر را حتی از یاد ایشان نیز منع می‌کردند. در این زمان ما، روزگار سپری شده و دشمنان از (دستیابی به) وی ناامید شده‌اند و سرزمین ما از وجود این دشمنان و ظلم و آزار و اذیتشان خالی شده و ملاحظه می‌کنی که وضعیت در بیشتر سرزمین‌های دوستدار امام علیه السلام به همین صورت است.

چهارم: آنچه علامه طباطبایی در کتاب رجال خود در شرح حال شیخ مفید پس از بیان توقیعات مشهور صادر شده از ناحیه حضرت علیه السلام در حق وی- بیان داشته است؛ او می‌گوید: در خصوص به‌وقوع پیوستن این توقیع در دوران غیبت کبری اشکال وارد شده است، با وجود ناشناس بودن ابلاغ‌کننده آن، و ادعای آن که نفی‌کننده مشاهده بعد از غیبت صغری است...

[تا آنجا که می‌گوید:] و «مشاهده‌ای که نفی می‌شود»، مشاهده‌ای است که کسی امام علیه السلام را مشاهده کند و در حال مشاهده، بداند که ایشان علیه السلام همان امام حجت است.

ششم<sup>۱</sup>: اینکه مکان حضرت و اقامتگاهش بر همه مخفی و از آن‌ها پوشیده باشد، به‌طوری که کسی به آن حضرت دسترسی نداشته باشد و هیچ‌کس حتی فرزندش او را نشناسد، با دیدارها و مشاهده آن حضرت در اماکن و جایگاه‌هایی که برخی از آن‌ها را بیان کردیم منافاتی ندارد.<sup>۲</sup>

میرزای نوری تنها بر یک معنا یا دلالت که در ظاهر این توقیع دیده است تأکید می‌کند؛ یعنی مشاهده به‌معنای دیدار بصری یا ملاقات کردن؛ و در خصوص دلالت‌ها یا وجوه دیگری که پیش می‌کشد، به‌دنبال دور کردن این توقیع از دلالت مدنظر خودش [یعنی رؤیت بصری] است؛ دلالتی که آن را معارض با اخبار مبنی بر تحقق دیدار امام علیه السلام می‌داند. ضمن اینکه در همان ابتدا در بیان این نکته درنگ نمی‌کند که این توقیع، خبری است مرسل که حتی نقل‌کننده‌اش -شیخ طوسی- به آن عمل نمی‌کند و در نتیجه تاب ایستادگی در برابر اخبار بسیاری که از طرف عدّه زیادی پذیرفته شده‌اند ندارد.

۱. از آوردن پنجمین عنوان صرف‌نظر کردم.

۲. جنة المأوی برگرفته از بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۱۸ تا ۳۲۵.

### شیخ علی خاقانی:

وی در کتاب خود (رجال خاقانی) می‌گوید: «و شاید امام علیه السلام تنها ادعاهای مشاهداتی را نفی می‌فرماید و مدعی آن‌ها رادروغ‌گوی افترازننده می‌داند که ادعای مشاهده هر وقت که بخواهد به صورت مستمر باشد به همان صورتی که برای نواب چهارگانه بود، و این به جهت جلوگیری از جعل و تقلب به قصد جمع کردن اموال بوده است.»<sup>۱</sup>

### اربلی:

در کتاب کشف الغمة می‌گوید: «به نظر من کسانی می‌توانند حضرت را دیده باشند، و از آن‌ها چنین مشخص نشده که ادعا کرده باشند حضرت را (مرتب) دیدار و مشاهده می‌کنند؛ و کسی که چنین ادعایی کند دروغ‌گوست؛ پس هیچ تناقضی وجود نخواهد داشت و خدا داناتر است.»<sup>۲</sup>

طبق نظر اربلی «مشاهده نفی شده»، آن مشاهده‌ای است که شخص خبرش را به طور گسترده پخش می‌کند نه چیز دیگر؛ و پوشیده نیست که در اینجا به طور کلی دیدار بصری مدنظر بوده است، نه ادعایی که به ادعای سفارت همراه بوده باشد.

### محقق نه‌اوندی:

وی در کتاب خود «العبری الحسان» می‌گوید: «میان توقیع سمری و داستان‌های مربوط به دیدار آن حضرت تعارضی وجود ندارد تا نیاز باشد که هر دوی این حالات توجیه شوند؛ زیرا این توقیع شریف در صدد منع ادعای ظهور علنی برای امام است و آمدن "مشاهده" در این توقیع به معنای ظهور و حضور است؛ همان طور که در آیه آمده است: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ (پس هر کس از شما این ماه را درک کند باید آن را روزه بدارد).

۱. رجال خاقانی، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲. کشف الغمة، ج ۳، ص ۳۴۷.

برای این معنا دو قرینه وجود دارد: اول، فرموده حضرت علیه السلام: ظهوری نخواهد بود، مگر بعد از هرج و مرج و فتنه و فساد. دوم، این فرموده ایشان علیهم السلام که هر کس ادعای مشاهده کند یعنی ادعای ظهور، یعنی ظهور امام علیه السلام آن هم قبل از خروج سفیانی و صیحه، که از نشانه‌های ظهور هستند؛ به این ترتیب به هیچ وجه تعارضی میان این توقیع شریف و داستان‌های مشاهده حضرت وجود نخواهد داشت...»<sup>۱</sup>

آنچه شیخ صدوق از اباخالد کابلی روایت کرده است نظر نه‌اوندی را تأیید می‌کند؛ وی می‌گوید: بر مولایم علی بن حسین زین العابدین علیه السلام وارد شدم و به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، در خصوص کسانی که خداوند دوستی و اطاعت از آن‌ها را واجب فرموده است مرا باخبر فرما... تا آنجا که می‌فرماید: «سپس غیبت ولی خداوند عزوجل، دوازدهمین وصی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان پس از او به درازا می‌کشد. ای اباخالد، به راستی که کسانی از اهل زمان غیبت ایشان که معتقد به امامتش، و منتظران ظهورش هستند برتر از اهل تمامی زمان‌ها هستند؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی به آن‌ها درک و فهم و معرفتی عطا فرموده که غیبت از نظر آن‌ها به منزله مشاهده است و خداوند آن‌ها را در آن زمان به مانند کسانی می‌داند که با شمشیر همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بی‌کار کرده‌اند. آن‌ها مخلصان حقیقی و شیعیان راستین ما و داعیان مردم به دین خدا به صورت پنهانی و آشکارا هستند.» و علی بن حسین علیه السلام ادامه می‌دهد: «انتظار فرج از مصادیق بزرگ‌ترین اعمال فرج است.»<sup>۲</sup>

۱. العبقری الحسان، ص ۱۲۸، به نقل از کتاب «مهدی و منتظران» از سیده ام‌مهدی.

۲. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۳۲۰.

سید صدر:

سید صدر در دایرةالمعارف مهدویت می‌گوید: «پس مدعی مشاهده، تنها در حالتی دروغ‌گوی افترازننده است که از طرف فرد منحرفی باشد که امور باطلی را از سوی امام مهدی علیه السلام نقل کند؛ اما در حالات دیگر، این تویح شریف دلالتی بر بطلانش نخواهد داشت؛ خواه شخصی طبق قواعد اسلامی مسائلی صحیح یا دست‌کم مسائلی با احتمال درست‌بودن نقل کند، یا به‌طور کلی هیچ‌چیزی نقل نکند.»<sup>۱</sup>

و شاید اهل‌سختن به‌روشنی درک کنند که آنچه شیخ زهاوندی گفته به حقیقت نزدیک‌تر و با دلایلی تأییدشده است؛ ولی همین که نظرات در این خصوص متفاوت و در نتیجه تشابه در خصوص این تویح پابرجاست برای ما کافی است.





## دجال بصره

در کتاب «الملاحم و الفتن» سید بن طاووس روایت شده است: ابوسهل از عبدالؤمن از احمد بن محمد بن غالب از هدیة بن عبدالوهاب از عبدالحمید از عبدالله بن عبدالعزیز به ما خبر داد و گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام در حال ایراد خطبه در کوفه فرمود: «ای مردم، پس از من ملازم زمین باشید و هیچ حرکتی نکنید، و شما را برحذر می‌دارم از فریب کاران از آل محمد علیهم السلام. فریب کاران از آل محمد علیهم السلام خروج خواهند کرد ولی به جهت نافرمانی از امر من و شکستن عهد من به مقصود خود نخواهند رسید... شما را برحذر می‌دارم از دجالان از فرزندان فاطمه؛ [چرا] که از فرزندان فاطمه دجال‌هایی خروج خواهند کرد، و دجالی از دجله بصره خارج می‌شود که از من نیست و او مقدمه تمامی دجال‌هاست.»<sup>۱</sup>

۱. این روایتی است که شیخ کورانی مدت‌های مدید از آن بهره می‌جست، غافل از اینکه از طرف عامه (اهل سنت) نقل شده و سید بن طاووس در کتاب خود (الملاحم و الفتن) روایات بسیاری از کتاب‌های اهل سنت نقل کرده است؛ به خصوص کتاب‌های «فتن» ابن حماد و «فتن» سلیلی؛

۲. منظور از «دجله بصره» منطقه میسان است. در همین کتاب «الملاحم و الفتن» ابن طاووس آمده است: از جعفر بن محمد علیه السلام روایت شده است که فرمود: «برای ما در بصره واقعه‌ای عظیم رخ خواهد داد و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این خصوص فرموده است: «و سپس اتفاقات مربوط حدیث علی بن محمد -صاحب الزنج- و دیگران را نقل کرده؛ سپس می‌فرماید: «.... و حکومت به زورا باز می‌گردد و امور، شورایی می‌شود و هر که بر هرچه غالب شود همان کند. در آن هنگام سفیانی خارج می‌شود و نه ماه در زمین می‌تازد و آن‌ها را عذابی دردناک می‌چشانند؛ پس وای بر مصر، وای بر زورا، وای بر کوفه و وای بر واسط! گویا به واسط و آنچه در آن است می‌نگرم که خبردهنده‌ای خبر می‌دهد. آری در آن هنگام سفیانی خروج می‌کند، غذا کم می‌شود، مردم دچار قحطی می‌شوند، باران کم

می‌شود، گیاهی در زمین نمی‌روید و آسمان نمی‌بارد. سپس مهدی هدایت‌گر هدایت‌شده خارج می‌شود؛ کسی که پرچم را از دست عیسی بن مریم علیه السلام می‌ستاند. سپس دجال خروج می‌کند. پس از آن دجال از میسان از نواحی بصره خروج می‌کند. سفوان می‌آید و سنام می‌آید؛ پس (دجال) هر دو را افسون می‌کند و مردم را نیز افسون می‌کند و از فرط گرسنگی و قحطی چنین به تصویر می‌کشد که آن‌ها ضعیف و ناتوان شده‌اند، در حالی که چنین نیستند. به راستی که فتنه‌ای است شدید. سپس خورشید از مغرب خود طلوع می‌کند [و تا] برپاشدن ساعت به مدت چهل سال است؛ و پس از آن را خداوند داناتر است.»<sup>۱</sup>

۳. برخی چنین احتمالی را مطرح کرده‌اند که دجال اشاره‌شده در این روایت، «صاحب الزنج» است که حکومت عباسیان را مدت‌های طولانی به استیصال کشاند و بر منطقه‌ای حدفاصل بصره تا واسط تسلط یافت و محل استقرار وی در منطقه النخیل در کناره شط العرب بود که در گذشته به آن «دجله عورا» و «دجله بصره» گفته می‌شد. اگر منظور منطقه میسان بوده باشد، چه بسا منظور از این دجال شخص دیگری است؛

۴. اگر فرض بگیریم که دجالی از بصره وجود داشته باشد برخلاف اینکه این روایت چنین مطلبی بیان نکرده است. چگونه این دجال را تشخیص بدهیم؟ زیرا عاقلانه نیست با بهانه اینکه دجالی از بصره خروج خواهد کرد، هر کسی را که از بصره خارج شود تکذیب کنیم. هیچ فرد عاقلی چنین رویکردی را نمی‌پذیرد؛ زیرا همین روایت می‌گوید «شما را برحذر می‌دارم از دجالان از فرزندان فاطمه؛ [چرا] که از فرزندان فاطمه دجال‌هایی خروج خواهند کرد»؛ یعنی این حدیث از وجود دجال‌هایی از فرزندان فاطمه برحذر می‌دارد. حال آیا می‌توان با این بهانه، هر کسی را که منتسب به فاطمه علیها السلام است متهم کنیم؟

۵. اشکال گرفتن با استناد به این روایت در حقیقت عجز و ناتوانی را می‌رساند؛ زیرا این حدیث، خبری آحاد و ضعیف است و برای یک قضیه فرعی نمی‌توان به آن استدلال کرد، چه

برسد به اینکه در خصوص قضیه‌ای عقیدتی به آن احتجاج کنیم؛ به‌علاوه این حدیث در برابر ده‌ها و صدها دلایلی که این دعوت مبارک مهدوی را به اثبات رسانده است تاب ایستادگی ندارد؛ کمااینکه این حدیث، حدیثی متشابه است که در آن امیرالمؤمنین علیه السلام هویت این دجال را به‌صراحت بیان نمی‌فرماید.

برای اینکه از چندوچون یک دعوت اطلاع حاصل کنیم ناگزیریم به تحقیق و بررسی دلایل آن دعوت بپردازیم و در نتیجه بدیهی است. استفاده از ادبیات کنایه‌آمیز با استفاده از چنین احادیث متشابهی جز گمراهی و فریب مردم نیست و کسی که چنین رویکردی داشته باشد جز «دجال» نخواهد بود.



## کسی از بصره همراه وی خروج نمی کند

در روایتی که قاضی نعمان روایت کرده، آمده است: از جعفر بن محمد ع در حالی که برای جماعتی از اهل کوفه سخنانی ایراد می فرمود روایت شده است: «انصار ما غیر از شما هستند. با قائم ما غیر از پنجاه نفر از اهل کوفه، کس دیگری خروج نخواهد کرد و از هر شهری جز تعدادی، او را همراهی نخواهند کرد، مگر از اهل بصره که هیچ یک از آنها با او خروج نخواهد کرد.»<sup>۱</sup>

پاسخ:

۱. این روایت مُرسل است (به معصوم نمی رسد)؛

۲. روشن است که این روایت در خصوص سیصد و سیزده انصار امام مهدی ع سخنی به میان نمی آورد؛ زیرا امام ع طبق این روایت به مردم کوفه می فرماید: «انصار ما غیر از شما هستند.» و این مطلب را ضمن این سخن خود بیان می کند: «با قائم ما غیر از پنجاه نفر از اهل کوفه، کس دیگری خروج نخواهد کرد.» اگر منظور همان تعداد مشخص اصحاب بوده باشد، در این صورت پنجاه نفر در مقایسه با سهم سایر شهرها عددی بزرگ خواهد بود. همچنین اینکه در این روایت تعداد پنجاه نفر را کم به شمار آورده و این نکته را دلیلی قرار داده است که انصار آل محمد غیر از کوفیان هستند، به این معناست که سهم دیگر شهرها بیش از پنجاه نفر خواهد بود و حتی بسیار بیشتر از پنجاه نفر؛ وگرنه یک، دو یا سه نفر بیشتر بودن، آیا تغییر فاحشی در این حکم ایجاد خواهد کرد؟ مثلاً شهری که پنجاه و پنج نفر تقدیم می کند آیا یاریگر آل محمد محسوب می شود و شهری که پنجاه نفر تقدیم می کند چنین نخواهد بود؟ این از یک نظر؛ از سوی دیگر ما از تعداد شهرها اطلاع نداریم؛ چه بسا یکصد شهر یا بیشتر هم باشد. در این صورت تعداد انصار بسیار بیشتر از ۳۱۳ نفر یعنی تعداد اصحاب قائم خواهد بود؛

۳. تا آنجا که این امر به «احمد» تعلق دارد، این حدیث هیچ تنگنایی ایجاد نخواهد کرد؛ مگر اینکه ثابت شود که به صورت قطعی منظور از این روایت، سخن در خصوص ۳۱۳ یار امام است که اگر چنین نباشد همچون کشیدن دست بر خار، دردناک خواهد بود؛ نه فقط بنا به دلایل فوق، بلکه به این جهت که این روایت در برابر روایاتی که بیان می‌کنند تعدادی از اصحاب قائم از بصره هستند، تاب ایستادگی ندارد.

و سپاس و ستایش تنها از آن خداوند، آن پروردگار جهانیان است!

و سلام و صلوات خداوند بر محمد و آل پاک و طاهرش باد!